

به نام خالق هستی

دمے با نوروز

(دیدمانی درباره‌ی پیدایش و نوسان تاریخی
جشن نوروز به حیث ویژه ماندگار روزگار باستان)

پدرام سروش



سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآورنده:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شماره مسلسل:

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآورنده:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شماره مسلسل:



شناسه:

- نام کتاب: دمی با نوروژ
- نویسنده: پدرام سروش
- ویراستار: پدرام سروش
- برگ آرای: رفیع جسور
- ناظر چاپ: باحث رهنما
- سال چاپ: زمستان ۱۳۹۶
- تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ناشر: نشر پرند
- نشانی برقی: Parand.publication2010@gmail.com
- فیسبوک (رخنامه): نشر پرند/ www.facebook.com
- شماره تماس: ۰۷۹۶۶۲۳۴۳۳

فهرست مطالب

- ۷..... آبی، در تکاپوی ریشه
۱۱..... سرنامه
۱۳..... چکیده

بخش یکم

کوتاه نگرشی بر نوروز آریایی

- ۱۹..... نگاهی به گاه‌شمار آریایی
۲۲..... نوروز چیست؟
۲۴..... نوروز چه‌گونه پدیدار شد؟
۳۱..... جشن نوروز در گذر زمان
۷۳..... نگاهی به گستره جغرافیایی نوروز
۹۳..... پیام‌ها و آیین‌های نوروز
۱۱۱..... نوروز و آیین خدایی اسلام
۱۱۵..... نوروز فراتر از دید بنیادگرایی
۱۱۹..... شور و نوای نوروز

بخش دوم

جشن‌های دیگر نیاکان ما

- ۱۳۷..... جشن‌های دیگر نیاکان ما
۱۳۸..... جشن چیست؟
۱۳۹..... باز
۱۴۰..... فروردین‌گان

۱۴۱	اردی بهشت گان
۱۴۲	گاهان بارها
۱۴۳	خردادگان
۱۴۴	تیرگان
۱۴۶	امردادگان
۱۴۷	شهریورگان
۱۴۷	مهرگان
۱۵۱	آبان گان
۱۵۲	آذرگان
۱۵۳	دی گان
۱۵۳	جشن شب یلدا
۱۵۴	سده
۱۵۷	بهمن گان
۱۵۹	اسپندگان
۱۶۲	برآیند گفتارها
۱۶۴	کتاب نامه

آبی، در تکاپوی ریشه

افغانستان (خراسان) کشوری است که بیش‌ترین و مهم‌ترین شهرهای آریانا در آن قرار داشته و میراث‌دار و مادر تمدن آریایی است. برخاست‌گاه آیین مهر و نکونگری‌هاست. تا زمانی که سرزمین ما چند پارچه نشده بود و زیر سم اسپ و شتران یورش‌وران خرد و خمیر نشده بود، ما را جشن‌ها و فرهنگ‌های انسانی فراوان بود و هر گام و گذر ما فرنودی داشت و فلسفه‌ای. بلخ زادگاه انسانی‌ترین آیین و فرهنگ و جشن‌هاست. پس از هجوم تازیان، مغولان و دسته‌های قبیله‌ای ماورای کوه‌های سلیمان، ما دچار فروپاشی و سُستی شدیم و کم‌کم باد بی‌گانه شدن ما با ریشه و اصل‌مان وزیدن گرفت. اگرچه پاس‌داران زیادی به آوردگاه آمدند و چراغ تمدن و فرهنگ ما را نگذاشتند که خاموش شود، ولی با گذر زمان زیاد و یورش‌های پی‌درپی، روشنایی این چراغ تیره شد و ما را تاریکی‌های خود بی‌گانه‌گی کم‌کمک فراگرفت. مایی که نخستین منشور حقوق بشر را داشتیم و مهر و دیگر‌پذیری و یژگی‌ای بزرگ ما بود، امروز دستانی سیاهی ما را دارد از خویش دور می‌کند و خود در گرداب بی‌دادی‌های زمان زمین‌گیر شده‌ایم و در آرزوی کسی هستیم که به داد ما برسد.

رسم و رواج‌های نیک و خجسته‌ی زیادی را از ما گرفته‌اند و ما را دوزخ نفسان با خود و خشم خود خوی داده‌اند و دیگر کم‌تر یاد آن گذشته‌های سبز و سرافراز می‌افتیم. از میان این خجسته فرهنگ‌ها و جشن‌ها یکی هم نوروز خجسته‌بی

است که این روزها با تیر و تبر به تن سبزش چسپیده اند و می‌خواهند این درخت سبز و نشان آبابی ما را به خاک جهالت بزنند و جایش خارها را پرورش دهند و دمی ما را با خوشی و خنده و زیست انسانی تنها نگذارند. در افغانستان امروزی کم‌تر کسی به خود جرأت این را داده است که در باره‌ی فرهنگ‌های بی‌گانه سخنی انتقادی بگوید و اشاره‌ای کند. بیش‌ترین خامه به‌دستان و کسانی که چیزفهم هستند، از عوام پی‌روی می‌کنند و پا جای پای آن‌ها می‌گذارند و نان به نرخ روزگار می‌خورند. آن‌ها آماده نیستند تا برای فرهنگ و تمدن‌شان خامه پردازی کنند و چیزی بنویسند. از همین‌رو، آفرینه‌های نوشته شده در این باره کم داریم. کسی اگر بخواهد به بن‌پرسمان راه پیدا کند، ناگزیر است به نبشته‌هایی روی بیاورد که در بیرون از این کشور نوشته شده و چه بسا که یک‌جانبه و غرض‌آلود نبشته شده‌اند.

خوراک خامه‌ی خامه به‌دستان ما یا از خاورشناسان ناآشنا با بنیاد تاریخ و فرهنگ ما می‌آید و یاهم از آفرینه‌های اعراب سرچشمه می‌گیرد که کم‌تر به حقیقت نزدیک هستند و هرکدام در جای خودش اندیشه‌کردن را می‌خواهد و نگاه ژرف‌تر را. چیزهای هم که در ایران نبشته شده و یا برگردان شده است جای بازخوانی و بازنگری دارد. چون بیش‌تر ایرانی‌ها در پیِ ایرانیزه‌کردن (جغرافیایی سازی - ایران سیاسی امروز) آموزه‌ها و داشته‌ها هستند و هرچیز را تلاش دارند به ایران سیاسی امروز پی‌وند دهند که سرآغاز گم‌راهی و گم‌راه سازی است و باید با آهستگی و پروا‌پیشگی ازین دست سرچشمه‌ها کار گرفت و بهره برد. چون در بیش‌ترین کارهایی که در ایران در این زمینه انجام می‌شود یا به اغراق آورده است و یاهم سوژه‌های اش به هم آمیخته است. جایی از کاه کوه ساخته اند و جایی هم از کوه، کاه. چنانی که از روی شاه‌نامه‌ی فردوسی زابل، مازندران، کوه البرز و... ساخته اند و هم‌چنان در پسینه‌سال‌ها یک اُستان خویش را خراسان نام گذاشته اند، همان‌گونه‌ی که ۸۳ سال پیش فارس را ایران نام گذاشتند.

کار کردن در زمینه‌ی فرهنگ و تمدن آریایی در کشور ما قربانی و فداکاری

می خواهد و به همین سادگی هم نیست. از یک سو دست‌نارسی با سرچشمه‌ها و از سوی هم هم بودگاه عقب‌گرا و سنتی و قبیله‌ای دستان ما را بسته است و هم‌چنان در دنباله‌روی خو گرفته‌ایم و آزاد رفتن و آزاد زیستن و آزاد گفتن را فراموش کرده‌ایم. یاهم برای مان کاری شده دشوار و درد سر آور. ولی فراموش نباید کرد که سرزمین و آب و خاکی که یما و رستم، بومسلم و بابک بار می‌آورد؛ سرزمینی که ناصر خسرو، پورسینا و جلال‌الدین بلخی بار می‌آورد؛ فرزانه فرزندان دیگری هم می‌تواند بار بیاورد که پاس‌دار ارزش‌ها و داشته‌های اش باشند؛ که یکی از این میان آقای «پدرام سروش» جوان پرکار و تلاش‌گر است.

از میان کارهایی خوب و خجسته‌ای که تا امروز در این جغرافیای درد زده‌ی ما شده است، یکی هم کتاب دمی با نوروژ است. این آفرینه از جمله جدی‌ترین کارهایی است که در سرزمین ما شده است. گام‌های آغازینش امیدوارکننده است و از آینده‌های سبز و بارور نوید می‌دهد. پدرام سروش این ارج‌مند خودآگاه و خستگی‌ناپذیر کار نیک و پر مغزی در باره‌ی جشن‌های نیاکان ما به‌ویژه نوروژ کرده‌اند که جرقه‌های بیداری و خودآیی را در خود دارد. زبان پاک و سره‌ای که در این آفرینه‌ی ارزش‌مند به کار رفته است خود ارزش ادبی و واژگانی بس بزرگ دارد. شورانگیزی نویسنده نکته‌ی دیگری است که در سراسر این آفرینه دیده می‌شود و این احساس ویژه به شکوه و عظمت آن افزوده است. با این همه این خودپی‌وندی است میان ما و گذشته‌ی ما که امید وار کارهای هم‌چنان بزرگ و سترگ ایشان در این زمینه هستیم.

راه‌اش را سپید و سرش را سبز می‌خواهم و خامه‌اش را پر از مهر و پر از بهره.

با مهر

نصرالله نیک‌فر

کابل، ۱۳۹۶/۸/۸

سرنامه

خدای را سپاس می‌نهم که خامه را آفرید و به نیروی آن خرد و اندیشه‌ی آدمی را پویایی بخشید و مهر دانش و هنر را در دل‌ها فروزاند. درود می‌فرستم و ارج می‌گزارم به شما خواننده‌ی فرهیخته که زمان می‌گذارید و این آفرینه‌ی ناچیز را به خوانش می‌گیرید. جستاری که در این آفرینه به بررسی و شناسایی گرفته شده است، تاریخ‌نامه‌ی جشن نوروز است. از آن‌جا که بنده مهر و دل‌بستگی ویژه‌ای به فرهنگ نیاکانم داشته‌ام، بر آن شدم تا در زمینه‌ی نوروز، این درفش سیاسی فرهنگ آریایی چیزهایی بنویسم. ارچند خامه زدن پیرامون نوروز دل‌افروز، بایسته‌ی پژوهش‌های گسترده و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر است. اما، نشستن مهر ارزش‌های کهن در دل من سبب شده است که سختی‌ها و دشواری‌های پژوهش را نادیده انگارم و روزنه‌ای به‌سوی نوروز آریایی بگشایم.

از روی شوربختی، در افغانستان بسیاری چیزها ناشناخته به‌جا مانده است و حتا انبوهی استوانه‌های اساسی فرهنگ این سرزمین شکافته نشده است. جشن نوروز هم از این دست موارد است. در افغانستان در زمینه‌ی نوروز کارهای پژوهشی چندانی نشده است. بَرِیادِ این‌که نویسندگان افغانستانی آفرینه‌های گونه‌گون پیرامون جشن نوروز نگاشته اند ولی آشکارا می‌توان گفت که تاکنون هیچ‌یک نتوانسته است سیمای فروزان جشن نوروز را به نمایش بگذارد. البته

این آفرینه نخستین مقدمه‌ای برای نمایاندن گوشه‌های تاریخ سیاسی جشن نوروژ خواهد بود. با آن‌هم نوشته‌ی مزبور تهی از کمی و کاستی نیست. بایستی افزون کرد که روش پژوهش در این نوشته بیش‌تر «کتاب‌خانه‌ای» بوده است.

در این آفرینه پرسش‌های زیر زنده شده است:

نوروژ چیست؟ در کجا، چه‌گونه و چه زمانی پدیدار شد؟ آیا بایسته است نوروژ را گرامی بداریم؟ چرا با نوروژ دوستی و دشمنی می‌شود؟ آیا نوروژ با دین پی‌وندی دارد؟ چرا نوروژ پاییده است؟ سیمای معنوی‌اش چه‌گونه است؟ آیا این جشن ارج و ارزشی دارد؟ جغرافیای آن چه‌گونه بوده است؟ چرا رویکرد سیاسی پیدا کرده؟ در کدام روزگار چه رخ‌دادهایی بر آن گذشته است؟ و... این جستارها در چند بخش کوتاه و فشرده بررسی شده است.

با ارج و مهر

پدرام «سروش»

کابل، پاییز ۱۳۹۶

چکیده

جشن نوروز پارینه‌ترین نشانه‌ای از فرهنگ استوره‌های آریایی است که در نخستین روز فروردین ماه جشن گرفته می‌شود. نوروز کهن‌سال‌ترین آیین ملی در جهان است که ریشه در اندیشه‌ی تاریخی مردم سرزمین ما دارد. جشن نوروز خاطره‌ها و یادواره‌های زندگانی بشر را در پی‌وند با هستی در دوره‌های گونه‌گون تاریخ بازتاب داده است. جشن نوروز در گذر زمان، دوره‌های گزندآفرینی را پیموده است، مگر بافتار این جشن گهرآمیز در توفان رخ‌دادها گسسته نشده و با کمال رسایی و پویایی به‌روزگار ما رسیده است. چکیده‌ای از آسمان بی‌کران دانش و خرد آریایی به زمین فرو ریخته است و از آن جشن نکوی نوروز سرشته شده است. نوروز و جشن‌های آریایی دارای جنبه‌ی شادمانی و این جهانی و ریشه‌ی تاریخی و اجتماعی بوده و به هیچ‌دین و مذهبی پینه و پی‌وندی نداشته است و نمی‌شود به آن‌ها برچسپ دینی و عبّادی کویید. در پویه‌ی تاریخ، پی‌روان جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های گوناگون نوروز را جشن گرفته اند و به آن ارج و ارزش نهاده اند.

نوروز جشن گل‌های سرخ است، گل‌هایی که نمایش‌گر خون‌های ستم‌ستیز و آزادی‌جوی سرزمین ماست، آن‌ها در برابر خودکامگان و تبه‌کاران روزگار سیاه قامت افزاخته اند و افشانده شده اند. جشن نوروز سرشار از آیین‌های برتر تاریخی بوده و جشن بهار، جشن کشت و کار، جشن جنبش گیتی و پای گرفتن زندگی

و هستی، جشن پیروزی روشنایی بر تاریکی و نوامیدی، روز از سر گرفته شدن درخشش خورشید، روز دوری جستن از اندیشه‌های پلید و نابخردانه، روز یابود از تاریخ کهن و جاودان آریایی؛ نماد کار و صلح، و جشن آرمان‌های درخشان به آینده نیز می‌باشد.

نوروز در دنیای امروز، با فرآیندهای «جهانی شدن»، «مصرفی شدن»، «عقلانی شدن»، «رسانه‌ای شدن»، «فراغتی شدن»، «مُدرن شدن» و... درهم آمیخته است و از این ره‌گذر دچار دگرگونی‌ها روش‌مند اجتماعی شده است. دنیای امروز برای روند اَهم شناختن استوره، تاریخ و مُدرنیسم قامت افراشته است که در این روند نوروز نیز به یک سری تحولات اساسی نیاز دارد. در یک نگاه، به هر اندازه‌ای که ما به جهان دانش و فنّ‌آوری نزدیک‌تر بشویم، شتاب تغییرات و تحولات در همه دامنه‌ها نیز فزاینده‌تر می‌گردد. پس بسیار گمان‌پذیر است که دنیای امروز بر نوروز کهن سال سایه افکنده و در بن‌مایه‌ها و آیین‌های نوروز تغییرات چشم‌گیر وارد آورده است.

نوروز جشنی است که از زمانه‌های افسانه‌ای و استوره‌ای با پیمودن هزاره‌ها و سده‌ها و سال‌ها به روزگار ما رسیده و پیام آن دوره‌های خپ و خاموش را در آسمان امروزی طنین‌افکن ساخته است. نوروز در گذر زمان با اندیشه‌هایی چون: زروانی، میتراپی، زرتشتی و مانوی آمیزه‌ها و نمایه‌های شگفت‌آوری پیدا کرده است؛ اما هیچ‌گاه نمی‌توانیم گفت که نوروز از این دین و آن دین سرچشمه گرفته است زیرا نوروز به سامانه‌ی جهانی و جاودانی تغییر یافته است و از آن همه‌ی جهانیان می‌باشد. جای‌گاه ویژه‌ی نوروز از این جا آشکار می‌شود که جشنی است طبیعی و تاریخی و در درازای تاریخ به نیت دینی و مذهبی برگزار نشده است. هدف از برگزاری جشن نوروز نمایاندن خوشی‌هایی است که توفان رخدادها از ما ربوده است. درخت نوروز در سایه‌ی شادمانی به بار نشست است. زیرا شادمانی مهم‌ترین آخشییج زندگانی در نزد آریاییان بوده است.

دمی با نوروز - ۱۵

اندیشه‌ی «نوروز ستیزی» در دوران پیروزی دؤل ارتجاع برای زدودن نوروز از دامن هستی پدیدار شد و چنان پای گرفت که نوروز ستیزان غبار خرافه‌آمیز بر چهره‌ی نوروز افکندند. آنان هرچه تلاش ورزیدند که چراغ نوروز آریایی را خاموش سازند و خاموش نگاه بدارند اما این چراغ پیوسته روشن و فروزان خواهد بود. در پس اندیشه‌ی نوروز ستیزی بی‌گمان انگیزه‌های نیرومند برای برانداختن هویت تاریخی و فرهنگی ما نیز جای داشته است. با آن‌هم ما براین باوریم که نوروز در کشمکش دهر شکست‌ناپذیر شده است و کهنه‌پرستی را یارای آن نیست، که اندیشه‌ی سیاه‌نامه‌اش را در سرزمین آزادگان بگستراند.

هر روز تان نوروز، نوروز تان پیروز!

ایدون باد!

بخش یکم

کوتاه نگرشی بر نوروز آریایی

نگاهی به گاه‌شمار آریایی

در جهان نخستین کسی که سال را به زیور کیسه آراسته کرد، آشو زرتشت پایه‌گذار کیش مزدیسنا بود که سال را به دوازده ماه سی روزه، به افزای پنج روز در آخر سال به نام اندرگاه (پنجه‌ی دزدیده) بخش نمود که پسان‌ترها ملت‌ها و مردمان دیگر، از روی آن، سال و ماه و هفته را پدید آوردند. این دو نکته‌ی ارزش‌مند را نیز نباید نادیده انگاشت: نخست این که برخلاف آنچه بسیاری پژوهش‌گران نوشته‌اند، آریایی‌ها هفته را می‌شناختند، اما بنا به بایسته‌های دینی و مذهبی، از گاه‌شمار روزانه بهره می‌بردند. دیگر این که نوروز همیشه در نوسان نبوده، بل که یک سال و ماه ثابت خورشیدی در موازنه با سال و ماه ستار پارسی هم‌واره پدیدار بوده است.

«در زمان ساسانیان دو گونه سال بر پایه‌ی گاه‌شماری پدیدار بود:

- ۱- سال در گردش که بر پایه‌ی آن، هر سال درست ۳۶۵ روز حساب می‌شد و کیسه نمی‌گرفتند و هر ۱۲۰ سال، نوروز یک ماه جلو می‌رفت.
- ۲- سال ثابت که در آن کیسه گرفته می‌شد و به حساب می‌آمد و نوروز در هر ۱۲۰ سال در جای خود قرار گرفته و ثابت می‌ماند»^۱.

در سده‌های نخستین اسلامی، گاه‌شماری زیر نام «گاه‌شمار مجوسی»^۱ در ایران شهر آوازه برآورده بود که از روز به تخت نشستن یزدگرد شهریار ساسانی (۶۳۲-۶۵۱ ترسایی) در یکم فروردین سال ۶۳۲ ترسایی^۲ (۵۱۱) آغاز می‌شود. سال‌نامه‌های آریایی در سده‌های پسین اسلامی از رسمیت برافتاد و به تن آن‌ها گاه‌شمار مهتابی جای گرفت؛ تا آن‌که ملک‌شاه سلجوقی به ابتکار حکیم عمر خیّام («گاه‌نامه‌ی خورشیدی») را دگر باره پدیدار نمود. آغاز گاه‌نامه‌ی خورشیدی مانند گاه‌شماری مهتابی، هجرت پیامبر اسلام حضرت محمد، از مکه به مدینه در تاریخ ۲۴ تیر سال ۱ هجری خورشیدی (۱۶ ژوئیه ۶۲۲ ترسایی) است.^۳

گاه‌نامه‌های ایران (آریانی) کهن از آغاز تا امسال بدین‌سان آراسته شده است: ۷۰۳۸ میتراپی آریایی. ۳۷۵۴ آیین زرتشتی. ۲۷۲۵ مادی آریایی. ۲۵۷۵ هَخَامَنِشِی (آغاز شاهان‌شاهی کوروش). ۲۲۶۳ پارتی آریایی. ۲۴۲۸ سلوکی. ۱۳۹۵ خورشیدی. ۱۳۸۴ یزدگردی.

در آریانی باستان هر ماه سی روز داشت و هر روز نام جداگانه‌ای داشت. نام‌های پارسی سی روز هم‌راه با معانی آن‌ها بدین گونه است:

۱- هر مزد (خداوند یکتا و بی‌همتا). ۲- بهمن (اندیشه‌ی نیک). ۳- اردی بهشت

۱ واژه‌ی «مجوس» از ریشه‌ی اوستایی مگوش به معنی خدمت‌کار برگرفته شده است. مجوس به پی‌روان کیش زرتشتی اطلاق می‌شود. این واژه تنها یک‌بار در قرآن کریم آمده است (سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۷). در مورد این‌که مجوسیان اهل کتاب بوده‌اند، یا نه، دیدگاه‌های گوناگون دیده می‌شود. ۲ سال ترسایی یعنی همان سال میلادی. واژه «ترسا» در ادب کهن سرزمین ما به پی‌روان کیش عیسی‌ای مسیح اطلاق شده است و «ترسایی» منسوب به ترسا، یعنی عیسی‌وی و میلادی. در این نوشته برای آن‌که پارسی نویسنده باشیم از واژه «ترسایی» به جای واژه «میلادی» کار گرفته‌ایم. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴هـ) فرموده‌اند:

ای آن‌که صلیب‌دار و هم ترسایی
لب بر لب من بی‌بوسه کم ترسایی

۳ سال هجری خورشیدی به سالی گفته می‌شود که بنیادش بر اساس گردش خورشید استوار شده باشد و آنرا سال «هجری شمسی» هم می‌خوانند. و سال هجری مهتابی به سالی گفته می‌شود که بنیادش بر اساس گردش مهتاب استوار شده باشد و آنرا سال «هجری قمری» هم می‌خوانند.

دمی با نوروز - ۲۱

(بهترین راستی). ۴- شهریور (شهریاری بر خویش). ۵- اسپندارمذ (فروتی - مهرپاک). ۶- خورداد (رسایی - تن درستی). ۷- امرداد (بی مرگی - جاودانی). ۸- دی به آذر (دادار - آفریده‌گار). ۹- آذر (آتش - فروغ). ۱۰- آبان (فرشته‌ی آب‌ها). ۱۱- خیر (خور - خورشید). ۱۲- ماه (ماه). ۱۳- تیر (تشت - ستاره‌ی باران). ۱۴- گوش (جان‌وران هستی). ۱۵- دی به مهر (دادار - آفریده‌گار). ۱۶- مهر (پیمان - دوستی). ۱۷- سروش (فرمان‌برداری). ۱۸- رشن (دادگستری). ۱۹- فروردین (فروهر - نیروی پویایی). ۲۰- بهرام (پیروزی). ۲۱- رام (رامش - شادی). ۲۲- باد (باد). ۲۳- دی به دین (دادار - آفریده‌گار). ۲۴- دین (دین - وجدان). ۲۵- ارد (توان‌گر - خواسته). ۲۶- اشتاد (راستی). ۲۷- آسمان (آسمان). ۲۸- زامیاد (زمین). ۲۹- مهراسپند (گفتار بی‌آلایش - سخن آسمانی). ۳۰- انیران (روشنایی بی‌پایان). پس به گونه‌ای که دیده می‌شود از این سی روز سه روز (دی به آذر و دی به مهر و دی به دین) به نام خداوند؛ شش روز (بهمن و اردی‌بهشت و شهریور و اسپندارمذ و خورداد و امرداد) به نام شش امشاسپند^۱ و روزهای دیگر به نام یَزْتَه‌ها^۲ نام‌گذاری شده است.

این روزها تا پایان کار ساسانیان (۶۵۱ ترسایی) و آغاز دوران اسلامی در پهنای سرزمین ایران شهر به کار می‌رفته‌اند.

نگریستن است که پیشینیان برای روزهای هفته نام‌هایی بدین گونه گذاشته بودند: کیوان شید / شنبه. مهر شید / یکشنبه. مه شید / دوشنبه. بهرام شید / سه شنبه. تیر شید / چهارشنبه. هرمز شید / پنجشنبه. ناهید شید یا آدینه / جمعه نام ماه‌های پارسی از این واژه‌ها سرچشمه یافته است که از گذشته‌های بسیار دور به یادگار مانده و در روزگار شاهنشاهان هَخَامَشِی و اشکانی و ساسانی نیز

۱ امشاسپندان یعنی «نامیرایان بی‌آلایش» یا «بی‌مرگان مقدس». ازدیدگاه بینش آریایی، امشاسپندان فرشتگان درجه یک بارگاه خداوند به شمار می‌آیند.

۲ یَزْتَه‌ها یا «ایزدان» فرشتگان درجه دوم هستند.

فراگستر (مرسوم) بوده است. این ماه‌ها هر یک با برجی برابر است به شرح زیر:

۱- فروردین / حمل. ۲- اردیبهشت / ثور. ۳- خرداد / جوزا. ۴- تیر / سرطان. ۵- امرداد / اسد. ۷- شهریور / سنبله. ۸- مهر / میزان. آبان / عقرب. ۹- آذر / قوس. ۱۰- دی / جدی. ۱۱- بهمن / دلو. ۱۲- اسفند / حوت.

هرچند اعراب این برج‌ها را، به حیث ماه‌های سال، به کار نمی‌بندند اما این‌ها عربی هستند و ماههایی که در زبان تازیان رواج دارد عبارت از محرّم، صفر، ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاول، جمادی‌الآخر، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه می‌باشد. موجودیت برج‌های حمل و ثور... در گاه‌شمار رسمی سرزمین ما ارمغان ناخوش‌آیند و خشکه مقدّسه‌ای اربابان قدرت به فرهنگ ماست و بایستی از آن‌ها در زبان پارسی دری کار نگرفت، زیرا زبان پارسی ماه‌های بسیار زیبا و خوش‌آوایی دارد و ما را به وام‌گیری از زبان دیگری نیازی نیست.

نوروز چیست؟

نوروز نام آمیخته‌ای است که از یک‌جایی پاره‌های «نو» و «روز» پارسی به میان آمده است. واژه‌ی نوروز در زبان پهلوی «نوگ‌روژ» و در زبان عربی نیروز («یوم‌الجدید») خوانده می‌شود. ابوریحان بیرونی در «التفهیم» در پاسخ به این‌که: نوروز چیست؟ چنین آورده است: «نخستین روز است از ماه فروردین و از این جهت آن را «نوروز» نام کردند زیرا که پیشانی سال نو است.» جشن نوروز در میان آریایی‌های کهن، به ریخت «نوسارد» و «سال نو» شناخته می‌شد و در نزد مردم سغد و خوارزم «نوسارد» نامیده می‌شد. به راستی، آریایی‌های باستان دو فصل گرما (تابستان) و سرما (زمستان) داشتند و بخش‌بندی سال به چهار فصل پسان‌ها به میان گذارده شد که سرآغاز فصل گرما جشن باستانی نوروز و

۱ رواج از واژه‌ی پارسی «رواگ» برآمد یافته است. زیرا نویسه‌ی «گ» در زبان تازیان وجود ندارد.

آغازگر فصل سرما جشن مهرگان به‌شمار می‌آمد. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی (۴۴۰ مهتابی) در زین الاخبار خود می‌نویسد: «این روز را نوروز گویند زیرا که سر سال باشد و شب با روز برابر باشد و سایه‌ها از دیوارها بگذرد و آفتاب از روزن‌ها افتد و رسم مغان اندر روزگار پادشاهی ایشان چنان بودی که خراج‌ها اندر این روز افتتاح کردند و عجمیان چنین گویند: اندر این روز جمشید به گوساله‌ای نشست و به‌سوی جنوب رفت و به حرب دیوان و سیاهان، که معنای زنگیان باشد، با آنان کارزار کرد و همه را مقهور نمود.»^۱ جشن نوروز بزرگ‌ترین و کهن‌ترین جشن آریایی است که در نخستین روز فروردین ماه (هرمزد روز) و یکمین روز گاه‌شمار خورشیدی، آن‌گاه که آفتاب به برج حمل می‌شتابد، جشن گرفته می‌شود. نوروز کهن‌سال‌ترین آیین ملی در جهان است که ریشه در اندیشه‌ی تاریخی مردم سرزمین ما دارد. می‌شود پذیرفت که آفرینش جهان هستی در همین روز آغاز گردیده و پس از دوره‌ای در چنین روزی به فرجام رسیده است.

جشن نوروز در گاه‌شماری ترسایی یا تقویم عیسوی با روز ۲۱-۲۲ «مارس» برابری می‌کند. جشن نوروز جلوه‌گر پیشینه‌ی درخشان تاریخی و فرهنگی سرزمین کهن سال ماست که در پویه‌ی تاریخ، به‌سان «درفش سیاسی فرهنگ و اندیشه‌ی آریایی» کارایی و چهره‌نمایی داشته است. جشن نوروز گنجینه‌ی بی‌کرانی از اقبانوس دانش و هنر آریایی به‌شمار می‌آید و به‌راستی که انبوهی از ویژگی‌ها و آموزه‌های فرهنگ، تمدن، تاریخ و آیین سرزمین‌مان را در خود پرورده است. از سیمای تاریخی جشن نوروز چنین بر می‌آید که نوروز خاطره‌ها و یادواره‌های زندگانی بشر را در پی‌وند با هستی در دوره‌های گونه‌گون تاریخ بازتاب داده است. به‌همین‌رو، نوروز به‌افروز تنها جشن هستی به‌شمار می‌رود و نیک روشن است که همه‌ی خوبی‌ها و زیبایی‌ها در دامن هستی و جشن نوروز که نشانه رستاخیز هستی است چیده شده است.

۱ زین الاخبار، نویسنده: عبدالحی گردیزی، تصحیح و حواشی و تعلیقات از پوهاند عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳، رویه ۵۱۴

نوروز چه گونه پدیدار شد؟

جشن نوروز پارینه‌ترین نشانه‌ای از فرهنگ استوره‌های آریایی است که آن را می‌توان یادگار دوره‌های استوره‌ای - افسانه‌ای و نمودار کهن‌ترین جشن بشری دانست. این جشن فرخنده به منزله‌ی جشن دگرگونی طبیعت و آفرینش آدمی، نماد تلاش و کشت و کار و نوآفرینی و آزمون آرمان‌های خفته در ژرفای دل‌ها است. نوروز پُر فروغ بزرگ‌ترین، ارزش‌مندترین و فرخجسته‌ترین جشن نیاکان ما بوده است، جشنی که پیام‌آور سازگاری، سازندگی، برابری، برادری، هم‌زیستی، سرفرازی، شادمانی، سرسبزی و سعادت می‌باشد. زمان پیدایی این جشن نیک‌فر تاکنون به‌درستی روشن نگردیده است ولی آورده اند که پیشینه‌گی آن به دوره‌ی استوره‌ای یما^۱ بر می‌گردد و در این روز جمشید بر تخت شاهی نشست و تاج شاهی بر سر نهاد. ناگفته پیداست که زادگاه و خاست‌گاه جشن نوروز شهر بخدی ((بلخ)) پای‌تخت فرمان‌روایی ایران باستان است.

دیده‌وران تاریخ و استوره^۲ پیشینه و چه‌گونه‌گی پیدایش جشن نوروز را به‌این گونه‌ها به جمشید گره زده‌اند:

در فرهنگ برهان قاطع نوشته‌ی خَلَف تبریزی (۱۶۵۱ ترسایی) آمده است: (نوروز، به‌معنی روز نو و آن دو باشد: یکی عامّه [همگانی] و دگری خاصّه [ویژه]). نوروز عامّه روز فروردین ماه است که آفتاب به نقطه‌ی اول حمل و رسیدن

۱ یما همان جمشید است که چهارمین شهریار دودمان پیش‌دادیان بوده و در ۵۶۹۵ سال پیش از ۱۳۹۵ خورشیدی می‌زیسته است.

۲ واژه‌ی «استوره» از واژه‌ی لاتینی «هیستوریا» ریشه گرفته‌است، پس روشن است که در زبان لاتین نویسه «ط» وجود ندارد، بنابراین نوشتن این چنین واژه‌ها با «ط» عربی مقدور نیست و باید به نویسه «ت» فارسی نوشته شود. استوره به تاریخی گفته می‌شود که در اثر گذشت زمان با افسانه آمیخته و رنگ و بوی افسانه‌ای گرفته‌است و بیش‌رینه جنبه افسانه‌ای بر جنبه تاریخی اثرگذار بوده‌است؛ براین پایه، استوره از تاریخ سرچشمه گرفته، نسل به نسل نقل شده‌است. به همین‌گونه واژه‌های پارسی نیز باید به همان نمود اصلی آن‌ها نوشته شوند؛ مانند: توسی / طوسی، تبری / طبری، سدا / صدا، شست / شصت ...

آن به نقطه‌ی اول بهار است. گویند: خدای تعالی در این روز عالم را آفرید، و آدم‌ها را نیز خلق کرد. نوروز خاصّه «خُرداد» است و آن روز ششم فروردین ماه است. گویند، در این روز هم جمشید بر تخت نشست، و خاصان [ویژگان] را طلبید و رسم‌های گذاشت و گفت: خدای تعالی شما را خلق کرده است، باید به آب‌های پاکیزه تن بشویید و بر سجده و شکر او مشغول شوید. و هر سال بدین دستور عمل کنید و این روز را بنابر آن نوروز خاصّه خوانند.»

در کتاب نوروزنامه حکیم عمر خیّام (۱۰۴۸-۱۱۳۱ ترسایی) می‌خوانیم: «سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور [گردش شبانه روز - گردش سالیانه] بود یکی آنک هر سه صد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانه روز به اول دقیقه‌ی حمل باز آید به همان وقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدّت همی کم شود، و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد، و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند.»^۱

در کتاب معجم البلدان نوشته‌ی یاقوت حموی (۱۱۷۹-۱۲۲۹ ترسایی) آمده است: «حسین بن عمر و رستمی که از سرداران مامون بود از مُوبد مُوبدان خُراسان سبب پیدایش نوروز و مهرگان را پرسید و او علت ایجاد نوروز را چنین شرح داد که در بطیخه [جایی میان بصره و واسط] ویایی [بیماری] پدیدار گشت و ساکنان آن به ناگزیر فرار کردند و مرگ به ایشان مستولی شد و همگی بُمردند، چون نُخستین روز فروردین فرا رسید خداوند بارانی بر ایشان بارید و آنان را زنده کرد و ایشان به مساکن خود باز گشتند. پس پادشاه آن زمان گفت که: «این روز نوروز است» یعنی روز نوین می‌باشد و در نتیجه این روز بدان نامیده شد و مردم آن را مبارک شمرده عید گرفتند.»

محمّد بن جریر تبری (۸۳۸-۹۲۳ ترسایی) در تاریخ تبری می‌گوید: «جمشید علما را فرمود آن روز که بنشستم به مظالم [مجلس دادرسی] شما نزد من باشید تا

هر چه در او داد و عدل باشد بنمایید، تا من آن کنم. و نخستین روز که «جمشید» به مظالم بنشست، روز هُرْمُزد بود از ماه فروردین. پس آن روز را نوروژ نام کرد، و تاکنون سنت گشت.»^۱ خواجه نظام الملک توسی^۱ جشن نوروژ را روز دادگذاری و دادگستری جمشید می‌داند و می‌افزاید که وی در این روز به مردم مال و ثروت فراوان بخشود. دهخدا این روز را روز خوشی و شادی و شادکامی می‌پندارد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی (۹۳۵-۱۰۲۰ ترسای) با نگاه استوره‌ای به این موضوع نگریسته است: جمشید شاه پس از آن که به اورنگ پادشاهی تکیه زد، «آریانا» یا «ایران» را به یاری نیروی خدایی و فرّ کیانی سرو سامان بخشید؛ همه‌ی فن‌ها، دانش‌ها و هنرها را گسترانید؛ گوهرها از کان‌ها به‌در آورد، زین آزار و سامان‌های ضروری پدید کرد، گرمابه‌ها و کاخ‌ها بساخت، کشتی‌ها در آب دریا روانه ساخت و کشاورزی و بازرگانی فراگستر نمود و... سپس به اندیشه‌ی خویش نشست و دستور داد، تخت زرّینی برای‌اش ساختند که چون چراغ می‌درخشید و به فرمان شاه دیوان آن را از هامون (زمین هموار) به گردون (بلندای - گردن) بر داشتند. فرمان فرما هم‌چو آفتاب تاب‌ناک در میان هوا پرتو می‌افشاند. پس از پایین آمدن گروهی از بزرگان لشکری و کشوری جهان که بروی فراهم آمده بودند به‌روی‌اش گوهرهای نفیس افشاندند و انجمن طرب‌انگیز و شادی‌آوری آراستند و آن روز را نوروژ خواندند. آن‌گونه که سخن‌آفرین توانای توس، فردوسی، در شاه‌نامه صحنه‌آرایی کرده است:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندر نشناخت
که چون خواستی دیو بر داشتی ز هامون به گردون بر افراشتی

۱ ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق که به خواجه نظام الملک هم آوازه برآورده است به تاریخ آوریل ۱۰۱۸ ترسای در شهر «توس» نیشابور زاده شد. وی در سال ۱۰۶۷ ترسای دانش‌سرای بزرگ «نظامیه» را پدیدار کرد. گاه‌نامه‌ی خورشیدی نیز در زمان نخست‌وزیری او ساخته شد. خواجه در درازای عمر خود برضد مذهب اسماعیلیان فعالیت داشته است. براین‌پایه، به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۰۹۲ ترسای به‌دست آنان کشته شده است.

چو خورشید تابان میانِ هوا نشست
برو شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر تخت اوی
از آن برشده فرّهی بخت اوی
به جمشید بر گوهر افشاندند
مر آن روز را روز نو خواندند
دسته‌ای از پژوهندگان نگاشته اند که چون اهریمن (خِرَد پلید) همه بخشش‌ها
هورایی را از جهان استومند (مادّی) نابود کرد و در پی آن مردمان از خشک‌سالی
و ناداری به ستوه آمدند، «یما، جم» هم‌راه با نیروی ایزدی به کمک مردم شتافت
و با سپاه اهریمن تبه‌کار در آویخت و سرانجام اهریمن و سپاهش را درهم کوبید.
چون کار مردم سامان یافت و به حال نخستش بازگشت، مردم بانگ برداشتند که
نوروز فرا رسیده و از آن‌روز این جشن فرخنده ماندگار شد.

برخی برآنند که جمشید فرزند تهمورث دیوبند در نخست جم نام داشت و
چون سیر جهان کرد به سرزمین آترپاتیکان^۱ رسید و هوا تیره شده بود. دستور داد،
تخت زَربینش را رو به جانب خاور (شرق) نهند، آن را به بلندایی گذاشتند و در
این لحظه فروغ بسیار منور پدیدار گشت و فضای دل‌کش و دل‌آویزی ایجاد کرد؛
مردمان گفتند که این نوروز است، از آن‌رو واژه‌ی «شید» را که به معنای روشن
و درخشنده آمده است به نام جم افزوده و او را جمشید (جم+شید=جمشید)
نامیدند و جشن و شادی نموده و نوروز فرخنده را پدیدار کردند. برخی گویند:
جمشید زمانی بر دیوان پیروزی یافت و بسا گوهرها به دست آورد و آن‌ها را به ایوان
خود برد و پیش تخت گذاشت و چون نور خورشید از روزنه‌ی کاخ با درخشندگی
هویدا شد، کاخیان ندا کردند که نوروز است، از این ره‌گذر واژه‌ی «شید» را به
نامش پیوستند. جشن و شادکامی آراسته و آن‌را نوروز گفتند.

ارچند بیش‌ترین تاریخ‌نگاران و دیرینه‌نویسان پارسی و تازی بن‌مایه‌ی پیدایش
جشن نوروز را به جمشید پی‌وند داده اند ولی شماری از آبشخورها (منابع) یادآور

۱ آترپاتیکان نمود راستین آذربایجان به چم کشوری که آتشکده‌های فراوان دارد و در زبان یونانی
(آتروپاتنا) خوانده می‌شود. نام این سرزمین نام در زمان پادشاهی دارا پدیدار شد.

شده اند که جشن نوروز در روزگار گیومرت^۱ نخستین پادشاه آریایی نیز پدیدار بوده است. خیام در نوروزنامه خود چنین می‌نگارد: «چون گیومرت اوّل از ملوک عجم به پادشاهی بنشست خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آن را بدانند، بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اوّل دقیقه‌ی حَمَل آمد، مُوبدان عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از این جا آغاز کنند، مُوبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند.» ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۹۷۳-۱۰۴۸ ترسای) آبخورشناس استوره‌ای می‌نویسد: «آن روز که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت؛ اگرچه پیش از آن هم نوروز بزرگ و معّظم بود.»

توفان آریایی

روز آدینه چهاردهم اردیبهشت یزدگردی باستانی برابر روز دوم زمستان ۳۷۳۵ سال و ۱۰ ماه و ۲۲ روز پیش از سه شنبه یکم فروردین، تاریخ بخت نصری در ایران برفی بسیار باریده است و زیان‌هایی از دیدگاه جانی و مالی به بار آورده است. چون توفان در روزگار جمشید بوده، آن را «توفان جم» گفته اند.^۲

برابر اندیشه‌های آریایی، اهوره‌مزدا^۳ به جمشید شاه آگاهی می‌دهد که زمستان سرد و سختی در راه است و پیش از این که زمستان یخبندان فرا برسد، بخشش‌ها و نعمت‌های اهورایی بر جهان ارزانی می‌شود، پس هرچه می‌تواند از این بخشش‌های اهورایی بکارد و ذخیره بسازد تا در هنگام سرمای زمستان از آن بهره جوید. هم‌چنین زمستان سخت زیان‌آور است و گمان می‌رود که همه‌ی دار و ندار هستی را به کام نابودی فرو برد؛ پس بایسته است یک «وَر» (پناه‌گاه زیر زمینی) بنیاد بی‌افکند و در هنگام فرا رسیدن زمستان مرگ‌آفرین بدن‌جا پناه جوید و

۱ گیومرت: از دو بخش دُست شده است: گیو: خاک. مرت: میرنده، میرا؛ روی هم به معنی هستان خاکی که درگذرنده است = آدم.

۲ تاریخ نوروز و گاه‌شماری ایران، رویه ۲۱۵

۳ اهوره‌مزدا از دو پاره‌ای اهوره به چم «سرور» و مزدا به معنی «دانایی» ساخته شده است.

بدین گونه هستی را از بلاهای اهریمن رهایی بخشد. چنانچه در وندیداد (فرگرد نخست، بندهای ۲ و ۳) سخن زده شده است:

بهترین کشوری که من، اهوره مزدا آفریدم، آریاویچ، سرزمین آریاها می باشد، که دارای هوای خوب و با صفاً بود. ولی اهریمن مرگ آفرین، برعلیه آن، مارهای بزرگ و سرمای توان فرسا پدید آورد. در آن جا، ده ماه سرما و زمستان و تنها دو ماه تابستان است، در آن دو ماه، آب سرد است، زمین سرد است برای گیاه و رویش، سرما دشواری های فراوانی به بار می آورد.

اهوره مزدا به جم می افزاید که به آن «وَر» هستن های (موجودات) گونه گون را پناه دهد:

... و بدان جا، بزرگ ترین و برترین و نیکوترین تخمه های نرینگان و مادینگان روی زمین را فرا بر.

... و بدان جا، بزرگ ترین و برترین و نیکوترین تخمه های چهارپایان گوناگون روی زمین را فرا بر.

... و بدان جا، تخم همه ی رُستنی هایی را که بر این زمین بلندترین و خوش بوترین اند، فرا بر.

... و بدان جا، تخمه همه خوردنی هایی را که بر این زمین، خوردنی ترین و خوش بوترین اند، فرا بر.

... و [آن ها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی، برای ایشان که مردمان ماندگار در آن «ورا» اند.

آن گاه جم [آن] ور بساخت. هر یک از چهار برش به درازای اسپریس [میدان اسپدوانی] و تخمه رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان فرو برد.^۱

سرانجام زمستان سرد «دیو آفریده» به پایان می رسد و گیتی و هستی دگر باره

جان می‌گیرد و به جنبش در می‌آید:

جمشید خوب رمه آن فره‌مندترین مردمان، آن هورچهر، آن که به شهر یاری
خویش جان‌وران و مردمان را بی‌مرگ و آب‌ها و گیاهان را نخشکیدنی و
خوراک‌ها را نکاستنی کرد.^۱

به باور نویسنده، جشن نوروز، ریشه در پایان گرفتن یخبندان و یا «زمستان
دیو آفریده» و یا «توفان آریایی» در دوران جم‌وی و ننگ‌هان دارد. با پایان گرفتن
یخبندان و در حقیقت پایان دوران «ورنشینی» اجباری، آریاها، فرجام زمستان را
جشن گرفتند.

سپس، در اثر دستیابی به دانش اخترشناسی و در نتیجه، علم گاه‌شماری،
این جشن، در روز پایان زمستان و یا آغاز بهار، قرار گرفت.^۲

۱ هوم یشت - بند ۳

۲ تاریخ ایران کهن، رویه ۱۶۱

جشن نوروز در گذر زمان

نوروز جشنی است که از زمانه‌های افسانه‌ای و استوره‌ای با پیمودن هزاره‌ها و سده‌ها و سال‌ها به روزگار ما رسیده و پیام آن دوره‌های خپ و خاموش را در آسمان امروزی طنین‌افکن ساخته است. در طی این روزگار با ادیان چون: زروانی، میتراپی و زرتشتی آمیزه‌ها و نمایه‌های شگفت‌آوری پیدا کرده است؛ اما هیچ‌گاه نمی‌توانیم گفت که نوروز از این دین و آن دین سرچشمه گرفته است زیرا نوروز به سامانه‌ی جهانی و جاودانی تغییر یافته است و مربوط همه جهانیان می‌شود. ارچند فرهنگ‌های یونانی، بودایی و اسلامی بر سرزمین کهن سال ما فرمان رانده اند، مگر هیچ‌گاهی نتوانسته اند که ارزش‌ها و رسم‌های فرهنگی نیاگان ما را نابود نمایند. بسیار پذیرفتنی است که نوروز برای آن گرامی داشته می‌شود که جشنی است طبیعی و تاریخی. و در ازای تاریخ کسی آن را به تبت دینی و مذهبی برگزار نموده است. برخی آمیزه‌های افسانه‌آمیز جشن جان‌پرور نوروز بدین قرار است:

- در این روز گیومرت، هوشنگ، منوچهر، سیاوش، کی خسرو و زرتشت زاده شده‌اند.

- در این روز تهمورث دیوبند، شهریار پیش دادی، بردیوان پیروز گردیده است.
- در این روز گیومرت، جمشید، کی خسرو، گشتاسپ و داریوش بزرگ به تخت شاهی نشسته‌اند.
- در این روز کی خسرو به آسمان‌ها بلند رفته است.
- در این روز فریدون فرخ‌نژاد ایران زمین را به پسرانش بخش کرده است.

در این روز کوروش بزرگ هخامنشی (به گفت‌آورد ابوالکلام آزاد: ذوالقرنین)^۱ بابل را گشوده است.

● در این روز اردشیر پاپگان، نخستین شهریار ساسانی، به پادشاهی رسیده و نیز بر روم چیره گشته است.

نوروز در روزگار آشور زرتشت

گویند، نوروز در عصر زرتشت اندیشه‌ور آریایی در شهر بلخ به همراه نوشیدنی به نام «هوم» جشن گرفته می‌شد. هوم گیاهی است که از افشردی آن نوشاک مست‌آور می‌سازند و به مثابه‌ی شراب امروزی شناخته می‌شود.

گرچه در اوستا و آموزش‌های زرتشتی سخنی از جشن نوروز به میان نیامده است، اما فرآیند نوروز با آموزه‌های زرتشت گره ناگسستنی خورده و پیام ارمغان‌آور آشتی و آبادانی را هویدا ساخته است: در نوروز شب و روز برابر می‌شود و هوا نیز نه گرم و نه سرد؛ بل اعتدال و میانه‌گی اختیار می‌کند که اعتدال و میانه‌روی در آموزه‌ها و دانش‌واره‌های زرتشت از ارج و ارزش ویژه‌ای برخوردار است. در نوروز پدیده‌ها شگوفایی و سازندگی می‌یابند و کیش زرتشتی شگوفایی و نوآوری را ارزنده و با اهمیت می‌پندارد. در این روز زیبایی‌ها و دل‌خوشی‌ها و خورسندی‌های فراوانی به چشم می‌خورند و زرتشت زیبایی و شادمانی را ستوده است. نوروز مهرافروز بیداری و سرسبزی طبیعت را با خود می‌آورد و زرتشت می‌فرماید، انسان می‌تواند با فراگرفتن آموزه‌های اش به بیداری و سربلندی نایل شود.

زرتشت فیلسوف آریایی در نوروز خردادی (ششم فروردین) چشم به فراخ‌نای هستی نهاد و در همین روز به رهبری مزدایرستان برگزیده شد و اندیشه‌ی انسانی خود را آشکار گردانید و در این روز درگذشته است. به نگاه او، رستاخیز در همین روز

۱ ابوالکلام آزاد براساس شونده‌های تاریخی مدعی شده است که کوروش بزرگ همان ذوالقرنین است که در قرآن کریم آمده است. بنگرید به: کوروش کبیر (ذوالقرنین)، نوشته‌ی ابوالکلام آزاد، ترجمه‌ی باستانی پاریزی، با مقدمه‌ای از سعید نفیسی، (WWW.MehrIran.IR).

برپا خواهد شد.^۱ چون سی سال از فرمان‌روایی کی‌گشتاسپ سپری گشت، آشو زرتشت پدیدار شد. در این روز گشتاسپ شاه باختر به کیش زرتشتی گروید و برای گسترش گرایش مزدیسنا کوشش بسیار کرد. بی‌پایه نیست نگاهی بر زندگانی آشو زرتشت بنماییم:

زرتشت پیام‌آور آریایی

بر بنیاد پژوهش‌های تازه، زرتشت سپنتمان، بنیان‌گذار مکتب مزدیسنا، در دهکده‌ی «دراج» از مربوطات درواز بدخشان زاده شده است. «نشیم زرتشترا، در کرانه‌های اکسوس (یعنی، آمو دریا = جیحون) بوده است و دینی که به نام اوست از آن‌جا برخاسته است.»^۲ او در نبرد میان ایرانیان و تورانیان در آتشکده‌ی «نوش آذر» بلخ به دست هم‌سایه‌ی توارانی‌اش به نام «برات روکریش» در سن ۷۷ سالگی، و در حالی که ۴۷ سال از برافروختن چراغ دانش و پیامش سپری شده بود کشته شد. فردوسی گوید:

وز آن‌جا به نوش آذر اندر شدند رد^۳ و هیرید را به هم برزدند

در پیش‌گفتار کتاب یکم اوستا آمده است: «زرتشت کهن‌ترین دادگذار، شاعر و اندیشه‌ور ایرانی (آریایی) از جایی در ایران زمین برخاست و در خاور این سرزمین، دین و پیام خویش را آشکار کرد».^۴ زرتشت با بردباری، خردمندی و پای‌داری

۱ به‌گفت‌آورد از پیش‌گفتار اوستا نوشته‌ی جلیل‌دوست‌خواه

۲ گفت‌آورد (نقل‌قول) از: تاریخ ادبیات فارسی - تاجیکی، رویه ۶۲. به همین‌گونه ای. ا. مارکوارت، ه. نوبرگ و ا. بنونیست چنین می‌شمردند که ایران‌ویج - سرزمینی که در اوستا از آن سخن رفته است - جایی در بستر پایین جریان آمو دریا و همانا «وایجو و اخیا دایتیا - کرانه‌های نیک دایتیا» را باید در آن‌جا دید. (همان، رویه ۵۴)

۳ واژه «رد» در میان آریایی‌ها یک فرنامی برای پیشوایان مذهبی زرتشتیان بوده است و در این سروده‌ی فردوسی به مراد زرتشت به‌کار رفته است.

۴ هرچند نگارنده پیش‌گفتار کتاب اوستا با جان‌به‌جوری‌های بسیار کوشیده است تا زمان و جایی را که زرتشت می‌زیسته روشن کند، ولی به شوند (دلیل) ناآشنایی وی با جغرافیای ایران‌ویج نتوانسته چنین گرهی را بگشاید.

گرایش خود را آشکار نمود و مردمان را به سوی آیین یکه‌خدایی و هم‌بستگی فکری - سیاسی فراخواند. دیری نگذشت که گشتاسپ شاه بلخ کیش وی را پذیرفت و آن را به رخسار (صورت) یگانه جهان‌بینی رومند قلم‌رَوش برشمرد. نیک‌انگاری زرتشتیان از سوی پژوهش‌گران و بینش‌مندان بسیاری ستوده شده است. آبراهام جکسن (۱۸۶۲-۱۹۳۷ ترسای) زبان‌شناس آمریکایی در کتاب پژوهش‌های زرتشتی می‌نویسد: «کم‌تر دینی به پایه‌ی کیش زرتشتی در پاک نگه‌داشتن تن و روان تا این اندازه تاکید کرده است.» بر اساس آموزه‌های زرتشت: بهترین راه در زندگی میانه‌روی است و افراط و تفریط به آدمی سزاوار نیست.

درخور نگرش (قابل توجه) است که زرتشت زندگی انسانی را بی‌هدف و بی‌اساس نمی‌پندارد، بل که زندگی را «ستیزِ ناگسستنی» میان نیروهای نیکی و بدی می‌انگارد. وی به بی‌روانش دستور می‌دهد که همیشه راستی و درستی پیشه گیرند و از بدی و زشتی پرهیزند و دیدمان‌های زرتشتی را با دانش و خرد خویش بسنجند. گمانی نیست که زرتشت سپنتمان به فرنام (عنوان) بنیادگذار عرفان آریایی به یکتایی خداوند «اهوره‌مزدا» باور داشته است. او بنیاد اخلاق را بر سه اُستوانه نهاده است: «گفتار نیک»، «کردار نیک» و «پندار نیک». ناگفته نگزاریم که تاکنون هیچ اندیشه‌مند اخلاق نتوانسته است سخنی به این سه نکته‌ی نغز بی‌افزاید و هم‌ستاری پدید آورد. پیر فرهیخته‌ی آریایی فردوسی بزرگ گوید:

نگویی که آتش پرستان بُدند پرستنده‌ی پاک یزدان بُدند
دقیقی بلخی گفته است:

دقیقی چهار خصلت برگزیده‌ست به گیتی از همه نیکی و، زشتی
لبِ یاقوت رنگ و ناله‌ی چنگ می خوش‌رنگ و دین زردهشتی

اوستا، کهن‌ترین نبشته‌ی آریایی

اوستا نام همگانی انبوهه‌ی (مجموعه‌ی) گزیده‌ها و اندوخته‌های دانش باستانی آریاییان است که به‌دستِ آشو زرتشت سپنتمان نوشته شده و در دوازده هزار پوست گاو به دبیره‌ی (رسم‌الخَطِّ) زَرِّین نگارش یافته است. اوستا به معناهای «آگاهی‌نامه»، «دانش‌نامه»، «گوهر نهفته»، «سخن آسمانی» و جز این‌ها گفته شده است. این کتاب در ۲۱ پوشینه (: جلد) فراهم شده بود، اما در اثر نابه‌سامانی‌های زیان‌آفرینِ روزگار نیست و نابود گردید و اکنون تنها شش بخش زیرین آن به‌جا مانده است:

- گاهان، در اوستایی «گاتا، گات‌ها» آمده است که «سرود» معنی می‌دهد.
- یَسنا، به معنای «پرستش و خیرات» آمده است. یسنا گران‌ارج‌ترین بخش اوستای امروزی است که ۷۲ هات دارد.
- یِشت‌ها، به معنای «ستایش و نیایش» آمده است که دارای ۲۱ فرگرد (فصل) می‌باشد.
- وندیداد، در اوستا «دی وَوَدات» (قانون ضدّ دیو) نامیده شده است. وندیداد ۲۲ فرگرد دارد و به رخسار دستورهای فقهی کیش زرتشتی به دید می‌آید.
- ویسپرد، در اوستایی «ویسپَه رَتَو» به معنای «همه‌ی سروران» آمده است که ۲۳ فرگرد دارد.
- خرده اوستا، انبوهه‌ای از نمازها و نیایش‌های روزانه‌ی زرتشتیان را در بر می‌گیرد.

زمانی که اسکندر مقدونی بر آریانا چیره شد (۳۲۹ سال پیش از زاده شدن عیسی {)، تمام داشته‌ها و اندوخته‌های سخن سرزمین‌مان را نیست و نابود کرد، شهرها را آتش زد، شهر «داراب‌گرد» را بسوزانید، آتشکده‌ی «نوبهار» بلخ را به آتش کشید و کتاب اوستا را به آتش افکند؛ از این ره‌گذر وی را اسکندر گُجَسْتَه یا «نفرین‌شده» نامیده اند. اوستا پسان‌ترها در عهدِ بلاش یکم اشکانی

(۷۸۵۱ ترسایبی) گردآوری شد و در روزگار فرمان‌روایی اردشیر پاپگان (۲۲۶-۲۴۱ ترسایبی) به سرپرستی «تسرا» موبد موبدان^۱ بازنگری و نیمه تدوین گردید. اوستا در زمان شاهپور ساسانی (۲۷۹-۳۰۹ ترسایبی) دگرباره به سردبیری «آذریاد اسپندان» موبد موبدان جمع‌آوری گردید و نگاشته شد. اوستای روزگار ساسانی دارای (۳۴۵۷۰۰) واژه بوده است و اوستای کنونی دارای (۸۳۰۰۰) واژه می‌باشد. اوسته پس از گسترش گرایش اسلامی یا از میان رفته است و یا پراکنده شده است؛ اما تا سده‌های چهارم و پنجم هجری نگاه‌داری شده بود. پسان‌ترها گفت‌مان اوستا شناختی پدیدار شد، شمار فزاینده‌ای از کتاب‌های زرتشتی بازخوانی و به جامه‌ی چاپ آراسته گشت، و نیز کتاب‌های جدید در این زمینه نگارش یافت.

نوروز در روزگار هخامنشیان

شاهنشاهی هَخامنشی (۵۵۰-۳۲۹ پ.م) نه تنها این که برجسته‌ترین دولت ایران بزرگ زرتشتی بوده است، بل که نخستین و پهن‌آورترین شاهنشاهی تاریخ جهان به‌شمار می‌آید. این امپراتوری بزرگ به‌دست کوروش دوّم پارسی پدیدار گشت. کوروش از مادر، ماد و از پدر، پارس بود.

کوروش بزرگ در ۲۹ اکتبر سال ۵۳۹ پ.م. در روز نوروز شهر بابل^۲ را به‌زیر فرمان گرفت و به لشکریانش چنین گفت: «امروز روز نوی است و باید به شکرانه‌ی این پیروزی مراسمی برگزار کنیم.» بدین اساس نوروز در سال ۵۳۸ پ.م. به رخسار عید رسمی و همه‌گانی پذیرفته شد. کوروش در همین سال نوروز را روز ملی اعلام نمود و در روز نوروز سر از نو تاج‌گذاری کرد، زان‌پس، نوروز در سراسر تاریخ هخامنشی جشن گرفته می‌شد. وی در سال ۵۳۴ پ.م. ساز و کاری پدید آورد که برنامه‌های بلند بردن درجه‌ی ارتشیان، گماشتن نیروهای تازه‌نفس در

۱ موبد موبدان «پیشوای گل آیین زرتشت» بوده است.

۲ بابل در میان‌رودان در حوضه‌ی رود فرات قرار داشت. مرکز این تمدن باستانی، شهر بابل بود که امروزه بقایا و آواره‌های به جا مانده از این شهر را کماکان در ۸۸ کیلومتری جنوب بغداد امروزی و نزدیک شهر حله عراق می‌توان یافت.

دست‌گاه دولت، دیدار از فرماندهان و سربازان ارتش، بخشش گنه‌کاران پشیمان، ارایه‌ی گزارش سال نو، به میان آوردن فضای سبز، به‌سازی و پاک نگه داشتن زیست‌بوم... را در بر می‌گرفت. کوروش هخامنشی در مرز سال ۵۴۰ ترسایی بر خاست‌گاه جشن نوروژ «بلخ» چیرگی یافت. کمبوجیه در روز نوروژ از سوی پدرش کوروش به فرمان‌روایی میان‌رودان^۱ گماشته شد. سپس او در راه گسترش قلمرو پدرش کوشید و در غرب تا سرزمین مصر پیش‌روی کرد و در سال ۵۱۲ ترسایی خراسان و سرزمین سند را در خاور زمین به دست آورد.

داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۲ پ.م) از شاهنشاهان نام‌دار و گران‌سایه‌ی (مقتدر) هخامنشی به‌شمار می‌رود. او از شاخه‌ی دیگر دودمان هخامنشی سَرِبَر آورد. داریوش در سنگ‌نبشته‌ای شوش در زمینه‌ی نام و نشان می‌گوید: «منم داریوش شاه بزرگ، شاهنشاه، شاه نواحی بسیار شامل همه قسم مردمان، شاه زمین بزرگ دور و پهن‌آور، پسر ویشتاسپ، یک هَخامَنِشی، یک پارسی، پسر پارسی، یک آریایی، از نژاد آریایی.»

داریوش برای میهن تاریخی ما ایران کهن دست‌آوردهای ستودنی زیر را به ارمغان آورد: اوضاع دورن‌کشوری را سامان داد، قلمرو دولت را گسترده ساخت، کشور را برای آسانی کار به ساتراپ‌ها بخش نمود، سگه‌ی آریایی را فراگستر گردانید، شاه‌راه‌ها پدید کرد و چاپارخانه‌های ویژه پایه‌گذاری نمود، پیشه‌وری و بازرگانی را گسترش بخشید، دریای مدیترانه را به دریای سرخ پیوسته ساخت، چنان‌چه کشتی‌ها از دریای مدیترانه به اوقیانوس هند رفت و آمد می‌کردند. داریوش سنگ‌نبشته‌های بیستون^۲ را به یادبود پیروزی‌های شاهنشاهی خود برپای داشت. در زمان او نوروژ در مرز سال ۵۰۵ پیش از گاه‌نامه‌ی ترسایی به یکم فروردین درآورده و ماه‌های آریایی به کار گرفته شد.

۱ میان‌رودان نام پارسی بین‌النهرین بوده است که امروز شامل بخش‌هایی از عراق می‌شود.

۲ بغستان واقع در استان کرمانشاه ایران؛ که به دبیره‌ی میخی و به سه زبان پارسی باستان، بابلی و ایلامی نوشته شده است.

بر بنیاد گواه‌مندی‌های (اسنادهای) تاریخی، داریوش بزرگ در نوروژ سال ۴۱۶ پ.م. سگه‌ای فراگستر نمود که در یک روی آن سربازی در حال تیراندازی حک شده است. داریوش در روز نوروژ در بابل به نیایش‌گاه بل مردوک (خدای بزرگ بابل) می‌رفت و بدان ارج می‌گذاشت. داریوش بزرگ در سال ۴۸۶ ترسایی چشم از جهان فرو بست. آرام‌گاه او در مکانی به نام «نقش‌رستم» در مرو دشت پارس، نزدیک شهر شیراز است. در سنگ‌نبشته‌ی قبرش چنین حک شده است: «اهوره‌مزدا این کشور را بپاید از سپاه دشمن، از خشک‌سالی و دروغ. به این کشور نیاید، نه سپاه دشمن، نه خشک‌سالی و نه دروغ.» پس از داریوش پسرش خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ترسایی) به اورنگ شاهنشاهی نشست و نوروژ را به جای‌گاه درست آن یعنی یکم فروردین برگرداند. بایستی گفت که «هگمتانه»، «شوش» و «پاسارگاد» پای‌تخت سیاسی دولت هخامنشی بوده است. «به عقیده‌ی دانشمندان، چنان‌چه استاد باباخان‌اف، رشد امپراتوری هخامنشی در تشکل اجداد تاجیک‌ها نقش بزرگی داشته و برای توسعه‌ی بعدی زمینه‌ی سازگاری فراهم آورده است. پژوهش‌گرانی چون صفا و استاریک‌اف نیز همین معنی را تأکید کرده اند.»^۱

نوروژ و تخت جمشید

تخت جمشید که در نُخُست «پرس‌پولیس» نام داشت در مرز سال ۵۴۰ پیش از گاه‌نامه‌ی ترسایی پی افکنده شد. اگرچه در سنگ‌نبشته‌های تخت جمشید نامی از نوروژ در میان نیست، ولی می‌شود انگاشت که این بنای پُر شکوه برای برگزاری آیین‌های نوروژی پدید آمده است. تخت جمشید ظرفیت آن را ندارد که پای‌تخت شاهنشاهی پهن‌آوری چون شاهنشاهی هخامنشی شناخته شود و نه می‌توانست محل همیشه‌گی شاهان پارسی باشد، چون برای انجام چنین کارها

۱ تاجیکان در تاریخ، رویه ۲۵

بسیار خُرد است. پس باید پذیرفت که تخت جمشید پای تخت نمایشی و آسایشی هخامنشیان بوده است و به نمود بهشت رویایی و آرمان شهر دارایی جلوه داشته است که در آن آیین‌های ملی و فرا ملی هم چون نوروز و مهرگان جشن گرفته می‌شده است.

از نگاره‌های برجسته‌ی تخت جمشید بر می‌آید که جشن سالانه‌ای در ایران روزگار هخامنشی هستی داشته است که با دگرگونی سال و ماه بی‌پی‌وند نبوده است؛ چنان‌که در نگاره‌ای شیری (= خورشید) در حال کشتن گاو (= باران) دیده می‌شود و چنین می‌توان دریافت که با از سر گرفته شدن درخشش خورشید در روز نوروز، سرمای زیان‌آور زمستان به کام نیستی فرو می‌رود و روزی نو و روزگار نو پدیدار می‌گردد.

در سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید آیین پیش‌کش هدیه‌های نوروزی برای شاهنشاه هخامنشی نیک به دید می‌آید. پروفیسور گیرشمن باستان‌شناس فرانسه‌ای بر این باور است که پرس‌پولیس و کاخ «آپادانا» برای برپایی جشن مذهبی و ملی آریاییان که همان نوروز است بنا یافته است. آلبرت تن‌ایک اومستد پژوهش‌گر آمریکایی نیز بدین پندار است که تخت جمشید برای برگزاری نوروز پدیدار شده است. پروفیسور اردمن درباره‌ی شکوه کاخ آپادانا بدین باور می‌باشد که آپادانا برای گرامی‌داشت جشن نوروز در روزگار هخامنشی‌ها ساخته شده است و در آن آوان هم‌هی مردم در آیین‌های جشن شرکت می‌کردند. وی سنگ‌نگاره‌های آن را گواه گفته‌ی خویش می‌داند. شماری از پژوهندگان دیگر، از جمله هرتسفلد، کرفتر، پرادا و پروفیسور مری بویس نیز بر این باورند که تخت جمشید برای انجام آیین‌های نوروزی ساخته شده است.

نوروز در زمان امپراتوری هخامنشیان از جشن‌های ورجاوند و برگزیده شده بوده و با شکوه فراوان به مدت یازده روز برگزار می‌شده است. هخامنشی‌ها نوروز را در کاخ شکوه‌مند «آپادانا» که برای برگزار کردن نوروز ساخته شده بود جشن

می‌گرفتند. نمایندگان پیش‌رفته‌ترین کشورهای آن‌روز چون ماد و ایلام و بابل در کاخ «آپادانا» گردهم می‌آمدند و پیداورهای محلی، کشاورزی و دامداری خویش را به نمایش می‌گذاشتند.

نوروز در روزگار اشکانیان

ارشاکیان از نوادگان آرش کمان‌گیر پهلوان پُرآوازه‌ی آریایی بوده‌اند. اشکانیان (پارتی‌ها) بسی تلاش ورزیدند تا بتوانند زنجیر هیبت‌آور اسارت یونانی را از دست و پای آریایی‌ها بگسلانند. از این‌رو بنیاد امپراتوری اشکانیان به دست اُرشک در سال ۲۵۰ پ.م به جلوه درآمد. اُرشک پس از دو سال فرمان‌روایی روی در نقاب خاک کشید و پس از او برادرش تیرداد یکم به تخت شاهی نشست. وی شهر اُرشک‌آباد «اُشک‌آباد» را بنیاد نهاد و آن را به رخسار پای تخت سیاسی برگزید. تیرداد پس از ۳۷ سال پادشاهی درگذشت. شاهنشاهی اشکانیان در روزگار مهرداد یکم (۱۳۷-۱۷۱ پیش از گاه‌نامه‌ی عیسوی) به اوج شکوفایی و اقتدار خود رسید. پژوهش‌گران، مهرداد یکم را بنیادگذار راستین شاهنشاهی پارت می‌دانند. مهرداد سرزمین‌های از کف‌رفته را به زیر فرمان در آورد و اندیشه‌ی کشورگشایی و پیروزی را شکوفان گردانید. او با درایت شگفت‌انگیز توانست قلم‌رو پهن‌آور شاهنشاهی هخامنشی را به دست آورد. امپراتوری اشکانی پس از او دچار نابه‌سامانی گردید و در کنج و کران کشور درفشِ شورش‌ها برافراشته شد تا زمانی که مهرداد دوم به پادشاهی نشست (۱۲۳ پیش از گاه‌نامه‌ی عیسوی). شاه اخیر، شایسته‌ترین و گران‌سایه‌ترین شاهنشاه پارتی به‌شمار می‌آید. وی در نخست همه‌ی شورش‌ها را فرونشاند و سپس به بازسازی کشور پرداخت و آن را در همه‌ی دامنه‌ها به اوج شکوفایی رسانید. گفته می‌شود که مهرداد یکم نقش کوروش را بازی نمود و مهرداد دوم نقش داریوش هخامنشی را به اجرا گذاشت. دولت پارت‌ها پس از ۴۷۶ سال شاهنشاهی به دست اردشیر ساسانی درهم شکست و

۱ اشک‌آباد نمود درست «عشق‌آباد» پای‌تخت ترکمنستان کنونی بوده است.

دمی با نوروز - ۴۱

اردوان پنجم واپسین شاه اشکانی در سال ۲۲۴ ترسایبی در نبرد با اردشیر کشته شد و دیگر باره شالوده‌ی امپراتوری نوین آریایی ریخته شد. جای شگفتی است که از اشکانیان نام و نشانی در شاه‌نامه فردوسی نیست:

از ایشان به جز نام نشنیده ام نه در نامه‌ی خسروان خوانده ام

در روزگار شاهنشاهی پارت‌ها، بیش‌تر از گاه‌شمار سلوکی (آغاز: ۴۱۲ پ.م) و یا گاه‌نامه‌ی اشکانی (آغاز: ۲۴۷ پ.م) با سال و ماه‌های مقدونی کار گرفته می‌شد؛ اما در میان انبوه مردم گاه‌شماری با سال و ماه‌های آریایی رواج داشت، یعنی از سال و ماه زرتشتی پرآوازه به سال ۳۶۵ روز بسیار بهره می‌گرفتند.

از جشن نوروز در روزگار اشکانیان هم گرمی داشت می‌شد. ارچند از برگزاری جشن نوروز در این دوران آگاهی‌های چندانی در دست نیست اما از برپایی جشن مهرگان می‌توان به چنین برآیند دست یافت که نوروز هم به گرمی گرمی داشته می‌شده است. فخرالدین اسعد گرگانی (درگذشت: ۱۰۵۴ ترسایبی) در منظومه‌ی ویس و رامین خویش، که آن‌را از زبان پهلوی به نظم پارسی برگردانیده است، از برگزاری جشن نوروز در آن روزگار سخن زده است:

چو گردش‌های ایشان را بدیدند ز آذر ماه روزی برگزیدند
کجا آن‌که ز گشت روزگاران در آذر ماه بودی نوبهاران
منم آذارتو نوروز خرم هر آینه بود این هر دو باهم
سر سال و خجسته روز نوروز جهان پیروز گشت از بخت پیروز

نوروز در روزگار کوشانیان

دودمان آریایی کوشانیان از سمت خاوری هندوکش ریشه گرفته، برخاسته بودند. آنان به نام «یوچی‌ها» نیز آوازه برداشته اند. کوشانیان در دو سوی آمو دریا می‌زیستند. آن‌ها در سال ۷۰ پیش از زایش حضرت عیسی؛ به کمک تخاری‌ها بر سرزمین «باختر» دست یافتند و سپس «شاه کوی شانگ» سردار دودمان اکوس

را به پادشاهی برگزیدند؛ از این ره‌گذر، یوچی‌ها به کوشانیان آوازه یافتند. کوشانیان آرام‌آرام سرزمین بسیاری را به‌زیر فرمان گرفتند و نیز به دولت یونانی باختاری در آریانا نقطه‌ی پایان گذاشتند.

در میان شاهان کوشانی کجولا کدفیسس از نام و نشان ویژه‌ای برخوردار است. کما این‌که وی در سال ۴۰ پس از زاده شدن عیسی { به قدرت رسید، ۳۸ سال پادشاهی کرد و سرانجام در سال ۷۸ ترسایى چشم از جهان فرو بست. او در زمان نه چندان درازی، همه‌ی آریانای باستان را به‌دست آورد. افزون بر آریانا، مرزهای امپراتوری او در شرق به بنارس هند، در شمال به کاشغر و در غرب به سرزمین پارت می‌رسید.

کجولا کدفیسس به آیین بودایی گرایش ویژه داشت و در راه گسترش آن تلاش‌های خستگی‌ناپذیری انجام داد. چنان‌چه به پای‌نام و لقب «شاهنشاه پسر آسمان» نام‌بردار شده است. این پادشاه در پیش‌رفت پیشه‌وری و هنر بسیار تلاش ورزید و از شاه‌راه ابریشم بازرگانی میان هند، روم و چین را افزایش بخشید.

کنشکا (۱۲۰-۱۶۰ ترسایى) بزرگ‌ترین و گران‌سایه‌ترین پادشاه این دودمان شمرده می‌شود. پای‌تخت تابستانی وی بگرام کاپیسا و پای‌تخت زمستانی‌اش پوروشاپورا (پشاور) بوده است. قلمرو پادشاهی او از ماتورا در هند گرفته تا سرزمین‌های آن‌سوی آمو دریا (فرغانه، کاشغر و ختن) گسترش داشته است. پس از مرگ او بهار پادشاهی کوشانیان فرجامیدن گرفت. بسیاری از شهرهای قلم‌روش به‌زیر فرمان ساسانیان پارس درآمد و کوشانیان به سرزمین‌های کوهستانی و خاوری آریانا پناه گرفتند. در این زمان کوشانیان گاهی پی‌رو ساسانی‌ها و گاهی پی‌رو کیداریان می‌شدند تا این‌که خورشید فرمان‌روایی کوشانیان آهسته آهسته رو به افول نهاد. و شکوه و توانایی آن در همه‌ی زمینه‌ها به‌سر رسید.

کوشانیان ۲۵۰ سال فرمان‌روایی کردند، در این روزگار اندیشه و فرهنگ اوستایی و بودایی با اندیشه و فرهنگ هخامنشی، یونانی و هندی آمیختند و یک

فرهنگ ورجاوند آریایی را بنا نهادند. در دوران کوشانیان دین‌های گونه‌گون مانند بودایی، زرتشتی و برهمنی در آریانا رواج داشته است. بت‌های شمامه و سلسال بامیان نیز در این دوران پدیدار شده است.

نوروز در روزگار شاهنشاهی کوشانیان به‌ویژه «کنشکای بزرگ» کوشانی به‌گونه‌ی پر شکوهی در پای‌تخت تابستانی وی «بگرام» و «کابل» جشن گرفته می‌شد. روایت است که کوشانی‌ها در ستایش نوروز آتشی می‌افروختند و در کنار نیایش آفریده‌گار یکتا، نوروز را نیز جشن می‌گرفتند.

نوروز و یفتلیان

هپتالیان نام تیره‌ای است از نژاد آریایی که از سرزمین «هپت‌آل، یفتل» در استان بدخشان سریر آورده‌اند. در زمینه‌ی پیشینه و دولت‌داری هپتالیان تا هنوز پژوهش‌های گسترده‌ای انجام نشده است اما می‌نماید، نام کهن این تیره‌ی آریایی «خیونان» است که در اوستا هم آمده است. جلیل دوست‌خواه گزارش‌گر کتاب اوستا، در این معنی گوید: «در اوستا «خویون» یا «هُیون» و در پهلوی (خُیون) یا «هُیون» و در فارسی «خیون» یا «هون» نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیادی یکی از اقوام ایرانی به شمار می‌آمده‌اند. در اوستا «خیون» از قبیله‌های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زیران ارجاسب پادشاه توران، از خیونان است.» یکی از دودمان‌های بزرگ هپتالیان دودمان زاوولی است که در غزنه جای گرفتند و پسان‌ها زابل و زابلستان را پدید آوردند. گویا هپتالیان از کیش میترایی پی‌روی می‌کردند، با آن‌هم در قلمرو ایشان «آزادی اندیشه» پدیدار بوده و دین‌های چون بودایی و زرتشتی نیز در این دوران رواج داشته است. باید افزود که در سگه‌های به‌جا مانده از این دوران، شاهان یفتلی خود را «خراسان خوتای، پادشاه خراسان» نامیده‌اند.

هپتالیان در سال ۴۲۵ ترسایی توانستند بر بلخ چیره شوند و یک دولت نیرومند در تخارستان پدید آورند. آنان کوشانی‌ها را به فراسوی رودخانه‌ی کابل کناره زدند

و به سوی دشت‌های بی‌کران جنوب هندوکش سرازیر شدند و کابل و قندهار و زابل را به‌زیر فرمان گرفتند. دیری نگذشت که قلمرو اینان از مرو تا کشمیر گسترش پیدا کرد. نامی‌ترین پادشاه این دودمان اخشنور شاه است. وی در سال ۴۶۰ ترسایی به پادشاهی رسید. وی در سامان گرفتن دولت یفتلی نقش اساسی داشت و به دشواری توانست سرزمین‌های پهن‌آوری به‌دست آورد. این پادشاه دست‌کم نیم‌سده فرمان‌روایی داشته است. او توانست مرزهای دولت خود را بر ختن چین و سرزمین افسانه‌ای هند بگستراند. پس از او، تورمنه پادشاه گران‌سایه‌ی یفتلی‌ها شمرده می‌شود. پادشاه اخیر، به حکومت گوتاه‌ها در هند نقطه‌ی پایان گذاشت و بر سرزمین آنان پیروزی یافت. پس از مرگ تورمنه، پسرش مهراکولا به پادشاهی رسید. (۵۰۲ ترسایی) او برای نیرومند شدن دولت خود لشکرکشی‌های فراوان کرده است. از این جمله طی لشکرکشی کشمیر را به دست آورد و بازماندگان گوتاه‌های هند را به خراج‌گزاری وادار کرد. پس از مرگ او در سال ۵۲۴ ترسایی دولت یفتلی رو به سُستی گذاشت و نیروهای ساسانی در این سرزمین پای گرفت. یفتلیان در سال ۵۶۸ ترسایی از ارتش ساسانی شکست سنگین خوردند و شماری از سرزمین‌های خود را از دست دادند. سرانجام دولت یفتلی به‌دست خسرو انوشیروان پادشاه گران‌سایه‌ی ساسانیان سرنگون شد. پسان‌ترها، یفتلی‌ها به نام کابل‌شاهان تا آغازین سال‌های سیادت اعراب فرمان رانده‌اند.

نوروز در دربارهای یفتلی‌ها و کابل‌شاهان به گونه‌ی رنگین جشن گرفته می‌شد و آنان همه‌ی آیین‌های نوروز را به شیوه‌ای که امروزه دیده می‌شود برپا می‌داشتند.

نوروز در روزگار ساسانیان

ساسانیان نیز زنجیره‌ای دیگری از زنجیره‌های پادشاهی ایران باستان بوده‌اند. ساسانیان (۶۵۱-۲۲۶ ترسایی) روزگار پُر درخششی را در تاریخ ایران باستان پدید آورده‌اند و این اوج شگوفایی ایران تا وقت یورش تازیان پابرجا بود اما در پی پیروزی اعراب فصل دیگری در تاریخ ایران زمین گشوده شد. این نکته فراخور

یادآوری است که در زمان ساسانیان، اندیشه‌های زرتشت به شکل دین درآوردند و دست‌گاه روحانیت دینی نیز در این دوران پایه‌گذاری شد. شاهنشاهان گران‌سایه ساسانی عبارت بودند از:

اردشیر پاپکان پسر ساسان (۲۲۶-۲۴۱ ترسایی) شاهان‌شاهی گران‌سایه‌ی ساسانی بنیاد گذاشت و در کم‌ترین زمان آن را به درجه‌ی نیرومندترین امپراتوری جهان رسانید. اردشیر پادشاه دادگستر و نیکوسیر بود و هم‌واره حکومتش را با پیروزی و بزرگی و سربلندی هم‌نوا می‌ساخت و در کار آبادی و سازندگی ایران زمین بسیار تلاش می‌ورزید. او شهر تیسفون^۱ را به فرنام (عنوان) پای‌تخت سیاسی و اداری فرمان‌روایی ساسانیان برگزید و در راستای آگاهی، نیکویی، آبادانی و سازندگی بسا تلاش‌ها ورزید و ایران زمین را به جامه‌ی سرسبزی و شگوفایی آراست. اردشیر بابکان دختر اردوان اشکانی را به زنی گرفت و از او («شاهپور یکم») زاده شد.

شاهپور یکم (۲۴۱-۲۷۲ ترسایی) مرز شاهنشاهی ساسانی را شتابان گسترش داد، به‌گونه‌ای که مرزهای غربی آن از کاپادکیه^۲ و ارمنستان و شام فراتر رفته بود و مرز شرقی آن از پیشاور می‌گذشت. شاهپور کارهای بزرگ و ویژه‌ای انجام داد، در عهد او شاهنشاهی کوشانیان درهم شکسته شد و سرزمین آنان به زیر فرمان درآمد. شاهپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ ترسایی) در ماه مارس سال ۳۲۶ ترسایی میان ارتش ایران به فرماندهی شاهپور دوم و ارتش روم به فرماندهی کنستانتینوس دوم امپراتور این کشور جنگ خونین و زیان‌بار درگرفت. شاهپور ذوالاکتاف در ۲۰ مارس (شب نوروز)، آتش‌بس دو هفته‌ای اعلام داشت تا سربازان بتوانند آیین‌های نوروزی را برگزار کنند. شاه روم پس از این آتش‌بس به ادامه جنگ پرداخت و روز دهم آوریل میان دو امپراتوری صلح برقرار شد.

۱ شهر تیسفون در ۳۳ کیلومتری جنوب شرقی بغداد قرار دارد. این شهر در سال ۶۳۷ ترسایی به دست اعراب افتاد و به ویرانه‌ای تبدیل شد.

۲ کاپادکیه نام آریایی کشوری بوده است که امروز ترکیه نامیده می‌شود.

یزدگرد بزه‌گر در نوروز سال ۳۳۹ ترسایی چند مسیحی ایرانی به بارگاه یزدگرد ساسانی راه یافتند و از او درخواست آزادی مذهبی برای خود را کردند. شاهنشاه درخواست آنان را پذیرفت و به عیسویان آزادی داده شد.

بهرام گور از پادشاهان گران‌سایه و فرهیخته‌ی ساسانی است که از سال ۴۲۱ ترسایی تا ۴۳۸ ترسایی فرمان‌روایی کرده است. سرشت وی آکنده از دلآوری، پای‌مردی، رزم‌دوستی، شکار افگنی، ساز و سرود، دانش‌وری و هنر، دادگستری و عشق بوده و مهم‌تر از همه خوش‌گذرانی و جهان‌نوردی را دوست می‌داشته است. او روزهای نوروز را در دهکده‌های سرسبز و خوش آب و هوایی ایران‌شهر می‌گذرانید.

خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸) بزرگ‌ترین و گران‌سایه‌ترین شاهنشاه ساسانی به‌شمار می‌آید. خسرو انوشیروان به پای‌نام «دادگستر» آوازه برداشته است؛ چنان‌چه داستان «زنجیر دادخواهی»^۱ او گویای این سخن است. بنا به روایتی، حضرت محمد، در زمان پادشاهی وی زاده شده است.

پیمان «آشتی پای‌دار» ایران و روم که به امضای خسرو انوشیروان و ژوستینیان امپراتور روم رسیده بود، در سال ۵۲۳ ترسایی در آیین نوروزی که در تالار کاخ تیسفون^۲ با حضور شاهنشاه ایران برپا شده بود، مبادله شد.

در دوران ساسانی مردم به نوروز دل‌بستگی ویژه‌ای داشتند و در آیین‌های نوروزی به گونه‌ی فزاینده‌ای شرکت می‌جُستند. براین پایه، خسرو انوشیروان در سال ۵۴۹ ترسایی، پس از برگزاری جشن نوروز دستور داد تالار بزرگ به هم‌راه کاخ پادشاهی ساخته شود و این مهم در سال ۵۵۱ ترسایی به انجام رسید که با

۱ نگاه کنید به: سیاست‌نامه، نوشته‌ی خواجه نظام‌الملک توسی، چاپ هفدهم، به کوشش جعفر شعار، انتشارات امیر کبیر: تهران، ۱۳۹۳خ، فصل پنجم، رویه ۵۴.

۲ این کاخ به نام‌های ایوان مداین و تاق کسرا نیز یاد می‌شود که در نزدیک بغداد، در غرب رودخانه‌ی «دجله» قرار داشته است. کاخ تیسفون در زمان پادشاهی اشکانیان ساخته شد. این کاخ یکی از با ارزش‌ترین بناهای جهان شمرده می‌شود.

قالین پرآوازه‌ی بهارستان آراسته شده بود و از آن پس آیین‌های دل‌پسند نوروزی در آن‌جا برگزار می‌شد. دانشگاه گندی‌شاهپور^۱ که به فرمان خسرو انوشیروان برای آموزش و پژوهش پزشکی و فلسفه ساخته شده بود در نوروز (سال ۵۵۰ ترسایی) گشایش یافت.

خواجه نصیرالدین توسی (۱۲۰۱-۱۲۷۴ ترسایی) در باره‌ی کیبسه زمان انوشیروان می‌نویسد: «هر ۱۴۴۰ سال که دور کیبیس تمام شدی که فروردین به اوّل حمل (اوّل بهار) باز آمدی جشن عظیم کردندی تا نوبت به انوشیروان افتاد و او ماه آبان را کیبسه کرد و خصمه مسترقه [پنجه‌ی دزدیده، اندرگاه] را در آخر آبان نهاد.» از آن‌جا که بنیاد امپراتوری ساسانیان بر استوانه‌های ارزشی فرهنگ آریایی استوار شده بود، در سراسر دوران ساسانی نوروز هم‌چون آیین ملی و میهنی با شکوه ستایش‌پذیر جشن گرفته می‌شد و حتّاً مردمی که زرتشتی نبوده اند اما در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان زندگی می‌کردند؛ مثل آرامیان، گرجیان، ارمنیان و دیگر تیره‌های قفقاز جشن نوروز را پاس می‌داشتند. فرمانروایان ساسانی برپایه‌ی آیین کهن شاهانه در روز نوروز به مجلس دادخواهی می‌نشستند و حقّ ستم‌دیده را از ستمگر ستانیده و به حق‌دار بازپس می‌دادند. چند روز پیش همه‌ی شهر را آذین می‌بستند و پای‌کوبی و دست‌افشانی و شادمانی را آغاز می‌کردند. شاهان ساسانی تن‌پوش‌های تازه به تن نموده و در میان مردم حضور می‌یافتند و به نیازها و گلایه‌های مردم رسیدگی می‌کردند. اردشیر بابکان، بهرام گور و خسرو انوشیروان در نوروز از گنجینه‌ی شاهنشاهی هدیه‌های گهروار بر می‌گرفتند و برای مردم بی‌نوا پیش‌کش می‌کردند. «چنان‌که گفته شد در نوشته‌های روزگار ساسانی، هر پادشاهی در این روز (نوروز) فرخنده مردم کشورهای خویش را شاد و خرم می‌کرد و در این روز کسانی که کار می‌کرده اند، دست از

۱ گندی‌شاپور یکی از آثار به‌جای‌مانده از سلسله ساسانیان است؛ و با بیش از ۱۷ سده قدمت، از باستانی‌ترین دانشگاه‌های خاورمیانه شمرده می‌شود. گندی‌شاپور شهری است کهن در شمال استان خوزستان و در نزدیکی شهرستان دزفول که امروزه ویرانه‌های آن به‌جا مانده است.

کار کشیده به آرامش و شادمانی می‌پرداختند»^۱.

در این دوران شکوه و ارزش جشن نوروز به اندازه‌ای بالا گرفته بود که حتا بر موسیقی نیز اثری ژرف گذارد، چنانچه نام آهنگ‌های آن دوره چون نوروز، ساز نوروز، نوروز بزرگ، نوروز قباد، نوروز خارا، نوروز خردک در چکامه‌های منوچهری و نظامی بازتاب یافته است. هم‌چنین روی دادنگاران از سرودهای نوروزی آن‌روزگار به نام‌های «آفرین»، «خسروانی» و «مدرستانی» نیز آگاهی داده اند. در زمان ساسانی نهاد ویژه به نام «دیوان نوروز» برای گردآوری هدیه‌ها هستی داشت. در دوره‌ی شهریار هر مزد یکم، رسم بر افروختن آتش در شب نوروز پدیدار و ماندگار شد. از روزگار فرمان‌روایی هر مزد دوم سگه دادن در نوروز مرسوم گشت. رسم نوروزی دربار ساسانی چنان بوده که عُمر حَیّام در نوروزنامه اش آورده است: «روز نوروز نخست کس از مردمان بی‌گانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زَرّین پُر می، و انگشتی، و درمی و دیناری خُسروانی، و یک دسته خوید سبز رُسته، و شمشیری، و تیر و کمان، و دوات و قلم، و اسپ، و بازی، و غلامی خوب‌روی، و ستایش نمودی و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان، چون موبد موبدان از آفرین برداختی پس بزرگان دولت در آمدندی و خدمت‌ها پیش آوردندی.»^۲

شه‌مردان فرزند ابی‌الخیر رازی در کتاب روضة المنجمین در این معنی گوید: «آن‌چه معروف است آن دانند که خُسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستندی و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردند و عطا‌های فراوان دادندی ... پس این روز را از این سبب بزرگ کردند، و گفته اند آن روزی است که جمشید مردم را بشارت دادی به بی‌مرگی و تن‌درستی و امر زندگی و گویند که هم اندر این روز بود که کیومرث (ارزور) دیو را بکشت.»

۱ دین‌کرد، کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، پوشینه ۹، رویه ۵۶۳

۲ نوروزنامه، رویه ۱۸

در روزگار شهریاری پارتیان، جشن نوروز به پنج روز کاهش یافته بود اما اردشیر به درخواست تنسر موبد موبدان روز ششم فروردین را نیز افزوده کرد. برتری روز ششم فروردین بر این است که روز زایش و برانگیخته شدن آشور زرتشت به شمار می‌آید. بی‌پایه نیست بپنداریم که جشن نوروز به «نوروز همگانی» و «نوروز ویژه» بخش گردیده است. نوروز همگانی پنج روز نخست فروردین ماه است و شاهان ساسانی آن را با همه‌ی مردم جشن می‌گرفته‌اند: چون سپیده صبح گاهان فرا می‌رسید، شاه در تخت زرین روبه‌رو مردمان می‌نشست و آنان را مورد لطف و مهربانی و نیکویی قرار می‌داد. مردمان یک‌به‌یک دست شاه را می‌گرفتند و نوروز را شادباش و خجسته باد می‌گفتند، و هرکس به فراخور توانایی گوهری می‌داشت به پادشاه هدیه‌ی نوروزی می‌داد و شاه خرّمی و به‌آوری ارزانی می‌فرمود. روز دوم، پادشاه با دهگانان (اشرافیان) و موبدان کوچک آتشکده‌ها جشن نوروزی می‌گرفت. روز سوم، شاه با موبدان بزرگ و موبد موبدان می‌نشست و جشن نوروز را برگزار می‌کرد. روز چهارم، شاه با کاخیان و درباریان جشن نوروزی می‌آراست. روز پنجم، شهریار ساسانی با خویشاوندان و اعضای خانواده‌اش جشن نوروزی می‌گرفت و بدین رخسار نوروز همگانی به پایان می‌رسید. سپس نوروز ویژه که آن را نوروز خردادی هم خوانند فرا می‌آمد و شاه در این روز از دیگران فارغ می‌گشت و به خلوت‌کده‌ی کاخ می‌شتافت و نوروز را به‌گونه‌ی ویژه با ندیمان، رازداران و زنان خود جشن می‌نمود و آن روز ویژه‌ی شهریار بود.

ابوعثمان جاحظ (۸۶۸-۷۷۵ ترسایی) در کتاب المحاسن و الاضداد خود در باره‌ی آیین نوروزی دربار ساسانیان نوشته است: «در ۲۵ روز پیش از نوروز در صحن سرای پادشاه ۱۲ ستون از خشت نصب کرده در روی هر یکی از آن‌ها یکی از جویبات چون گندم، جو، برنج، ماش، کنجد، عدس، باقلی، ارزن، ذرت، لویا و نخود را سبز می‌کردند و آن‌ها را تنها در روز ششم نوروز با انواع سرودها و بازی می‌درویدند و پیش از روز مهر، از ماه فروردین نمی‌کوبیدند و هر کدام از آن‌ها که بهتر به عمل آمده بود آن را نشانه‌ی پُر محصولی در آن سال می‌پنداشتند.»

نوروز در دوره خلفا

گویند خلفای اسلام شهر تیسفون پای تخت شاهنشاهی ساسانیان را در نوروز ۶۳۷ ترسایی بهزیر فرمان گرفته اند و گنجینه‌ی ساسانی در این شهر به دست آنان افتاد. از جمله‌ی نخستین خلفایی که هدیه‌های نوروزی را پذیرفته و دستور به دادن هدیه‌ی نوروزی داده است، امیر «معاویه» بن ابی سفیان (رض) (۶۶۲-۶۸۰ ترسایی) است. حافظ عبدالبر در ترجمه‌ی کتاب الاستیعاب معرفة الاصحاب آورده: زبیر گفت: امیر معاویه نخستین کسی بود که ایوان خاتم را [به فرنام هدیه‌ی نوروزی] قبول نمود و دستور داد تا در روز نوروز و جشن پاییزی (مهرگان) به همه هدیه دهند. جرجی زیدان (۱۸۶۱-۱۹۱۴ ترسایی) تاریخ‌نویس عرب در کتاب تاریخ تمدن اسلام می‌نگارد: «در زمان معاویه خراج سواد (عراق) پنجاه هزار هزار (پنجاه میلیون) دینار و هدایای نوروز و مهرگان نیز به پنجاه هزار هزار دینار می‌رسید. در دوره‌ی حکم‌فرمایی حجاج بن یوسف ثقفی این هدایا به چهل هزار هزار (چهل میلیون) دینار بالغ می‌شد.»

علی اکبر دهخدا به نقل از بلوغ العرب نگاشته است: «نخستین کسی که در اسلام هدیه‌های نوروز و مهرگان را رواج داد، حجاج بن یوسف بود. ولی بعدها این رسم از طرف عمر بن عبدالعزیز منسوخ گردید اما در تمام این مدت ایرانیان مراسم جشن نوروز را برپا می‌داشتند.»

با این‌همه، نوروز و جشن‌های آریایی پسا اسلام، ارج و ارزش چندانی نداشت تا این‌که ابومسلم خراسانی گردونه‌ی روزگار را به سود فرهنگ نیاکانش چرخاند و به سال ۷۵۰ ترسایی زمام امپراتوری عرب را به دست گرفت و در پی آن، دودمان‌های

آریایی برمکیان بلخ^۱ و سهلیان مرو^۲ به دربار عرب راه یافتند. آنان ارزش‌ها، ایستارها و ترادادهای (سنت‌های) فرهنگ خود را به اعراب پیش کش کردند و براین‌پایه فرهنگ نیرومند اسلامی را پدیدار ساختند. از این‌ره‌گذر جشن‌های آریایی به دربار عرب درآمده و نوروز به نیروز، و مهرگان به مهرجان دگرگونه شد.

ابوعثمان جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ مهتابی) در کتاب التاج به درستی یادآور می‌شود که: «مهرگان آغاز فصل زمستان و سرما و نوروز آغاز گرماست، لیکن در نوروز کارهایی است که در مهرگان نیست. از آن جمله نوروز آغاز سال و هنگام افتتاح خراج، عزّل و نصب عمال و سگه زدن پول از درهم و دینار و پاک کردن آتشکده‌ها و ریختن آب... و مانند این‌ها است». ابوالعلائی معری (۹۷۳-۱۰۵۷ ترسای) بر این باور است: «واژه نوروز در ادبیات دوره‌ی عباسی (۱۳۲ق. به بعد) در اشعار شاعران (البته عرب) به کار رفته است».^۳

۱ برمکیان خاندان آریایی بودند که مدّت هفده سال رهبری خلافت اسلامی را به دست داشتند. جعفر، خالد، یحیی و فضل از سیاست‌ورزان نام‌آور این دودمان به‌شمار می‌آیند. برمکی‌ها نه تنها دارای نفوذ سیاسی، اجتماعی و دینی در دربار عرب بوده‌اند، بلکه در پرورش دانش و فرهنگ و هنر نیز نقش برجسته‌ای داشته‌اند. چون دست‌گاه خلافت از قدرت و ثروت روزافزون آنان به هراس افتاده بود، بنابراین، بهانه‌ای در افکند تا از ارج و ارزش آنان بکاهد. هارون رشید عباسی به دنبال توطئه‌ی «عشق عباسه» خواهرش جعفر برمکی را به دار آویخت و سایر کسان خانواده‌اش را به زندان افکند؛ تا این‌که پدر و برادرش در زندان تاب‌فرسا جان سپردند. به این سلسله دودمان نام‌آور برمکی به تاریخ ۲۹ ژانویه ۸۰۳ ترسای از میان رفته‌است.

۲ آل سهل مروزیدری فروپاشی خاندان برمکی، دودمان تاجیک‌تبار سهل مروزی پدیدار گشت و جای‌گاه تهی‌شده‌ی برمکی‌ها در دربار خلافت را پُر کردند. فضل و حسن فرزندان سهل مروزی دارای آیین زرتشتی بودند. فضل به خواهش یحیی برمکی اسلام آورد و از این‌ره‌گذر سهلیان به دربار خلافت عربی راه یافتند. فضل پسر سهل در عهد مامون رشید عباسی به وزارت نایل شد. وی در وقت گشودن شهر بخداد با مامون یک‌جا بود و نقش کلیدی داشت. مگر داستان فروپاشی برمکیان دوباره ورق خورد. مامون عباسی فضل را کشت و برادرش حسن را در بخداد نگه‌داشت و مامون برای این‌که آتش خشم خراسانی‌ها را فروکش کند، دخترش «پوران‌دخت» را به نکاح حسن مروزی درآورد. پسان‌ها قدرت دودمان سهل هم‌چون دودمان برمکی زدوده شد. سهلیان در شگوفایی دانش و هنر و فرهنگ آریایی سهم بزرگ داشته‌اند.

در سده‌ی چهارم و اوایل سده‌ی پنجم موج سرودهای نوروژی به سرایش درآمد، چنان‌که پاره‌هایی از آن در کتاب *یتیمه‌الدهر و تتمه‌الیتیمه‌آفرینه‌ی* ابومنصور ثعالبی نیشابوری (۹۶۱-۱۰۳۸ ترسایی) گردآوری شده است. به حواله‌ی علی بن حسین مسعودی (۸۹۶-۹۵۶ ترسایی) در کتب *مروج‌الذهب*، نوروژ و مهرگان در دربار عباسی جشن گرفته می‌شد. منصور عباسی نخستین کسی است که رسماً عید نوروژ را جشن گرفت. خلفای عباسی به اثر نیرو و رخنه‌ی آریایی‌ها خود را «جانشین شاهان ساسانی» می‌دانستند و آیین‌های نوروژی را به شیوه‌ی آنان برپا می‌داشتند.

هندوشاه نخجوانی در کتاب *تجارب سلف* می‌نویسد: «گویند روز نوروژی، جهت خالد بن برمک وزیر [نخست‌وزیر سفاح و منصور عباسی]، کاسه‌ها از زر و نقره هدیه آورده بودند. یکی از شاعران عرب در این باره شعری سرود و به این موضوع اشاره کرد. خالد هرچه در آن مجلس اوانی زر و نقره بود به آن شاعر بخشید. چون اعتبار کردند، مالی عظیم بود و شاعر از آن توان‌گر شد».

از برگزاری جشن نوروژ در روزگار خلافت متوکل عباسی (۸۶۱-۸۴۷ ترسایی) آگاهی‌های چشم‌گیر پدیدار است. چنان‌چه روایت است که متوکل گردآیش‌های شوخی‌آمیز برپای می‌داشت و خودش در آن همایش‌ها شرکت کرده و به روی شوخی‌گران درهم می‌پاشید. خلیفه‌ی اخیر در روز نوروژی مبلغ ۵ میلیون درهم ضرب کرد و برای مردم تهی‌دست بخشش نمود. می‌توان پذیرفت که شَوْنِد (عَلت) پای‌گرفتن جشن‌های آریایی در دوره‌ی خلفا هدیه‌ها و خراج هنگامت مردم بوده است. ابوعثمان جاحظ در کتاب *المحاسن و الاضداد* می‌گوید: «خالد مهلبی به متوکل خلیفه‌ی عباسی در نوروژ جامه‌ی وشی زربفتی و گوی عنبری که بر آن ریزه‌های گوهر بود و جوشنی بلند و چوب بخوری به بلندی یک قامت و جامه‌ی بغدادی هدیه فرستاد.»

۱ باید به دیده داشت که در این نوشته از واژه‌ی پارسی «آفرینه، آفرینه‌ها» به جای واژه‌ی عربی «اثر، آثار» کار گرفته شده است.

متوکل عباسی از زرتشت پسر آذر خُرّه موبدِ موبدان خواهش کرد که در باره‌ی چه‌گونگی نوروز و گشایش سال خراج آگاهی دهد. موبد در این زمینه از آن‌چه بایسته بود سخن در میان آورد؛ سپس خلیفه دستور داد تا ماه و سال را شمارش کرده و نوروز را به جای‌گاه دُرست یعنی یکم فروردین ماه درآورند، ولی زمانه‌ی زمانش نداد برای کار پیروز آید. گرّه این پرسمان (مسأله) تا روزگار معتضد عباسی یک‌سره باز نشد. معتضد این مسأله را به کوشایی پی گرفت، سرانجام، در سال ۲۸۴ مهتابی سال پارسی را کبیسه کرد و نوروز و سال پارسی را به‌هم پیوست. در کتاب آداب روز نوروز آمده است: «ابن زبیر می‌گوید: در یک نوروز، بازی سماچه‌ای (بازی بزرگ نقاب‌دار) در برابر معتضد خلیفه برگزار شد که سیزده هزار دینا صرف آن شد.»

تاریخ‌نگاران از برپایی جشن نوروز در دربار «هارون‌رشید» عباسی (۷۸۵-۸۰۳ ترسایی) روایت‌های بسیاری نقل کرده‌اند. از جمله جاحظ در المحاسن و الاضداد^۱ گوید که در آن دوره همایش‌های با شکوه برگزار می‌شد، فرش‌های گران‌بها در خانه‌ها هموار می‌گشت، میهمانان در ظرف‌های زرّین پذیرایی می‌شدند و حتّاً آیین‌های نوروزی به حَرَم خلیفه نیز کشیده می‌شد. هارون‌رشید مانند شهریاران ساسانی در نوروز بر تخت می‌نشست و هدیه‌های نوروزی را دریافت می‌داشت و بزرگان و فرهیختگان به او آفرین و حُجسته باد می‌گفتند.

چون «مامون‌رشید» به پادشاهی نشست، به خواستِ خراسانیان پای‌تخت سیاسی خلافت را از بغداد به مرو بدل کرد، پرچم سبز آریایی را برگزید و نوروزی نیکو آراست. در روزگار خلافت او (۸۳۳-۸۱۳ ترسایی) هم نوروز از ارج و ارزش فزاینده‌ای برخوردار بود. به‌روایت کتاب التحف و الهدیای نوشته‌ی سعید بن هاشم، احمد بن یوسف کاتب، به مناسبت نوروز، اشعاری بر روی لوح آغشته به عود هندی نوشت به مامون پیشکش کرد و حتّاً روایتی از هدیه‌ی یک میلیون

درهمی همین احمد بن یوسف به مامون نقل شده است.

۱ این فرنام در زبان پارسی به آیین‌های نیک و بد برگردانیده شده است.

پس از فرونشاندن خیزش سیاسی ابومسلم خراسانی، دولت‌های آزاد ملی در شرق خلافت بغداد بی‌ریزی شدند و فرهنگ آریایی - پارسی را پدید آوردند و از نوروژ و بایسته‌های تاریخی میهن دیرینه‌سال مان پاس‌داری کردند.

زبان پارسی، یل پشتیبان نوروژ

زبان پارسی دری در بلخ باستان که پای‌تخت ایران‌شهر بوده‌است، پدید آمد و در پی روندهای پویان تاریخی به دیارهای دیگر گسترش یافت. پس از دوره‌ای که آیین اسلام بر سرزمین ما پیروزی یافت، زبان پارسی در کنار زبان عربی قرار گرفت و به رخسار زبان دوّم جهان اسلام درآمد. با این‌هم، شماری از خلفا تلاش می‌کردند که زبان پارسی را از میان بردارند و جای آن‌را به زبان عربی، زبان آیین خدا، زبان دولت‌تازیان بسپارند. بی‌ورزی و فزونی خواهی امّوی‌ها به اندازه‌ای بالا گرفته بود که در روزگار عبدالملک پسر مروان (۶۶۵-۸۶ هـ) در سال ۸۱ هجری زبان عربی، زبان رسمی و دولتی اعلام گردید و سایر زبان‌ها «آثار و بقایای کفر» خوانده شد. در آغاز واژه‌های دینی و اداری، و نیز نویسه‌ی (خَطّ) عرب وارد زبان پارسی شد و پسان‌تر می‌خواستند به گونه‌ی گام‌به‌گام زبان تازی را در خراسان بزرگ گسترش دهند؛ چنان‌چه در سده‌های دهم و یازدهم ترسایی زبان‌های بومی نمود گفتاری پیدا کرد و از دامنه‌ی دولت‌داری و نهادهای رسمی کنار زده شد. و اما این کار از آغاز با موج واکنش‌ها و خیزش‌های توده‌ای مردم خراسان روبه‌رو بوده‌است. خراسانی‌ها در برابر برنامه‌های تباری تازیان سر‌بر آورده‌اند. هرچند شورش‌های مردمی بسیاری برضدّ استبداد دست‌گاه تازیان به‌وقوع پیوست ولی فریب‌کارانه و ستم‌ورزانه فرونشاندند و در زمان فرمان‌روایی مامون دامنه‌ی شورش‌های آزادی خواهی پهن‌تر شد و به اوج خود رسید. بر اثر خیزش‌های پیوسته‌ی توده‌ای، دولت آزاد ملی در خراسان پای گرفت و از فرهنگ و زبان نیاکان ما پاس‌داری به عمل آورد. دولت طاهری (۸۲۱-۸۷۳ ترسایی)، نخستین دولت بومی خراسان زمین بود؛ طاهریان خیلی «عرب‌زده» بوده و به زبان عرب ارجح و ارزش فراوان

بخشیده بودند. ابوحنیفه سغدی سراینده پارسی‌گوی این دوره بود و سروده‌ای بدو منسوب است که تا امروز به‌جا مانده است:

آهوی کوهی در دست چه گونه رَوَذا او ندارد یاری بی‌یار چه گونه بوذا

صفاریان (۸۷۳-۹۰۳ ترسایی) پس از طاهریان به قدرت می‌رسند، صفاری‌ها آغازگر و احیاگر فرهنگ و زبان بومی بوده‌اند؛ آن گونه که آورده‌اند: محمد وصیف سگری شاعر نامی آن دوره یعقوب صفاری را به تازی بستود، وی نپسندید و فرمود: «چیزی را که من اندر نیام چرا باید گفت؟!» هم‌چنین روایت است که یعقوب روی به جمع یاران نموده و فرمود: من به جای پرستش سنگ پرستش خورشید را جاری خواهم کرد. که این سخن پرده از گرایش‌های میتربیایی یعقوب برمی‌دارد.

سامانیان سومین دودمان پارسی‌زبان پس از اسلام هستند که به تمام ایران بزرگ فرمان می‌راندند. در این زمان زبان پارسی ارزش ساختاری یافت و به فرنام زبان رسمی دولت و زبان فرهنگ و هنر پذیرفته شد. در این دوران ابوعلی‌الله رودکی (۸۵۸-۹۴۱ ترسایی) پای به کاروان فرهنگ و ادب پارسی دری نهاد و به زبان پارسی تر و تازه‌گی ویژه بخشید. دولت سامانی آزادی پره از خلافت بغداد به‌دست آورد و آیین‌های کهن آریایی را نیز برپا می‌داشت.

سرایندگان و دانش‌وران بسیاری در دامن این دولت پرورده شده‌اند و آفرینه‌های به‌امند پارسی در این دوره نگارش یافت. چنان‌چه تاریخ‌تبری و تفسیر تبری به‌دست ابوعلی بلعمی در سال ۹۶۳ ترسایی از عربی به زبان فارسی برگردانیده شد. باید یادآوری کرد که زبان فارسی در دوره‌های پس از سامانیان نیز درخشش خود را نگاه داشته است. در این جا بایسته است تا پاسخی بدین پرسش بدهیم که:

چرا زبان پارسی به سه نام (فارسی، دری و تاجیکی) نامیده شده است؟

می‌نماید که زبان پارسی در ایران خاوری پیدا شد و در گذر تاریخ در همه‌ی ایران شهر جا باز کرد و گامه‌های اوج شگوفایی خود را در آسیای میانه به‌سر رساند. جغرافیای سیاسی و هویت فرهنگی همه‌ی آریایی‌تباران تا نیمه‌ی سده‌ی شانزدهم

ترسایی مشترک بوده است. هر چکامه‌ای که در شیراز و پارس سروده می‌شد، در سمرکند و بخارا و بدخشان مفهوم بود و برعکس. از این میان سراینده‌گان بزرگ چون رودکی، فردوسی، دقیقی، عنصری، فرخی، منوچهری، خیام، مولانا، سعدی، حافظ، نظامی، جامی و جز این‌ها برخاستند و در تمام کشور شناخته شده بوده‌اند و سروده‌های‌شان نیز پیدا و آشکار بوده است، بنابراین، چنین برآیند به‌دست می‌آید که زبان و کشور آن‌همه اندیشه‌وران یکی بوده و تفاوتی نداشته است. هم‌اکنون، آن‌گونه که ایرانی‌ها رودکی و ناصر خسرو و سنایی و پورسینا و مولوی را از آن خود می‌دانند؛ ما هم حافظ و سعدی و خیام و گرگانی را از خود می‌پنداریم و هیچ احساس بی‌گانگی نسبت به آن‌ها نداریم. ناگفته پیداست که این پاره‌پاره‌شدن‌ها و مرزبندی‌های سیاسی و فرهنگی خیلی پسان‌ها و در روزگار معاصر به میان آمده است.

زبان پارسی در آفرینه‌های بزرگان ایران (جغرافیای وسیع سیاسی) به ریخت پارسی، فارسی، پارسی دری و دری آمده است که در فرجام نمایان‌گریک زبان است؛ در این جا به گونه‌ی نمونه‌بیتی چند از بزرگان را می‌آوریم:

فخرالدین اسعد گرگانی:

هنر در پارسی گفتن نمودند کجا در پارسی استاد بودند

حافظ شیرازی:

چو عنده‌لیب فصاحت فروشد ای حافظ

تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

خوبان پارسی گو بخشنده‌گان عمر اند

ساقی بده بشارت رندان پارسا را

سعدی شیرازی:

چو آب می رود این پارسی به قوت طبع
نه مرکبی است که از وی سبق برد تازی

سنایی غزنه‌ای:

پارسی نکو ندانی حکّ آزادی بجو
پیش استاد لغت دعوی زبان دانی مکن

ناصر خسرو بلخی:

من آنم که در پای خوگان نریزم
مرا این قیمت در لفظ دری را

مولانا:

پارسی گو گرچه تازی خوش تراست
عشق را خود صد زبان دیگر است

تقسیم زبان پارسی به سه شاخه‌ی «فارسی، دری و تاجیکی» ره‌آورد ناستوده‌ای هیولای استعماری زمان است که در حقّ پارسی‌گویان روا داشته و تحمیل نموده است و برای اهل خرد هیچ‌گاهی پذیرفتنی نبوده و نخواهد بود. زبان پارسی یا فارسی اصل بوده و دری زابه‌ی (صفت) آن است که دستان غرض‌آلود رژیم در سال ۱۹۶۴ ترسایی بر زبان فارسی افغانستان دری حکّ نمود تا از هم‌تباران پارسی‌زبان خود در ایران و تاجیکستان... جدا پنداشته شویم. آن‌گونه که امپراتوری روسیه در سال ۱۹۲۴ ترسایی کشور تاجیکستان را پدیدار ساخت و زبان پارسی مردم آن‌جا را به زور و استبداد تاجیکی نامید تا بتواند تاجیکان را از هم‌ریشگان خود جدا بسازد. به هر روی، فارسی و دری و تاجیکی همه‌اش یک

زبان است و زبان بزرگان و کشورداری ایران شهر می‌باشد.

زبان پارسی از آغاز دوران پیدایش خود راه شکوفایی فرهنگ و تمدن آریایی را باز کرده است. و پی‌وندی میان گذشته‌های این سرزمین و دوران اسلامی برپا داشته است. جشن نوروز هم‌واره در پرتو گسترش زبان فارسی رونق گرفته و ارج و ارزش یافته است. در هر دوره‌ای که زبان پارسی سرکوب شده است برگزاری ویژه آیین‌های نوروز نیز میسر نبوده است. پس بنابراین، نقش زبان فارسی هم‌واره مانند یلِ پشتیبان نوروز و آیین‌های آریایی نمایان و برجسته بوده است.

نوروز در عصر آل بویه

آل‌بویه از اُستان گیلان و سربازان پیکارجوی بودند. آن‌ها از سُستی گرفتن امپراتوری بغداد سود جستند و یک دولت کوچک فیودالی پدید آوردند و سپس بر شهرهای «شیراز و اسفهان» پیروزی یافتند. یکی از فرزندان بویه احمد نام داشت که در سال ۹۲۵ ترسای شهر بغداد را به‌دست آورد و به خلیفه عباسی تنها مقام دینی و تشریفاتی باقی گذاشت. دولت آل بویه در برگیرنده‌ی تمام بخش‌های غربی و جنوبی ایران؛ چون همدان، ری (پای‌تخت)، اسفهان، خوزستان، فارس، کرمان و عراق بود. دیری نپایید که فرزندان بویه به‌خاطر به دست آوردن قدرت باهم درآمیختند. در این گیر و دارها عزالدوله خُسرو به پادشاهی گماشته شد و از سال ۹۸۳-۹۶۹ ترسای زمام دولت بویه را به‌دست داشت. وی دولت را به گونه‌ی پیش‌رفته احیا کرد و تمام سرزمین‌های قلم‌رُوش را به دولت مرکزی پیوست. پس از مرگ او دولت آل بویه رو به نیستی نهاد.

به‌راستی که شاهان دیلمی اربابان جدید خلفای بغداد به‌شمار می‌رفتند، آن‌ها نوروز را در بغداد و دیگر شهرهای اسلامی با شکوهی ستایش‌ناپذیر جشن می‌گرفتند. در سال ۶۴۰ ترسای زمان کبیره فرارسیده بود اما به شونِدِ فروپاشی ساسانیان، چنین کاری به اجرا در نیامد، تا این‌که در سال‌های بازپسین سده‌ی

چهارم هجری در زمان بهاء الدوله دیلمی در فارس و عراق کیسه صورت گرفت و نوروز به آغاز بهار برگردانده شد.

«رواج اشعار بهاری و نوروزی و اشاره به تمدن، فرهنگ و سُنن ایرانیان و تهنیت به مناسبت نوروز و مهرگان در ادب عربی در دوره‌ی حاکمیت آل بویه (۴۴۸-۳۲۰ ق.) بوده است»^۱.

به گفته‌ی امام شوشتری، در عهد بویان در اسفهان بازاری وجود داشت که به پیشواز نوروز انواع پوشاک، خوراک و نوشاک را در آن بازار آماده نموده و به دست رس مشتریان قرار می دادند و تا هفت روز در آن جا مردم با اجرای رامش‌گری و نوازندگی از روز نوروز بزرگ داشت می کردند و جشن‌های با شکوه و فرهنگی برگزار می نمودند.

نوروز در دوره سامانیان

پس از سستی گرفتن دست‌گاه خلافت بغداد، دولت‌های بزرگ در فراسوی آن پدید آمد. برای نمونه دولت بزرگ و فرهنگی سامانیان پدیدار گشت و نوروز نیکو، زبان پارسی و فرهنگ آریایی را دگر باره نیرو و جان بخشید. دودمان «تاجیک‌تبار» سامانی از دیر زمان در زنجیره‌های پادشاهی خوراسان دست بالا داشته اند و همیشه پرچم‌دار دانش و فرهنگ آریایی بوده اند. اسماعیل پور احمد پور سامان پایه‌گذار دولت سامانی از خاندان ژنرال بهرام مهران (بهرام چویننه) سربر آورده بود. نام‌برده شخصیت زرنگ نظامی و مدبر سیاسی بود. او دولت فراگیر و فراملی سامانیان را اساس گذاشت و شهر «بخارا» را به حیث پای‌تخت سیاسی برگزید. قافله‌ی دولت‌داری سامانیان با تدبیر سیاسی به‌پیش می‌رفت، اما پس از این که سال‌های سال راه دانش و خرد را پیمود دچار نابه‌سامانی شد و سرانجام چراغ این دولت پهن‌آور به دست قَره‌خانیان^۲ ترک خاموش شد و ساز و برگ آن زدوده گشت.

۱ الادب فی ظل بنی بویه، رویه ۱۵۶

۲ قَره‌خانیان یا آل افراسیاب از سال ۳۸۰ تا ۶۰۹ ترسایی در فرارود پادشاهی داشته اند. دولت قره‌خانی نخستین دولت ترک‌تباران مسلمان بود که سرانجام به دست خوارزمشاهیان ازهم پاشید. در دامان این سلسله دانشمندان و سرایندگان بسیاری پرورده شده اند.

روزگار فرمان‌روایی سامانیان (۹۹۹-۸۷۵ ترسای) اوج شکوفایی زبان و ادب پارسی گفته شده است. سامانیان پرورش‌دهندگان دانش، فرهنگ، آیین، هنر و تاریخ آریایی بوده‌اند، زیرا در این برهه‌ای از روزگار بسا فرزندگان و دانش‌مندان فرهیخته‌ی زبان پارسی می‌زیستند و قلم‌فرسایی می‌کردند. دوره‌ی سامانیان روزگار زرّین و پُر درخششی در تاریخ خراسان بزرگ می‌باشد؛ چون در این دوره زبان پارسی به اوج پویایی رسیده و از خامه‌ی دانش‌وران آن بسا اندوخته‌ها و اندیشه‌های نغز و نوین پارسی فروچکیده است و آفرینه‌های ناب و نایابی بدین زبان نگارش یافته است؛ از جمله تاریخ تبری و تفسیر تبری به‌دست ابوعلی بلعمی به‌زبان پارسی برگردانده شد و جوانه‌های شاه‌نامه‌ی فردوسی و یا کاخ بلند زبان پارسی نیز در این دوران سبزیدن گرفت. بایستی گفته آید که شاه‌نامه برآیند خیزش‌های سیاسی و فرهنگی نیاکان ما بر دُش (ضدّ) تازیان بوده است.

سامانیان در بلخ و بخارا جشن‌های نوروژی را می‌آراستند و چکامه‌سرایان برجسته‌ای چون «رودکی سمرقندی» به پارسی دری می‌سرودند. امیر اسماعیل سامانی در سال ۸۹۲ ترسای از ریاضی‌دانان خراسان بخواست تا گاه‌شماری دوران ساسانی را بازنویسی کنند. ولی این آرزو، سال‌ها بعد به‌دست خَیّام نیشاپوری به حقیقت پیوست و «گاه‌نامه‌ی خورشیدی» پدیدار شد.

ابوریحان بیرونی (زایش و مرگ: ۹۷۳-۱۰۴۸ ترسای) در آثار الباقیه^۱ پیرامون رسم نوروژی شهریاران عجم می‌نویسد: «و رسم شاهان خراسان بود، که در این روز [نوروژ] خلعت‌های بهاری تابستانی به سواران [سربازان] خویش بخش کردند.»

نوروژ در روزگار غزنویان

نوروژ در دوره‌ی امپراتوری آریاییان غزنه‌ای (۹۷۵-۱۱۸۷ ترسای) با شکوه ویژه و فرخنده برپا می‌شد و سرایش‌گران بسیاری پارسی‌گو در این دوره می‌زیستند و به ستایش نوروژ بزرگ می‌پرداختند. چنان‌که در چکامه‌های عنصری، فرّخی،

۱ برگردان نام این کتاب در زبان پارسی آفرینه‌های جاودان است.

منوچهری و... سیمای فروزان جشن نوروز را می‌توان سراغ کرد.

سلطان محمود غزنه‌ای پرآوازه‌ترین و گران‌سایه‌ترین پادشاه غزنویان به‌شمار می‌رود که به سال ۹۸۸ ترسایی در غزنه به پادشاهی نشست، و پس از ۴۲ سال زمامداری در سال ۱۰۳۰ ترسایی به اثر بیماری «سل» درگذشت. سلطان محمود هژده بار به هندوستان لشکرکشی کرد و دارایی‌های آن کشور را به یغما بُرد. در جریان این گیر و دارها بهترین و گران‌بهارترین گوهرهایی را که از هند به‌دست آورده بود برای خلیفه بغداد گسیل می‌داشت. به‌راستی، شاعران پیشین آینه‌ی فرگشت‌های سیاسی-اجتماعی آن دوره‌ها بوده‌اند و نقش «رسانه‌های امروزی» را بازی می‌کردند. شاید کم‌تر روی‌داد و حادثه‌ای عصر غزنویان بوده است که در شعر فارسی آن دوره بازتاب نیافته باشد و جشن نوروز نیز از این دست فارغ نیست. از برگزاری جشن نوروز در روزگار غزنوی آگاهی‌های فراوان در دست داریم چه از لای چکامه‌های پُرغنای پارسی و چه از متن کتب ارزنده. و بایسته نیست تکرار آیند. گویند سلطان محمود غزنه‌ای^۱ در دربارش ۴۰۰ سراینده‌ی ستایش‌گر داشته بوده است که از میان اینان سه چکامه‌سرا بیش‌تر آوازه برآورده و ارج یافته‌اند: عنصری بلخی، فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی. ما نمونه‌ی سخنان نوروزی دو شاعر اخیر را در بخش «شور و نوای نوروز» آورده‌ایم. در جشن نوروز روزگار غزنوی، پادشاه با همه‌ی وزیران، فرماندهان و کارگزاران دولتی و نمایندگان سیاسی کشورهای بیرونی حضور به‌هم می‌رساندند و به شکوه و رنگینی گردآیش نوروزی می‌افزودند. در این میان نقش سراینده‌گان پارسی را نمی‌توان نادیده گرفت، آنان چکامه‌های نوروزی را که از پیش پرداخته بودند در نزد بزرگان لشکری و کشوری به خوانش می‌گرفتند و هدیه‌هایی برابر توانایی خود دریافت می‌داشتند.

۱ نام‌ها و واژه‌های پارسی را بایستی همراه با پس‌نویس‌های پارسی بنویسیم؛ مانند: غزنه‌ای. گنجه‌ای. میهنه‌ای. هراتی... و از نوشتن پس‌نویس‌های عربی دست برداریم؛ مانند: غزنوی. گنجوی. میهنوی. هروی...

ابوریحان بیرونی در باره‌ی رسم نوروژی روزگار غزنویان چنین می‌نویسد: «با آغاز سال نو، سال‌مندترین فرد خانواده به پا می‌خاست و قاشقی عسل یا پاره قند بر دهان یک‌یک خانواده می‌گذاشت و با دادن هدیه و یک برگ سبز و یک سگه که در داخل یک سیب و یا لیمو قرار داده شده بود، آمدن نوروژ را شادباش می‌گفت. بعد تمام خانواده به پا می‌خاستند و نماز سپاس و تن‌درستی به‌جا می‌آوردند و برای هم‌دیگر دیر زیستن و فراخی روزی و شادکامی آرزو می‌کردند. پس از آن، زن و مرد خانواده به کوی و برزن می‌رفتند و هر که را سر راه خود می‌دیدند بر او آب می‌پاشیدند».

نوروژ در دوران سلجوقی

شبه تُرکان سلجوقی در سده‌ی یازدهم ترسایى آیین الهی اسلام را پذیرفتند و با ساییده شدن دست‌گاه خلافت پرچم عصیان را برافراشتند. آنان بسی تلاش ورزیدند که متصرفات خلافت عربی در آسیا را به‌دست آورند. چنان‌چه در میانه‌ی سده‌ی یازدهم بر ایران چیره شدند. «سلطان طغرل بیک سلجوقی» در سال ۱۰۵۵ ترسایى بغداد را اشغال کرد و تنها قدرت نمایشی و مذهبی به خلیفه به‌جا ماند. در جریان دهه‌ی ۱۰۶۰ ترسایى سرزمین‌های ارمنستان، آذربایجان، گرجستان غربی، سوریه، آسیای کوچک، فلسطین و جز این‌ها از خلافت عباسی روی برتافتند و به امپراتوری سلجوقی پیوستند.

جلال‌الدین ملک‌شاه پادشاه نام‌دار سلجوقی (۱۰۹۲-۱۰۷۲ ترسایى) در نوروژ به اورنگ فرمان‌روایی تکیه کرد و تاج بر سر نهاد. چون در آن روزگار نوروژ به ۱۳ اسفندماه افتاده بود، ملک‌شاه بر آن شد که گاه‌شماری را بازنگرگی نماید و نوروژ را به آغاز بهار درآورد از این راه‌گذر ستاره‌شناسانی چون «حکیم عمر خیّام»، «حکیم ابوعباس لوگری»، «میمون بن نجیب واسطی»، «عبدالرحمان خازنی» و «ابوالمظفر اسفزاری» را فراخواند و بدین کار مأمور گردانید. جای کار رصدخانه‌ی خیّام در شهر نیشاپور بود. آنان با پشتکار فراوان توانستند گاه‌شمار خورشیدی،

دمی با نوروز - ۶۳

نامی به تاریخ جلالی را پدید آورند و نوروز را در آغاز بهار استوان (: ثابت) نگاه بدارند. بدین اساس، می‌بایست هر ۴ سال پس سال را ۳۶۶ روز بر شمارند و در ۷ دوره، در دوره هشتم، به جای سال چهارم، بر سال ۵ یک روز بی‌افزایند. این گاه‌شمار از تاریخ آدینه روز ۹ رمضان سال ۴۷۱ مهتابی / ۴۶۷ خورشیدی، برابر با ۱۶ مارس ۱۰۷۹ ترسایی مبدأ گرفته است. به‌راستی که گاه‌شماری جلالی دقیق‌ترین و آرسته‌ترین گاه‌نامه‌ی جهان به‌شمار می‌آید.

نوروزنامه رساله‌ای است که در روزگار سلجوقیان به‌دست حکیم عمر خیّام نگاشته شده است. «کتاب را اگرچه می‌گویند به موجب التماس دوستی نوشتم در حقیقت برای شاه نوشته... برای یکی از جانشینان نزدیک ملک‌شاه نوشته آن‌هم در هنگامی که هنوز از مرگ ملک‌شاه خیلی نگذشته بوده است». ^۱ خواجه نظام‌الملک توسی نخست‌وزیر آل سلجوق نیز در سیاست‌نامه خود اشاره‌هایی به نوروز آریایی کرده است. از برگزاری نوروز در عصر خوارزمشاهیان (۱۱۵۰-۱۲۳۰ ترسایی) در کتاب سیره‌ی جلال‌الدین منکبرنی سخن زده شده است.

پس از فروپاشی سلطنت‌های ملّی خوراسان و سرازیر شدن ارتش مغول، کم‌وبیش غبار افسانه و فراموشی بر روی جشن‌های باستانی نشستن گرفت و رفته‌رفته رنگ و بوی تاریخی، اجتماعی آن‌ها ناپدید گشت.

نوروز در دربار گورکانیان

نوروز در دربار گورکانیان به گونه‌ی پُر درخشش جشن گرفته می‌شد و خوش‌بختانه در این زمینه آگاهی‌های فراوان در دست است. از جمله این‌که فرمان‌روایان و وزیران و درباریان با آرایش فزاینده‌ای وارد دربار می‌شدند. اکبرشاه کاخ‌ها و تالارهای رنگارنگ را میان وزیران و فرمان‌داران بخش می‌نمود و آنان به خواست‌های خویش آن کاخ‌ها را آذین و زینت می‌دادند. آوازخوانان و نوازندگان با سور و سرور فراوان می‌خواندند و می‌نواختند و می‌رقصیدند. جشن نوروز در

۱ دیباچه‌ی نوروزنامه، نوشته‌ای از م. مینوی، رویه ۲۴

این دوره، ۱۹ روز به درازا می‌انجامید. در شب‌های نوروز چراغ‌ها و شمع روشن ساخته می‌شد و شهرها را آذین می‌بستند. مردم هم از برگزاری آیین‌های نوروز شادی افروز شادمانی پیشه می‌کردند و جشن و دل‌خوشی همه‌جا را فرا می‌گرفت و سال به سال به شکوهندگی نوروز افزوده می‌گشت.

ظهیرالدین محمد بابر شاه که به سال ۱۵۰۴ ترسای دولت گورکانیان هند را بنا کرد، جشن نوروز را دوست می‌داشت و آیین‌های نوروزی را با فَرّ و شکوه ویژه برپا می‌داشت؛ چنان‌که خود می‌گوید:

نوروز و نوبهار می و دل‌بران خوش است
بابر! به عیش کوش که عالم دوباره نیست

در کتاب تاریخ فرشته آمده است: «چون فصل موسم بود، در کابل بزم نشاط آراست و تا در آن بَلَدَه فردوس قرین بود صبح و شام به شُرب می گل‌فام و مخالطت جوانان سیم‌اندام اشتغال نمود».

امیر خسرو دهلوی (۱۲۵۳-۱۳۲۵ ترسای) در مثنوی قرآن السعدین از برپایی جشن نوروز در زمان پادشاهی معزالدین کی قباد چنین خبر می‌دهد:

صفت موسم نوروز و طَرَب کردن شاه
بزم دریا و کف دست چو ابر نیسان
رفت چو خورشید به برج حَمَل
نور شرف کرد به گیتی عَمَل
دور جهان روز نواز سر گرفت
موسم نوروز جهان در گرفت

در سیرت سلطان غیاث‌الدین بلبن (درگذشت: ۶۸۵ مهتابی) غلام و داماد قطب‌الدین ایبک پادشاه بزرگ شبه قاره هند که پادشاهی او تمام آن سرزمین را در بر گرفته بود نوشته شده است که: «مجلس جشن را به تَکَلُّف آراستی و ایام

عید نوروز را به طرز پادشاهان عجم به سر بردی و در ایام جشن تا آخر روز و مجلس نشستگی و پیش‌کش‌های خوانین و اُمرا از نظر گذاشتی چون پیش‌کش یکی از اعیان گذشتی، مُقَرَّبان صفات پسندیده و خدمات شایسته او را معروض می‌داشتند».

جشن نوروز در دربار جلال‌الدین محمد اکبر (۱۶۰۵-۱۵۴۲ ترسایی) پادشاه سرشناس گورکانی از زیبایی به‌سزایی برخوردار بود و با شکوه چشم‌گیری برگزار می‌گردید. روایت است که وی در سال ۹۹۲ هجری برابر با سال ۱۵۸۴ ترسایی، گاه‌شماری قمری را از میان برداشت و گاه‌شماری خورشیدی را از آغاز نوروز گرفت و هم‌چنین روزها و ماه‌های پارسی را هنجارینه کرد. «جشنی که این پادشاه مغول در بیست و هفتمین سال جلوس خود برپا کرده، با اتفاق‌های میمون دیگری از جمله تعمیر کاروان‌سراها، ممنوع شدن ازدواج دختران کم‌تر از ۱۲ سال، ممنوع شدن سزای مرگ بدون حکم شاهی و انجام امور عام‌المنفعه بسیار همراه بوده است».^۱ گویند، اکبرشاه در نخستین روز نوروز در یک ترازو می‌نشست و برابر وزن خود زر و گوهرها میان مستمندان بخش می‌نمود و همه‌ی بایسته‌های نوروزی را به‌جای می‌آورد. زان پس، چنین کاری در میان پادشاهان گورکانی آیین آمد. خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد مقیم هروی در کتاب طبقات اکبری در باره‌ی جشن نوروز در دربار اکبر پادشاه گزارشی پُرّه نگاشته است. برای نمونه می‌گوید: «صحن بارگاه دولت‌خانه را با شامیان‌های زری‌دوزی و زَرُبُفت و غیره ترتیب داده تخت از طلا و مُرَصَّع به یاقوت و لالی در آن نهاده اشک فردوس برین ساختند و مدّت هر ده روز این منازل دل‌گشا آراسته بود».

در کتاب اکبرنامه آورده شده است: «برگزاری جشن نوروز در زمان اکبرشاه نوزده روز طول می‌کشید و در آن روز زیاد به آذین‌بندی و تزیینات و چراغانی می‌پرداختند، نقاره‌ها به صدا در می‌آمدند، آوازخوانان و خنیاگران از هنر خویش

۱ اکبرنامه، نوشته‌ی ابوالفضل علامی پوشینه ۳، رویه ۳۷۹

مردم را محظوظ می‌ساختند، تمام شب‌ها چراغانی ادامه داشت. دو روز قبل از جشن در آخرین روز آن صدقه‌ها داده می‌شدند و هدیه‌ها رد و بدل می‌گردیدند.^۱ نورالدین جهان‌گیر (۱۶۲۷-۱۶۰۵ ترسایی) با شکوه گسترده‌تری مقدم نوروز را گرامی می‌داشت و شهر را سراسر آذین می‌بست، چراغانی می‌نمود و آوازه‌خوانان و رامش‌گران را به طَرَب و پای‌کوبی بر می‌انگیخت؛ چنان‌که این سرودخوانی و ترنم و جشن و سرور تا ۱۸ روز به درازا می‌کشید و روز نوزدهم با برپایی «جشن شرف» پایان می‌پذیرفت.

ملا عبدالحمید لاهوری در کتاب پادشاه‌نامه (رویه ۱۸۶) نخستین جشن نوروز در زمان شاه جهان (۱۶۵۸-۱۶۲۸ ترسایی) را زیر فرنام «جشن مسرت‌افزای نوروز عالم‌آرا» چنین گزارش داده است: «روز دوشنبه دوازدهم رجب هزار و سی و هفتم هلالی سرمایه‌ی نور و ضیای آسمانیان پیرایه ضروب‌های زمینیان جمشید زَرین کلاه خورشید عالم‌آرا کی خسرو آسمان‌گاه آفتاب ظلمت‌زدا ریایات عدالت و اعتدال والویه شوکت و جلال شرف خانه‌ی خویش برافراشت. زیاد سبک پا به فراشی بساط عالم را رفت و روب تازه داد.» باید یادآوری کرد که «تاج محل» در دوران این پادشاه ساخته شده است.

محمی‌الدین اورنگ‌زیب (درگذشت: ۱۷۰۷ ترسایی) پسر شاه جهان برپایه‌ی بی‌ورزی (تَعَصُّب) تَنَدِ مذهبی که وجودش را فرا گرفته بود جشن نوروز را از رسمیت برانداخت، اما آیین‌های نوروزی پس از سرآمدن روزگار وی، دیگر باره رونق گرفت و از سوی دولت‌مداران برگزار می‌شد تا این‌که دشواری دیگر فرا راه برگزاری نوروز در هند، از دُور دست‌ها پدیدار شد و آن رخنه‌ی شرکت‌های انگلیسی با ساز و کار استعماری بود.

با پیروزی «استعمار انگلیس» بر هند، نه تنها زبان پارسی آن کشور از میان برداشته شد، بل که ریشه‌ی آیین‌ها، اندیشه‌ها و بن‌مایه‌های تاریخ و فرهنگ آریایی

نیز فروخشکانده شد و آرام آرام غبار فراموشی، بر روی سنت‌های نوروزی، نشستند گرفت. هرچند پیروزی انگلیس‌ها از ارج و ارزش جشن‌ها و آیین‌های دیرین هندو آریایی به سختی فروکاسته است، ولی هم‌اکنون جشن نوروز از سوی پارسیان و شیعیان هند به گونه‌ی بسیار پُرشکوه برگزار می‌شود.

در باره‌ی جشن نوروز در کتاب تاریخ ادبیات مسلمانان هند آمده است: «در اصل این یک جشن آریایی است که در آغاز فصل بهار برپا می‌شود. در این جا (شبه قاره) در عهد سلاطین مسلمان آغاز شد و در زمان حکومت تیموریان گورکانی نیز ادامه داشت. زمانی که در سال ۱۸۵۷ ترسایی حکومت تیموریان به پایان رسید، این جشن نیز خاتمه پذیرفت.»

نوروز در عصر صفویان

دودمان صفوی زنجیره‌ای دیگر از شاهان ایران به شمار می‌روند که از «خانه‌گاه، خانقاه» برخاسته بودند و از اندیشه‌ی تصوف پی‌روی و پشیمانی می‌کردند. تصوف یا صوفی‌گری گونه و نمودی از جنبش‌های پیکارگر دینی است که در آغاز برضد خودکامگی تازیان کام‌جو پای گرفته بود اما در اثر چیره شدن تازی‌ها و نیرو گرفتن دولت‌های نابهنجار و پیدایش و گسترش تبهکاری و نابرابری اجتماعی و سیاسی در ایران قامت انقلابی‌اش را برافراخت و به‌رخسار جنبش شکست‌ناپذیر دینی و سیاسی پدیدار گشت. این جنبش، سیاست انقلابی سرسختانه‌ای را در برابر ستم‌گستران استعماری و نوکران بومی ایشان پی گرفت و ناگفته پیداست که پی‌روان آن سخت سرکوب و شکنجه می‌شدند ولی همت بلند خود را نگاه می‌داشتند و مانند دونه‌متان خود فروخته و چاکران فرومایه نمی‌زیستند. صوفیان با چنین راه و روش انقلابی و فداکارانه، در دل و جان مردم ایران‌شهر جای گرفته بودند و بدین روش به کوشایی خود ادامه می‌دادند. تا این‌که در سال ۱۵۰۲ ترسایی بخت یاری‌شان کرد و فرمان‌روایی سیاسی و نظامی را از آن خویشتن نمودند و دولت بزرگ صفویه را در ایران زمین پی ریختند.

شاه اسماعیل بنیادگذار دولت صفوی در روز ۱۱ مارس سال ۱۵۰۲ ترسایی، درست ۹ روز پیش از نوروز، به تخت پادشاهی تکیه زد و آیین تاج‌گذاری را برگزار نمود. شاه عباس (۱۶۲۸-۱۵۸۷ ترسایی) سرشناس‌ترین فرمان‌روای صفوی آیین نوروز را در «نقش جهان» دایر کرد و اسفهان را به فرنام پای‌تخت همیشگی ایران زمین برگزید. اسفهان در زمان وی بسیار زیبا و با شکوه آراسته شد و سفارت‌خانه‌ها در این شهر گشایش یافت

انگلبرت کمپفر جهان‌گرد آلمانی (۱۶۵۱-۱۷۱۶ ترسایی) در سفرنامه‌ی خود آورده که، در زمان شاه سلیمان صفوی، میهمانی‌ها، شادمانی‌ها و جشن‌های نوروز در میدان‌های عمومی تا سه هفته به‌دراز می‌کشید. کمپفر ادامه می‌دهد: «مقدمه‌ی نوروز چنین است که در میدان‌های عمومی با تقاره، شیپور و سنج از نیمه شب تا ظهر نوازندگی می‌کنند. پس از آن مردم بلافاصله محل کار خود را ترک می‌گویند و همه با هیاهو و خوشحالی به مساجد، میدان‌ها و ساختمان‌های عمومی روی می‌آورند. همه به هم تبریک می‌گویند، همه جا پر از شادی و سرزندگی است.

بازی می‌کنند، سربه‌سر هم می‌گذارند و با هم‌دیگر صحبت می‌کنند. شعرا و هنرپیشگان عرض هنر می‌کنند، در جلسات و دسته‌های مذهبی شرکت می‌جویند تا این‌که روز به پایان می‌رسد و آن‌گاه باز هر کس در چهار دیواری خود دنبال جشن و شادی را می‌گیرد و بخشی از شب را به شادی و خوشی در جمع خویشان خود می‌گذراند».

دروویل فرانسه‌ای در مورد هدیه‌های نوروزی عهد صفوی می‌نویسد: «این هدیه‌های نوروز علاوه بر طلا، جواهر و سگه‌های زر، عبارت از اسپ‌های اصیل، جنگ‌افزار، پارچه‌های گران‌بها و شال‌های کشمیر و پوست‌های ممتاز و قند و قهوه و چای و مربا است.»

میرمحمد سعید مشیزی در کتاب تذکره صفویه کرمان درباره‌ی آیین نوروزی عصر صفوی چنین گزارش می‌دهد: «حاکم و وزیر و آصف حمیده سیر، در

نوروز آن سال (۱۰۸۰ق.) که مصادف با ۱۵ شوال بود، در باغ نظر به عیش خرمی گذرانده، عُلَمَا و ضُلَحَا و شُعْرَا را به صلوات گرانمایه خورسند گردانید و دستارخوان‌ها گسترده، اقسام طعام نزد خاصّ و عام کشید. روز دیگر به دیدن اَعْرَظَه ولایت رفته، دو سه روز هم چنین دیدن مردم می نمودند، و بعد از آن هر روزه به ازای ضیافت نوروزی، هنگامه‌ی تیراندازی گرم بود).

نوروز و نادرشاه افشار

مهر نوروز به گونه‌ی فزاینده‌ای در دل نادرشاه افشار جا باز کرده بود. نوروز در زمان شاهنشاهی او به شیوه‌ی پُر شکوه و با انجام آیین‌های ویژه جشن گرفته می‌شد. نادرشاه سگه‌ی خود را در سال ۱۷۳۵ ترسایی در آیین سلام نوروز رواج داد. نادرشاه افشار در سال ۱۷۳۹ ترسایی به هندوستان لشکرکشی کرد و برای «ورود به دهلی» چشم‌براه فرا رسیدن نوروز بود و در ۲۰ مارس به دهلی در آمد و جشن نوروز را در کاخ شاه جهان برگزار نمود. در پی مرگ نادرشاه در سال ۱۷۴۷ ترسایی تغییرات دامنه‌داری در جغرافیای پارس و خراسان پدید آمد و ناهنجاری‌های بسیاری در قلم‌روش رونما گشت. کریم خان زند در پرشیا «پارس» سربر آورد و آزادخان در آذربایجان دولتی پدید آورد و احمدخان ابدالی در خراسان پرچم خودفرمانی را برافراشته کرد. از این جاست که سنگ تجزیه‌ی «ایران بزرگ» گذاشته شد.

نوروز و دولت افغانیّه خراسان

خراسان نامی است که در برهه‌ای از روزگار بر سرزمین کهن‌سال و تاریخی ما اطلاق می‌شده است، خراسان در مسیر تاریخ قبض و بسط‌های فراوان جغرافیایی و مرزی را پشت سر گذاشته است. خراسان در زبان «پهلوی» به معنی خاور (شرق) است که نمایان‌گر محلّ تابش خورشید می‌باشد. نام‌واژه‌ی خراسان از دو جز ساخته شده است: یکی خور «خورشید، آفتاب» و دیگری آسان «آیان

- آمدن» و در کلّ خراسان را به معنی «سرزمین برآمدن خورشید» نوشته اند. چنانچه فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه‌ی ویس و رامین خویش سروده است:

خوراسد پهلوی باشد خور آید

عراق و پارس را خور زو برآید

خوراسان را بود معنی خورآیان

کجا از وی خور آید سوی ایران

چه خوش نامست و چه خوش آب و خاکست

زمین و آب و خاکش هر سه پاکست

خراسان در سنگ‌نبشته‌های ساسانی به فرنام یکی از ساتراپ‌های ایران شهر آمده است. این نام در سده‌ی سوم ترسایی ورد زبان‌ها افتاد و از سده پنجم به این سو نام سرزمینی شد که در شمال با رود آمو، در شرق با امپراتوری چین، در غرب با امپراتوری پارس و در جنوب با کشور هندوستان پی‌وند داشت و گاهی قلم‌رو پهن‌آور جغرافیایی و گاهی هم گستره‌ی کرانه‌پذیری را در بر می‌گرفت.

به‌هر روی، پس از مرگ نادرشاه ایران بزرگ تجزیه شد و دولت افغانیه به سرداری احمدخان ابدالی پشتون‌تبار (۱۷۴۷-۱۷۷۳) ترسایی در خراسان پای گرفت. درخور نگرش است که هیچ گواه‌مندی تاریخی هستی ندارد که نشان دهد احمدخان ابدالی نام خراسان را به افغانستان برگردانده باشد. حتّاً در کتاب تاریخ احمدشاهی که نگارنده‌ی آن محمود الحسینی جامی هم‌واره با احمدخان در پی‌وند بوده است، نامی از افغانستان نیست و از احمدخان به فرنام «پادشاه خراسان» یادآوری شده است^۱. نام خراسان در مُهر پادشاهی زمان امیر محمّد افضل خان چنین دیده می‌شود:

۱ برای آگاهی بیش‌تر در این مورد نگاه کنید به: قهرمان واقعی جنگ استقلال افغانستان و جعل‌کاری در تاریخ معاصر، نگارش و پژوهش: غلام محمّد محمدی، کابل: تیرماه ۱۳۹۶ خورشیدی.

قشون مشرق و مغرب به هم موصل شد

امیر ملک خراسان محمّد افضل شد

نام خراسان در زمان فرمانروایی امیر عبدالرحمان به افغانستان فراگشت^۱ پذیرفت که به درستی در این فرآیند نقش استعمار انگلیس برجسته بوده است.

ارچند از برگزاری جشن نوروز در این دوران آگاهی‌های چشم‌گیر در دست نیست؛ اما به دید می‌آید که احمدشاه ابدالی نوروز را به گونه‌ی رنگین جشن می‌گرفت و آیین‌های آن را برپا می‌داشت. پس از درگذشت او، فرزندش تیمورشاه (۱۷۷۳-۱۷۹۳ ترسای) به پادشاهی رسید. تیمورشاه پای تخت را از کندهار به کابل انتقال داد و جشن‌های نوروزی را در فضای سبز و دل‌انگیز کابل برگزار می‌کرد. جشن نوروز در دوران امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمان از ارج و ارزش ویژه‌ای برخوردار شد. یکی از آیین‌های نوروز در این دوره‌ها اجرا کردن رژه نظامی بود. البته این رسم پس از کشته شدن نادرشاه ممنوع شد و جای خود را به میله‌ی دهقان سپارید.

نوروز در زمان حاکمیت کمونیستی در افغانستان (۱۳۵۷-۱۳۷۱ خورشیدی) به نام‌های «میله‌ی دهقان» و سرآغاز فصل کشت و کار جشن گرفته می‌شد. به‌ویژه ارزش نوروز در دوران زمامداری شاخه‌ی «پرچم» دولت کمونیستی رو به فزونی گذاشت. چنان‌چه در کتاب «تحکیم حاکمیت خلق» بخشی از سخنان ببرک کارمل در روزهای نوروز آورده شده است.

جشن نوروز در پی پیروزی نیروهای اسلام‌گرا ارج و ارزش چندانی نیافت؛ حتّاً در زمان حکومت طالبان از رسمیت برانداخته شد. این جشن در این دوره‌ها به گونه‌ی اُفتان و خیزان به زندگی خود ادامه می‌داد؛ تا این‌که دوران دموکراسی به سرمداری امپریالیسم آمریکا فرا رسید. به‌هر روی، در این دوره جشن نوروز حال و هوای دیگری یافت و بزرگ‌داشت از آن دیگر باره آغاز گردید.

۱ فراگشت واژه‌ای است پارسی که برابر واژه‌ی عربی تبدیل ساخته شده است.

نگاهی به گستره جغرافیایی نوروز

در این بخش گستره‌ی جغرافیایی جشن نوروز را در دو پرسمان گذرا مورد بررسی و شناسایی قرار داده‌ایم:

یکم. جغرافیای تاریخی جشن نوروز

جغرافیای تاریخی جشن نوروز بستگی دارد به گستره‌ی جغرافیای تاریخی سرزمین ما، و چنان که می‌دانیم نام سرزمین ما از گاه باستان تا گذشته‌ی نه چندان دور ایران بوده است که پاره‌ای از پژوهندگان به تأسی از نمود (: شکل) یونانی آن را آریانا یاد کرده‌اند؛ پس بی‌بنیاد نخواهد بود تا نگاهی به نام و نشان ایران بیندازیم: نام زیست‌گاه آریایی‌ها در سرچشمه‌های تاریخی و فرهنگی جهان و زبان‌ها و گویش‌های گونه‌گون به نموده‌های چون «آریانا و یجه»، «آریاناویژه»، «ایریاویجه»، «ایراواناویجه»، «ایرانم و یجو»، «ایران و یج»، «ایران و یج»، «آریاورته»، «آریاورشه»، «ایرین و یجه»، «آرین و یجه»، «ایران‌زمین»، «ایران‌شهر» و... آمده است، که معنای آن را «سرزمین آریایی‌ها» و نخستین هسته‌ی فرهنگ و تمدن آریایی گفته‌اند.

آن گونه که آبشخورهای تاریخی - استوره‌ای نگاشته‌اند، آریانا یا ایران عبارت از نبره‌ی ۱۶ کشور آفریده‌ی اهوره‌مزدا بوده است که آریاناویجه یا ایران و یج پای تخت

۱ این ۱۶ سرزمین عبارت‌اند از: سغد، مرو، بلخ، نسیایه، هرات، وئه‌کرته، اوروه، وهرکان، هراویتی، هاتومنت، راگا، شخر، ورنه، هپت هیندو، رانگه.

و هسته‌ی سیاسی آن شناخته می‌شده است. آریاییان دارای ستایه‌های رزم‌آفرینی، جوان‌مردی، میهمان‌نوازی، دوستی و درستی و سهش (حس) میهن‌پرستی بوده‌اند، از این‌رو به پای‌نام آریایی (نجیب، خواجه و سرور) آوازه برداشته‌اند. واژه‌ی ایران در اوستا به رخسار آیرین آمده و در فراگویی (تلقظ) پهلوی ایران و در فارسی ایران شده است. دکتر فریدون جنیدی واژه‌ی «ایر» را چنین زنده‌ی است: «ایران به معنی کشور ایر یا کشور آریایی هم به کار می‌رفته، زیرا که علامت نسبت و جمع در زبان فارسی «آن» است که به آخر نام افزوده می‌شود؛ مثل: «گیل+ان» به معنی محلی منسوب به نژاد گیل یا «ایر+ان» یعنی سرزمینی منسوب به ایرانی که همان آریایی است، می‌باشد. پس ایران در حالت نسبت به معنی محلّ منسوب به نژاد ایر یا محلّ آریاییان است.» ایر از نام ایرج پسر فریدون گرفته شده و در لغت به معنای آزاده و افزای آن «ایر+ان» به معنای «آزاده+گان» می‌باشد، از همین‌رو ایران به مفهوم سرزمین آزاده‌گان به کار رفته است. بی‌پایه نیست که در این معنی ابیاتی چند گفته آید.

پیر فرزانه‌ی آریایی فردوسی بزرگ گوید:

سیاوش نیم وز پری‌زاده‌گان از ایرانم، از شهر آزاده‌گان
و در جای دیگر گفته است:

چو ایران نباشد، تن من مباد در این بوم و برزنده یک تن مباد
ابوسعید ابی‌الخیر سروده:

سبزی بهشت و نوبهار از تو برند
آنی که به خلد یادگار از تو برند
در چین و ختن، نقش و نگار از تو برند
ایران همه، فال روزگار از تو برند

باید افزود که در آفرینه‌های بزرگان پارسی مراد از ایران، ایران بزرگ و ایران‌شهر بوده است که پویش روزگار گواه آن است؛ چنان‌چه در جوهره‌ی شاه‌نامه فردوسی، بلخ، سمنگان، بدخشان، تخارستان، کابلستان، زابلستان، بامیان، هرات، فراه و سیستان، کندهار، نهاوند، پارس و... جز خاک ایران بر شمرده شده‌اند. پس نام ایران تا گزینش سیاسی آن در سال ۱۹۳۵ ترسایی بر جغرافیای پارس، نه خاصه‌ی آریاییان شرقی و نه ویژه‌ی آریایی‌های غربی بوده است، و بر بنیاد گواه‌مندی‌های تاریخی ایران نامی است که از جنوب دریای آمو تا حوزه‌ی پارس کاربرد داشته است. از چکامه‌های سراینده‌گان دوره‌ی غزنه‌ای چنین بر می‌آید که در آن روزگار، شاهان غزنه را شاهان ایران می‌گفته‌اند. منوچهری در ستایش مسعود شاه غزنوی چنین سروده است:

زود شود چون بهشت گیتی ویران

بگذرد ایمن روزگارِ سختی از ایران

روی به رامش نهاد امیرامیران

شاد و بدو شاد این خُجسته وزیران

نگفته نگزاریم که جای‌واژه‌های آران (آذربایجان)، اردن، اربیل، ایرلند، ارهنگ (امام صاحب‌کندز) و جز این‌ها از واژه‌ی «ایران» برآمد یافته‌اند که این نیز نشانه‌ی گسترده بودن دامنه‌ی امپراتوری «آریاییان» است.

پس با آن‌چه از نظر گذرانندیم آشکار می‌شود که جغرافیای تاریخی جشن نوروز جغرافیای جهانی بوده و وابسته به قلمرو کم‌شمار و کوچک نبوده است.

دوم. جغرافیای امروزی جشن نوروز

نیک روشن است که ریشه‌ها و بن‌مایه‌های جشن نوروز در دل تاریخ فرو رفته است و در گذر زمان تیره‌ها و توده‌های گوناگون آریایی و غیر آریایی آن را جشن گرفته‌اند و به آیین‌های شایسته و بایسته‌ی آن مهر تأیید زده‌اند. بازکاوی‌های

تاریخی جشن نوروز چنین می‌نماید که با گذشت زمان پهنای جغرافیای این جشن و رجاوند بزرگ‌تر می‌گشته و شکوفایی و شکوه نوروز نیز فزونی می‌گرفته است.

نوروز در جهان امروز از ارج و ارزش ویژه‌ای برخوردار است و تنها شونیدی است که مهرِ باهمی کشورهای فرهنگ آریایی را پدید آورده و زنده نگاه می‌دارد؛ زیرا جشن نوروز یگانه جشنی است که از هر اندیشه، دین، مذهب و نژاد ویژه جدا پنداشته می‌شود. این نکته بر این گویاست که جشن نوروز مرزها و کرانه‌های اندیشه‌ای و تیره‌ای و سیاسی و دینی را درنوردیده و به رخسار سامانه‌ای شادمانی و درفش آزادگی درآمده است. نوروز از دیرگاهان در بسیاری از کشورهای جهان جشن گرفته می‌شود و هنوز هم تیره‌های گونه‌گون فلات ایران^۱ نوروز را جشن می‌گیرند. جشن نوروز یکی از جشن‌های بنیادین آسیا شناخته می‌شود. بر بنیاد گسترش حوزه‌ی فرهنگ آریایی و تاثیر استوره‌های فرهنگی زبان پارسی‌دری، جشن نوروز نیز فراگیر و جهان‌گستر شده است و در جهان امروز، ملت‌های بی‌شماری این جشن را در سطح بین‌المللی برگزار می‌کنند.

جغرافیای امروزی جشن نوروز، سرتاسر خاور میانه، آسیای میانه، کرانه‌های بالکان، سراسر قفقاز، داغستان و تاتارستان روسیه، ترکستان چین، هندوستان، بنگله‌دیش، بوتان، نیپال، تبت، سودان، زنگ‌بار و آمریکای شمالی را در بر می‌گیرد. هم‌چنین کشورهای مصر، چین، ارمنستان و ژاپن جشن‌هایی مشابه نوروز دارند. جشن نوروز در روزگاران کهن از راه چین به ژاپن رخنه کرده بود، و امروزه با آیین‌های ویژه‌ای برگزار می‌شود. شاید شگفتی‌آور باشد که نوروز در زنگ‌بار^۲ به نام جشن نوروزی برپا می‌شود.

۱ فلات ایران یک دانش‌واژه‌ی تاریخی - جغرافیایی است. که بر بخش‌هایی از آسیا اطلاق می‌شود. فلات ایران با مساحت ۲۶۰۰۰۰۰ کیلو متر مربع، امروزه افزون بر ایران کنونی، شامل کشورهای دیگری از جمله ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان و بخش‌هایی از قرقیزستان، پاکستان و چین می‌شود.

۲ نام دیگر کشور تانزانیا است.

برپایه‌ی پیش‌نهاد جمهوری آذربایجان، مجمع عمومی سازمان ملل در نشست ۴ اسفند ۱۳۸۸ خورشیدی برابر با ۲۳ فوریه ۲۰۱۰ ترسالی نوروز را به فرنام جشن جهانی نوروز و فرهنگ صلح در جهان به رسمیت شناخت. در قطع‌نامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد آمده است: «نوروز، جشنی است با ریشه‌ی آریایی که پیشینه‌ی بیش از سه هزار ساله دارد و امروز بیش از ۳۰۰ میلیون نفر در جهان، از جمله در آمریکا، ایران و کشورهای آسیای میانه، جنوب آسیا، کرانه‌های قفقاز، و مناطق دریای سیاه و بالکان آن را جشن می‌گیرند.»

پیش از آن در تاریخ ۸ مهرماه ۱۳۸۸ خورشیدی، نوروز از سوی سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو)، به رخسار میراث غیر ملموس جهان گنجانیده شده بود. در ۷ فروردین ۱۳۸۹ خورشیدی نخستین دوره‌ی جشن جهانی نوروز در «تهران» برگزار شد و این شهر به فرنام دبیرخانه‌ی نوروز شناخته شد. در این جشن، سران کشورهایی که نوروز را جشن می‌گیرند گرد هم می‌آیند و این آیین باستانی را گرامی می‌دارند. نوروز افزون بر ایران، در یازده کشور آسیایی از جمله تاجیکستان، افغانستان، آذربایجان، ازبکستان، کازاخستان، ترکمنستان، پاکستان و ترکیه نیز جشن گرفته می‌شود. هر ساله یکی از این کشورها، میزبان جشن جهانی نوروز است.

به تاریخ ۳۰ مارس ۲۰۰۹ ترسالی (۱۰ فروردین ۱۳۸۸ خورشیدی)، پارلمان کانادا، نخستین روز بهار هر سال را به‌عنوان «نوروز» (Nowruz Day) جشن ملی آریایی‌ها و بسیاری تیره‌های دیگر نام‌گذاری کرد.

برگزاری نوروز در همه‌ی کشورهای جهان، دست‌آورد پذیرفتنی و ستودنی است که از اثر مبارزه‌ی سالیانی نیاکان فداکار ما پدید آمده است. برپایی جشن نوروز در سطح جهانی اگر سرنمون (مظهر) هم‌سویی و هم‌گرایی ملت‌های آریایی تبار واقع شود، ما گواه پیدایش استوانه‌های دولت فرا ملّی «آریانا» و حکومت فرهنگ و زبان آریایی خواهیم بود؛ پس به امید روزی که این مهم انجام گیرد.

نوروز در این کشورها به گونه‌ی هنجاری و رسمی جشن گرفته می‌شود:
 ایران. افغانستان. تاجیکستان. آذربایجان. ترکمنستان. ازبیکستان.
 ترکیه. عراق. لبنان. قرغیزستان. کازاخستان. پاکستان. آلبانی

نوروز در ایران

چنان‌که اشاره شد، ما در تاریخ دو ایران را می‌شناسیم: ایران کهن و ایران نوین. ایران کهن گستره‌ی پهن‌آوری را در برمی‌گرفت که مرزهای آن در خاور تا نیمه‌ی خاوری چین و گاهی هم آمو دریا، در باختر تا نیمه‌ی خاوری اروپا و گاهی ترکیه و نیز مصر و شمال آفریقا، در جنوب تا دریای هند و کندآبِ پارس و در شمال تا مرزهای جنوبی روسیه می‌رسید. کشوری که امروز به نام ایران نام‌بردار است، به‌دستور «رضاشاه پهلوی»، درست از آغاز سال ۱۳۱۴ خورشیدی برابر با ۲۲ مارس ۱۹۳۵ ترسایای ایران نام نهاده شد، حال آن‌که پیش از آن به اسم پارس «به ریختِ فرنگ: پرشیا» شناخته می‌شد و یکی از ساتراپ‌های ایران کهن به‌شمار می‌رفت. سایه‌روشن‌های جشن نوروز در این کشور از سحرگاهان تاریخ پدیدار بوده است و در گذر این روزگار، با تاریخ و اندیشه‌ی ایرانی بی‌وَنَد ناگسستگی یافته است...
 کریم خان زند (۱۷۷۹-۱۷۵۰ ترسایای) آیین‌های نوروزی را در شیراز (پای‌تخت) در ساختمانی که اکنون «موزه‌ی پارس» خوانده می‌شود، برپای داشت. او، پس از آن‌که از برگزاری بایسته‌های نوروز فارغ می‌گشت، به میان مردم شهر می‌رفت و به گلایه‌ها و نیازهای مردم گوش فرا می‌داد و در زمان مناسب برای زدودن آن‌ها تلاش می‌ورزید.

آغا محمد قاجار اساس‌گذار سلسله‌ی قاجاریان (۱۹۲۵-۱۷۹۶ ترسایای) نوروز را روز تاج‌گذاری خود قرار داد. وی در نوروز سال ۱۱۷۴ق/ مارس ۱۷۹۵ ترسایای در «تهران» تاج بر سر گذارد و این شهر را به فرنام پای‌تخت سیاسی خویش پذیرفت. دروویل در سفرنامه‌ی خود، زمان تعطیلی جشن نوروز در زمان

فتح علی‌شاه قاجار دو هفته نوشته است. در ۲۲ مارس ۱۹۱۱ ترسایی (نوروز سال ۱۲۹۰ خ) آیین ملی نوروز به نشانه‌ی واکنش در برابر نیروهای اشغال‌گر روسیه و انگلستان برگزار نشد و به جای آن سوگ ملی اعلام گردید.

مصدق در سال ۱۳۰۰ خ (۱۹۲۱ ترسایی) درست چند روز پیش از فرا رسیدن نوروز می‌خواست از مقام نخست‌وزیری کناره‌گیری نماید، اما برای برگزاری هرچه شکوهمندتر جشن نوروز این کار را به آینده گذاشت. به تاریخ ۱۱ فروردین سال ۱۳۰۴ خورشیدی مجلس ایران قانونی را به تصویب رسانید که براساس آن گاه‌شمار رسمی ایران از هجری قمری به هجری خورشیدی تغییر یافت و به جای ماه‌های عربی، ماه‌های پارسی روزگار ساسانی به‌کار گرفته شد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی از نوروز مانند روزگار کهن گرامی‌داشت به عمل آمد، رسم ترفیع نظامی صورت پذیرفت و بنا به رسم دوران شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی، کارهای بزرگ و نیکو در روز نوروز پی گرفته شد. در نوروز سال ۱۳۱۸ خ راه‌آهن سراسری ایران گشایش یافت.

در سال ۱۳۵۷ خ رژیم ایران از شاهنشاهی به جمهوری اسلامی تغییر یافت و در رأس نظام دست‌گاه روحانیت شیعه قرار گرفت. به‌نظر می‌رسد که شیعیان جشن نوروز را به فرنام عید دینی و مذهبی پاس می‌دارند. آنان نوروز را روز به تخت نشستن امیرالمومنین علی^(رض) می‌دانند و روزی می‌پندارند که امام زمان در آن روز زاده شد.

«اقوام مختلف شیعه اثنی عشری (دوازده امامی) از ایرانی و عرب و ترک و هندی و سندی و تبتی و کشمیری و غیره نوروز شناس اند و همه‌ی آنان با یک عاطفه‌ی دینی آن روز بزرگ را گرامی دارند و آن را عید بزرگ شمارند و مخصوصاً در لکهنو و غیره خوشنودی‌ها کنند و وظایف نوروزی خود را به جا آورند. نسبت به بزرگی نوروز و تاریخ اجتماعی آن به زبان‌های مختلف اوراق‌ها نوشته

و خدمت‌ها به این روز باستانی نموده اند).^۱

نوروز در ایران سیزده روز به درازا می‌انجامد و در گذر این مدّت، همه‌ی مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تعطیل می‌باشد. کارمندان دولت تنها پنج روز رخصتی دارند. در این زمان نوروز و آیین‌های نوروزی پُررنگ‌تر از دیگر کشورها برگزار می‌شود. روز سیزدهم که روز فراغت از نوروز است به نام «سیزده بدر» یاد می‌گردد. مردم ایران به‌ویژه زنان در این روز به دامن هستی سرازیر می‌شوند و با گشت و گذار در طبیعت به پیشواز سیزده بدر می‌شتابند. زرتشتی‌های ایران نیز از دیرگهان به پیشواز نوروز می‌روند و این روز بزرگ را گرمی می‌دارند و در میان آنان نوروز ۲۱ روز جشن گرفته می‌شود. «اندر باب آیین‌های کلی نوروز پسان‌تر سخن خواهیم راند.»

نوروز در افغانستان

نوروز در افغانستان با انجام آیین‌های ویژه‌ای جشن گرفته می‌شود. پرچم‌ها برافراشته می‌شود، بازی‌های ملی چون نیزه‌بازی، اسپ‌دوانی، کُشتی‌گیری، پهلوانی، بزکشی... به‌راه انداخته می‌شود و دهقانان و کشاورزان همه ساله با به نمایش گذاشتن فرآورده‌های کشاورزی، جان‌وران، یوغ و اسپار به پیشواز نوروز می‌شتابند. هنر موسیقی، رقاصی و ساز و سرود از بایسته‌هایی است که فرّ و شکوه نوروز را افزایش می‌بخشد.

نوروز در افغانستان به‌ویژه شمال کشور به همان شیوه‌ای که گفته می‌آید، برگزار می‌گردد. مردمان در این جشن فخرخیزی به‌طور همگانی شرکت می‌جویند. در نخست به سوی زیارت‌گاه‌ها و سپس به جشن‌گاه‌ها و بزم‌گاه‌ها می‌شتابند. در آستان‌های «بلخ»، «کابل»، «هرات»، «کندز»، «تخار»، «بدخشان»، «بامیان»، «غزنی» و جز این‌ها جشن نوروزی پُر شکوهی گرفته می‌شود. جشن نوروز کهن‌بنیاد و وابسته به همه‌ی تیره‌ها و تبارهای کشور است، از این ره‌گذر در بیش‌تر آستان‌ها

۱ علامه حسن نجفی، ۱۳۵۹ه، رویه ۱۵۳.

بزرگ داشت می‌شود. در شهر گردیز و شهر خوست مردم در تپه‌ی «متون بابا» آیین نوروز را بر پا می‌دارند. دولت افغانستان نیز کماکان نوروز را گرامی می‌دارد؛ چنان‌که کدبان «آریان‌فر» در کتاب جشن جهانی نوروز می‌نگارد: «دو یا سه هفته قبل از نوروز کمیته‌ای متشکل از وزرا به‌شمول وزیر فرهنگ و هنر و وزیر زراعت، برای برگزاری نوروز موظف می‌گردند. این کمیته تجلیل نوروز را به گونه‌شان‌داری سازمان‌دهی می‌کند. در این روز همه اراکین دولتی، نمایندگان کشورهای خارجی و نمایندگان مردم و دهقانان در جشن دعوت می‌شوند. برای تولید خوب، پرورش گوسپند و یا اسب و یا پرندهی خوب جایزه داده می‌شود. از دهقانانی که نوآوری کرده‌اند و حاصل خوب برداشته‌اند، تقدیر می‌شود. رسم گذشت دهقانان نواحی مختلف و نمایش پیداوار زراعتی صورت می‌گیرد.»

نوروز در بلخ

با شکوه‌ترین مراسم نوروزی افغانستان، در بلخ کهن‌سال برگزار می‌شود و برپایی جشن گل سرخ پیشینه‌ی چندین هزار ساله دارد. این جشن را میله گل سرخ نام نهاده‌اند، زیرا رویدن گل لاله در دشت‌های اُستان بلخ از بهمن ماه آغاز می‌یابد و در هنگام نوروز همه‌ی دشت و دامن را سرخی لاله فرا می‌گیرد. در باره‌ی چرایی گرامی‌داشت نوروز در استان بلخ سه دلیل بسنده تواند بود:

یک: پیشینه تاریخی بلخ به‌عنوان خاستگاه جشن نوروز

بلخ در زبان اوستایی به نمود باکتريا و بخدی پدیدار است و به فرنام گوهر ایران ستوده شده است. بلخ شهری بسیار کهن و استوره‌ای است که ریشه در آنسوی تاریخ دارد. بلخ پای‌تخت پیش‌دادیان نخستین شاهان آریایی بوده و چنان‌که گفته شد، جشن نوروز در زمان پادشاهی یمّا در این شهر پدید آمده است. بلخ پای‌گاه سیاسی کیانیان نیز بود و زرتشت در روزگار گشتاسپ شاه کیانی در این شهر پدیدار گشت. بلخ هسته‌ی مذهبی کیش مزدیسناى زرتشتی

در دوران شاهنشاهی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان شمرده می‌شد. بلخ را گهواره‌ی پرورش تیره‌های آریایی «تخاری»، «کوشانی»، «یفتلی»، «سامانی» و «برمکی» دانسته‌اند. به‌گفته‌ی ابوزید بلخی شهر بلخ به‌دست کیومرث نخستین شهر یار آریایی بنیاد گذاشته شد. بلخ در آینه‌ی تاریخ از شکوه فزاینده‌ای برخوردار است و پای‌گاه دانش و هنر و فن‌آوری خاور زمین به‌شمار می‌آید. «بلخ در زمان انوشیروان چنان آباد بود که خلق متصل به آب جیهون نشسته بودند از تخارستان و هندوستان و ترکستان و از بلاد عراق و شام و شامات اکابر و اشراف آن بلاد بدین شهر آمدندی و هر نوروژ در وی عید کردند به موضعی که آن را نوبهار خوانند»^۱.

بلخ در دوران اسلامی نیز شکوه دیرینش را بازیافت و یکی از شهرهای مهم جهان انگاشته می‌شد و به نام‌های «قبة الاسلام» و «ام‌البلاد» و «بلخ بامی» آوازه برداشت. نوبهار بلخ کانون پُر جوش و خروش و ویژه‌آیین‌های نوروژی ایران کهن و خراسان عهد اسلامی به‌شمار می‌رفت. «نوبهار» نام نیایش‌گاه زرتشتی و بودایی در بلخ است که سرپرستی آن‌را هم‌واره دودمان برمکی به دوش داشته‌اند. این نیایش‌گاه دارای زمین‌های گسترده و فَرّ و شکوه ویژه بوده است. ویرانه‌های آن هنوز هم در شهر بلخ پابرجا است. در شاه‌نامه فردوسی می‌خوانیم:

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت فرود آمد از تخت و بریست رخت
 به بلخ گزین شد بر آن نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار
 مر آن خانه را داشتندی چنان که مر مکه را تازیان این زمان
 فزخی سیستانی دربارهی جشن نوبهار بلخ گوید:
 مرحبا ای بلخ بامی هم‌ره باد بهار از در نو شاد رفتی، یا ز باغ نوبهار
 دو: موجودیت آرام‌گاه حضرت علی (رض)

در زمان فرمان‌روایی سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲-۵۱۱هـ) سخنان گویایی از دفتر ابومسلم خراسانی در مرو به دست آمد که برپایه‌ی آن، ابومسلم خراسانی

۱ نقل از رویه ۱۸ واعظ بلخی در کتاب خراسان بزرگ تالیف دکتر احمد رنجبر.

برضد دولت ستم‌گر اُموی شورید و آن را از پای درآورد و بغ داد و نجف را به زیر فرمان گرفت؛ بر آن شد تا خلافت را به امام جعفر صادق (ع) واگذار نماید، اما امام این امر را نپذیرفت و در عوض از ابومسلم درخواست کرد که بیکره‌ی حضرت علی (رض) را از نجف به بلخ انتقال دهد تا فتنه‌ی خوارج فروکش کند. ابومسلم خراسانی، بنا به دستور امام جعفر، بیکره آن حضرت را از نجف به منطقه‌ی خواجه خیران بلخ منتقل نمود و دور از دیده‌ها به خاک سپارید. بر بنیاد این گزارش، منطقه‌ی مزبور فرو شکافته شد و در نتیجه، گنبد کوچکی با درب پولادین و قفلی از نقره و دو تخته سنگ مرمرین پدیدار گشت که در روی سنگ‌ها چنین نگاشته شده بود: «هذا ولی الله، علی اسد الله، اخ رسول الله». سپس به دستور سلطان سنجر بنایی بر فراز آرام‌گاه آن حضرت ساختند. از این رو شهر خواجه خیران به مزار شریف تغییر نام یافت. در کتاب فضایل بلخ (رویه ۲۲) آمده است: «از امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب روایت شده که مثل علم با علمای بلخ مثل انار و دانه‌های انار است.» این نکته بر این گویاست که حضرت علی (رض) به شهر بلخ سخت ارادت داشته است.

باری، سلطان حسین بایقرا به خواب نوشین فرو رفته بود که ناگهان رویای موجودیت آرام‌گاه امیر جوان مردان حضرت علی (رض) در بلخ بامی به سراغش آمد، سپس سلطان حسین امیر علی شیر نوایی (۸۴۴-۹۰۶هـ) را در رأس هیأت بلندپایه‌ی دولتی به بلخ گسیل داشت تا موضوع را بررسی و کند و کاو نمایند و نتیجه‌ی بررسی‌ها را به وی باز آورند. نوایی با کاوش‌های فراوان بدین برآیند دست یافت که امیرالمومنین علی (رض) خلیفه چهارم اسلام در بستر بلخ بامی آرمیده است:

گوهری غایب شد اندر قعر دریای نجف
وین زمان از قبة الاسلام بلخ آمد پدید
شامیان را بعد از این قدر علی پیدا شود
کاین فروزان شمع اندر شام بلخ آمد پدید

این معنی را در سروده‌های بیدل هم می‌توان جست:

ز اقبال عرب غافل مباشید ای عجم زادان

سریر اقتدار بلخ هم شاه نجف دارد

چون سلطان دریافت که آرام‌گاه خلیفه چهارم در بلخ نهفته است؛ بر این پایه، دستور داد تا ساختمان با شکوهی بر فراز آن آباد بکنند که این مهم به دست استاد «بنایی» انجام گرفت.

برافراشتن جهنده در شهر مزارشریف در نوروز به فرخندگی «پیروزی جنگ خبیر» به دست مسلمان‌ها در نوروز، که علی فرمانده و پرچمدار این جنگ بود، برافراشته می‌شود. جهنده مزبور را تا چهل روز برافراشته نگاه می‌دارند و پس از چهل روز پایان می‌کنند و جشن نوروز نیز پایان می‌یابد.

سه: نوروز سال گشت به خلافت رسیدن علی (رض)

در صورتی که قتل حضرت عثمان خلیفه‌ی سوم را در ۱۳-۱۱ ماه قمری ذی‌الحجه سنه‌ی ۳۵ هجری بدانیم و خلافت حضرت علی (رض) را هم از روزهای وقوع همان واقعه فرض کنیم، مطابقت نوروز با جلوس آن حضرت بر مسند خلافت ماخذ صحیح پیدا می‌کند. چه در آن سال واقعاً روز یازدهم ذی‌الحجه مطابق اولین روز فروردین سال ۲۵ یزدگردی (ساسانی) بود.^۱

هاتف اسفهان‌ی در این معنی گوید:

همایون روز نوروز است و به فیروزی

بر اورنگ خلافت کرد شاه لافتی مأوا

مخفی بدخشی (۱۸۷۶-۱۹۶۳ ترسای) در باره‌ی به خلافت نشستن

امیرالمومنین علی (رض) گوید:

شادی امروز سزد جمله مسلمانان را
شه‌ی مردان در تختِ خلافت سردار
آن شه دین که بگفت حق صفتش ناد علی
اسد الله لقب گشت امیر و کرار

اگرچه برابر بودن نوروز و سال‌گشت به خلافت رسیدن حضرت علی در شماری از کتاب‌ها آمده است اما به هیچ‌روی نمی‌توانیم پنداشت که این روی‌داد نیک درست است و پایه‌ی تاریخی دارد. چون در حدّیک ادّعا گفته شده است. نوروز در اُستان بدخشان نه روز جشن گرفته می‌شود. روز اوّل به نام نوروز، روز دوم به نام جشن دهقان و سپس یک هفته مراسم بزکشی برگزار می‌شود. چنان‌که گفته‌اند:

نوروز، نه و نیم روز، بعد از آن چهل‌کُنده بسوز، پس از آن هم شب بگرد
و هم روز.

نوروز در تاجیکستان

نوروز در تاجیکستان و آسیای میانه با ممنوعیت‌ها و مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو بوده است؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۲۶ ترسایی به اثر سیاست‌های چپ افراطی دولت شوروی نوروز از میان برداشته شد. در دوران ممنوعیت شوروی، مردم به نام‌های «جشن لاله»، «جشن کار» و «میله‌ی دهقان» آیین‌های نوروزی را به‌جا می‌آوردند. آن‌گونه که پدیدار است، جمهوری تاجیکستان در سال ۱۹۲۴ ترسایی در نتیجه‌ی تبر تقسیم^۱ شوروی ساخته شد و زبان پارسی مردم آن‌جا به زور و استبداد تاجیکی نامیده شد تا نمایان‌گر هویت ساخته‌گی‌ای برای

۱ در اثر سیاست استعماری روسی‌سازی در آسیای میانه، کشورهای پارسی‌زبان به‌زور پاره‌پاره شد و پی‌وند آن‌ها گسسته شد، از این‌رو تکه‌داران فرهنگ آریایی این تقسیمات را تبر تقسیم نامیده‌اند.

آن آریایی‌تباران بوده باشد و براین پایه، از سایر پارسی‌گویان مجزا گردند. با آن‌هم عطش سلطه‌جویی‌های شوروی فروکش نمود و در سال ۱۹۲۸ ترسایی جمهوری تاجیکستان را به‌زیر فرمان در آورد و در نتیجه، بن‌مایه‌ها و یادواره‌های فرهنگ آریایی ازهم گسستن گرفت.

پروفسور محرم قاسملی در باره‌ی تاریخ ممنوعیت‌ها و حساسیت‌های ضد نوروز عصر تزار و شوروی می‌گوید: «این عید توسط هم خلق‌های ترک - مسلمان برگزار می‌شده است... در روسیه تزاری و شوروی به این مسأله با حساسیت زیاد برخورد کرده است. قوم‌شناسان و دانش‌مندان تزاری با حساسیت بسیار بررسی نحوه‌ی برگزاری مراسم نوروز توسط خلق‌ها می‌پرداختند. آن‌ها به حضور «تفکر ملی» در درون این عید پی برده بودند و می‌دیدند که نوروز فقط بیداری طبیعت نیست، بیداری روح خلق هم هست. استعداد نوروز برای بیداری‌سازی روح خلق و خواست معطوف به استقلال از دید قوم‌نگاران تزاری غیر قابل انکار بود. از همین منظر در روسیه تزاری نیز با این عید با احتیاط برخورد می‌شد، اما قدغن نبود.»

اگرچه پایه‌ی تاریخی پرسمان بالا بیش‌تر به دوره‌ی تزاری وابسته است، اما از این نوشته، ریزه‌کاری‌های بسیاری در زمینه‌ی نوروز را می‌توان پی گرفت. برای نمونه این‌که چرا با نوروز هم‌واره برخورد سیاسی صورت گرفته است؟ و نوروز ستیزی را چه سببی هست؟ به‌هر روی، چنین برخورد سیاسی با نوروز در دوران شوروی شدت یافت و چنان‌که گفته‌ایم هسته‌ی تاریخی بایسته‌های نوروز برچیده شد. اما «در اواخر دهه‌ی ۵۰ و اوایل دهه‌ی ۶۰، یعنی سال‌های پس از استالین، رژیم شوروی قدری ملایم‌تر می‌شود. یک‌بار در جریان یک دیدار خارجی، همتای هندی خروشچف در سفر او به هندوستان می‌پرسد: "خلق‌های مسلمان عیدی به نام نوروز دارند، چرا اجازه‌ی برگزاری آن را نمی‌دهید؟"

خروشچف در باره‌ی این‌که آیا چنین عیدی وجود دارد یا نه، چیزی

نمی‌دانست. از شرف رشیدآف (دبیر اول حزب کمونیست ازبکستان) که او را در سفر هند هم‌راهی می‌کرد، می‌پرسد: آیا چنین عیدی وجود دارد؟ او پاسخ می‌دهد بله، وجود دارد. خروشچف دستور می‌دهد حال که چنین عیدی وجود دارد و عید خلق به‌شمار می‌رود برگزار شود. رشیدآف با شنیدن این خبر، عید نوروز را در سال ۱۹۶۵ ترسایبی در ازبکستان به‌طور رسمی برگزار می‌کند.^۱

با فروپاشی دولت شوروی (۱۹۹۱ ترسایبی)، امیدهای بربادرفته سر از نو بارور شد و جشن‌های نوروزی شکوه دیرین خویش را دگرباره دریافت و نوروز اینک در سراسر آسیای میانه از سوی تیره و تبارهای گونه‌گون جشن گرفته می‌شود.

در تاجیکستان نخستین پگاه فروردین ماه را با غذاهای شیرین، مثل حلوا و شیربرنج آغاز می‌کنند. به امید این‌که تا پایان سال روز و روزگارشان شیرین و خوش‌مزه بماناد. تاجیکان در روز نوروز پارچه‌ی سرخ‌رنگی بر در و درودی خانه‌ی خویش می‌آویزند و آنرا نشانه‌ی به‌روزی و خوش‌بختی می‌دانند. سامان‌های خانه را که از پیش آراسته اند به گونه‌ی برابر و نیکو می‌چینند، پنجره‌های خانه را باز نگه می‌دارند تا نسیم خوش‌آیند نوروزی در کرانه‌های خانه بچرخد. مردم تاجیک به گونه‌ی همگانی تن‌پوش‌های تازه به تن می‌نمایند. کودکان و نونهالان با دسته‌ای گل به نزد پدر و مادر رفته و با گفتن شاه‌گون مبارک سالی خوش و خرم برای شان آرزو می‌دارند. در روزهای نوروز دید و وادید انجام می‌گیرد و زنگ کینه‌توزی‌ها را از آینه‌ی دل می‌زداید. تاجیک‌ها سفره‌ای رنگین نوروزی پهن می‌کنند و در آن افزون بر هفت سین، بایسته‌های نوروزی دیگر را می‌چینند. کودکان در بدخشان، که روزگاری پاره‌ای از سرزمین ما به‌شمار می‌آمد، با خوانش ترانه‌های دل‌پذیر مقدم نوروز را گرمی می‌دارند؛ مانند:

نوروز شد و لاله‌ی خوش‌رنگ برآمد

بلبل به تماشای دف و چنگ برآمد

مرغان هوا جمله برآیند به پرواز

مرغ دل من از قفس تنگ برآمد

استاد صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴ ترسای)، بنیان‌گذار ادبیات امروزی تاجیک، درباره‌ی برگزاری جشن نوروز در تاجیکستان و امارت بخارا می‌نویسد: «... به سبب اوّل بهار، در وقت به حرکت در آمدن تمام رُستنی‌ها، راست آمدن این عید، طبیعت انسان هم به حرکت می‌آید. از این جاست که تاجیکان می‌گویند: حَمَل، همه چیز در عَمَل. در حقیقت این عید به حرکت آمدن کشت‌های غلّه، دانه و سر شدن (: آغاز) کشت و کار و دیگر محصولات زمینی است که انسان را سیر کرده و سبب بقای حیات او می‌شود.»

جشن نوروز در تاجیکستان دستِ کم سی روز به‌درازا می‌کشد، به‌ویژه در آدینه‌روزها گرمی و خَرَمی نوروز فزونی می‌گیرد. تاجیک‌ها بنا بر سَنّت دیرینه، پیش‌تر جشن‌های خوشی و عروسی را در روز نوروز برپای می‌دارند و براین پندارند که هر که در نوروز جشن کند و به خَرَمی بپیوندد تا نوروز دیگر شادمان خواهد بود. مردم با فرا رسیدن نوروز «پیر تاریخ» کینه‌ها و اندیشه‌های پلید و ناستوده را کنار می‌گذارند و از تهی دل به هم‌دیگر مهر و محبّت می‌ورزند.

نوروز در آذربایجان

نوروز در آذربایجان با شکوه هرچه رنگین‌تر جشن گرفته می‌شود. آیین‌ها و بایسته‌های گوناگون از برای گرمی‌داشت نوروز برپای می‌دارند. سفره بسیار آراسته‌ی نوروزی گسترانیده می‌شود و در آن بایسته‌های نوروزی چیده می‌شود. مردم آذربایجان در روز نوروز به اسپ‌سواری، شمشیربازی، سرودخوانی، آوازه‌نمایی، کمنداندازی، ورزش‌های زورخانه‌ای، ریسمان‌بازی و... می‌پردازند و بدین گونه به پیشواز نوروز می‌شتابند.

نوروز در ترکمنستان

ترکمن‌ها تیره‌ای از «آریایی‌ها» اند که از پی‌وَنِدِ تُرک و تاجیک پدیدار شده‌اند. واژه‌ی ترکمن از دو پاره‌ای «تُرک و مَن = به چم تُرک مَنِش» دُرُست شده است. در روزگار سیطره‌ی شوروی بر ترکمنستان، جشن نوروز در این کشور به‌سانِ دیگر کشورهای آسیای میانه ممنوعیت داشت و برگزار نمی‌شد؛ اما پس از فروپاشی شوروی، در این کشور دُهلِ نوروزگرایی نواخته شد و نوروز به رخسار جشن ملی و رسمی به رسمیت شناخته شد. هم‌اکنون نوروز در ترکمنستان با شکوهی ستایش‌برانگیزی جشن گرفته می‌شود. ترکمن‌ها مَثَل‌های فراوانی در باره‌ی نوروز دارند، از جمله می‌گویند:

نوروز فرا رسیدن سال نو را نوید می‌دهد.

مختوم‌علی شاعر ترکمن در غزلی سهش خود به نوروز را چنین وانمود ساخته است:

وقتی نوروز فرا می‌رسد، جهان رنگین پدیدار می‌شود

ابرها به غرّش در می‌آیند و در کوه‌ها نمایان می‌شود

نوروز در ازبکستان

در ازبکستان پس از خودفرمانی (: استقلال) این کشور از شوروی، نوروز به‌رخسار جشن رسمی و ملی پذیرفته شد. در روز نوروز سراسر ازبکستان چراغانی می‌شود و آیین آذین‌بندی شهرها انجام می‌گیرد. سمنک نیز تیار می‌گردد و در نزد مردم آن کشور نوروز بدون سمنک اهمیت و معنایی ندارد. از دیگر آیین‌های نوروزی در این کشور آوازخوانی، ورزش، گل‌کاری و کاشتن درخت است. جاهای ویژه برای برگزاری نوروز در این کشور نیز است؛ هم‌چون نوروز بولاغ (چشمه نوروز)، نوروزسای (جویبار نوروز) و نوروز تپه (فرازگاه نوروز).

نوروز به گونه‌ی ویژه در شهرهای تاریخی بخارا و سمرقند با شکوه فزاینده‌تری برگزار می‌شود. هم‌چنان آیین چهارشنبه سوری برگزار می‌شود و مردمان هنگامی که از روی آتش می‌پرند؛ چنین می‌گویند:

زردی و رنج‌وری من از تو سرخی و خُرّمی تو از من

نوروز در ترکیه

نوروز در کاپادوکیه از دوران شاهنشاهی هخامنشی پدیدار گردیده بود. نوروز در روزگار امپراتوری پهن‌آور عثمانی (۱۲۹۹-۱۹۲۲ ترسای) با شکوه هرچه رنگین‌تر جشن گرفته می‌شد. عبدالحمید یکم عثمانی که خود در روز نوروز (۲۰ مارس ۱۷۲۵ ترسای) رخ به هستی باز کرده بود نوروز را در قلمرو پهن‌آور عثمانی جشن رسمی برخواند. نوروز در زمان **مصطفی کمال اتاترک** با گرمی و خُرّمی برگزار می‌گردید، اما پس از وی، از رسمیت برافتاد و سرنوشت آسف‌باری را پشت سر نهاد. سرانجام در اثر کوشایی و کنش‌گری‌های قهرمان، نوروز در سال ۱۹۹۱ ترسای به رخسار عید ملی و تعطیل رسمی پذیرفته شد و هم‌اکنون با فرخندگی آراسته‌ای برگزار می‌شود. گُردها با انجام سخن‌رانی‌های آتشین و انقلابی نوروز را پاس می‌دارند و پیام‌های خودفرمانی و آزادی‌جویانه را سر می‌دهند. گُردها سفره‌ی نوروزی رنگین می‌گسترانند و هفت سین نیز تیار می‌نمایند.

نوروز در قرغیزستان

در قرغیزستان نوروز و سنت‌های نوروزی به گونه‌ی شایسته و بایسته‌ای به‌جای آورده می‌شود. نوروز در این کشور از جمله‌ی ورجاوندترین و خجسته‌ترین عیدها به‌شمار می‌رود. نوروز به گونه‌ی ویژه و با آذین‌بندی و چراغانی شهرهای بیشکک (پای‌تخت)، اوش، جلال‌آباد و تلاس برگزار می‌گردد.

نوروز در کازاخستان

نوروز در کازاخستان هم‌مانند بیش‌تر کشورهای آسیای میانه جشن گرفته می‌شود. مردم این کشور در روز نوروز به خیابان‌ها می‌ریزند و با گردآیش در میدان‌های شهر به جشن و پای کوبی می‌پردازند. کازاخ‌ها در مورد نوروز سهان‌های (جمله‌های) زیبا و ستایش‌برانگیزی دارند؛ برای مثال:

نوروز؛ روزی که یک سال برای اش چشم انتظاریم.

نوروز؛ روزی که خیر بر زمین فرود آمد.

نوروز؛ روزی که سنگ نیل‌گون سمرقند آب می‌شود.

نوروز در پاکستان

جشن نوروز در پاکستان با آرایش ویژه‌ای پاس داشته می‌شود. شیعه‌های پاکستان نوروز را روز به خلافت نشستن علی (رض) می‌دانند. از این راه‌گذر در این روز تن‌پوش‌های تازه و پاکیزه می‌پوشند، شادی و سرودخوانی می‌نمایند، خانه‌ها را به زیور فروغ و چراغانی می‌آرایند، نوروز را به هم‌دیگر خُجسته باد می‌گویند، نمازها و نیایش‌های نوروزی را به جای می‌آورند و آیین‌های نوروز را برپا می‌دارند. آنان در روز نوروز به ستایش دلاوری و جوان‌مردی امیر مومنان علی (رض) سرودها می‌خوانند. مردم پاکستان سفره‌ای نوروزی هموار می‌سازند که در برگیرنده‌ی هفت‌گونه سبزی و هفت‌رقم میوه‌ی تازه می‌باشد. زَرُشتی‌های پاکستان هم به آیین‌های نوروز ارج می‌گذارند و آن‌ها را به شیوه‌ی آراسته و بایسته به جای می‌آورند.

نوروز در چین

در چین نیز از جشن نوروز به نام جشن بهار و جشن سرسال بزرگداشت به عمل می‌آید. به‌ویژه در استان سین کیانگ (استان جدید) نوروز به گرمی و خُرمی و با همان ویژه‌گی‌ها و بایسته‌های نوروزی که در ایران و افغانستان هست برگزار می‌گردد؛ مانند: پوشیدن تن‌پوش‌های تازه، هموار کردن سفره‌ی هفت سین، دید و بازدیدها، تهیه‌ی غذاهای نوروزی و...

پیام‌ها و آیین‌های نوروز

در گذر زمان پیام‌ها، آیین‌ها و سنت‌های تازه و نوباوه به نوروز راه یافته و آب و تاب ویژه‌ای بدان بخشیده اند. جشن جهانی نوروز نمودگار داشته‌ها و اندوخته‌های شایسته و بایسته‌ی فرهنگ آریایی و زمان شگوفندگی و سبزینه‌گی و آراستگی جهان بوده است. نوروز جشن گل‌های سرخ است، گل‌هایی که نشان‌گر خون‌های ستم‌ستیز و آزادی‌جوی سرزمین ماست، آن‌ها در برابر نیروهای کوتاه‌فکر و بدکنش روزگار سیاه قامت افراخته اند و پراکنده شده اند. جشن نوروز سرشار از آیین‌های ورجاوند تاریخی بوده و جشن بهار، جشن کشت و کار، جشن جنبش گیتی و پای گرفتن زندگی و هستی، جشن پیروزی روشنایی بر تاریکی و نومیدی، روز از سر گرفته شدن درخشش خورشید، روز دوری جُستن از اندیشه‌های پلید و نابخردانه، روز یابود از تاریخ کهن و جاودان آریایی؛ نماد کار و صلح، و جشن آرمان‌های درخشان به آینده نیز می‌باشد.

بر انسان بایسته است تا در این روز برآیند کار و کنش‌های یک‌ساله‌اش را برشمارد و سر از نو زندگانی تازه‌ای را در پرتو برنامه‌های سازمان‌یافته‌اش آغاز نماید. یک سال خورشیدی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه بوده که اعتدال بهاری آن را «نوروز» باستان و اعتدال پاییزی آن را جشن «مهرگان» تشکیل می‌دهند. ویژگی نوروز آن است که انقلاب طبیعت، فرآیند رستاخیز

پدیده‌ای و دگرگونی بزرگی از ره‌گذر شادی و شادابی پدید می‌آورد و به‌سخن دیگر، نوروز وزش‌گر توفانِ طَرَب‌ناکِ بهاری است که نگاره‌ای از بهارِ پسین یا روز رستاخیز را می‌توان در وی جُست. در نوروز گل و گیاه و سبزه می‌شگوفند و نمادی از خیزش انسان‌های درگذشته را به نمایش می‌گذارند. گل‌های زردک و لاله نخستین نوید دهنده‌های نوروز شورانگیز می‌باشند که بیش‌تر در کرانه‌ی رودخانه‌ها، جوی‌بارها، چشمه‌سارها، گستره‌ی دَره‌ها و کوه‌ها می‌رویند. در آستانه‌ی فرارسیدن نوروز، زمستان سرد و یخبندان می‌میرد و به‌جای آن فصل کاشت و کار می‌زید. لاله‌های بهاری در اثر وزش نسیم نوروزی به جنب و جوش می‌آیند و روزنه‌ی شفافی به‌سوی جهان می‌گشایند. پرندگان و بلبلان بهاری هم‌راه با نغمه‌های دل‌نشین خویش نوروز را پیروز و خجسته می‌گویند. صداهای دریاها و شرشر آب‌شارها و تر و تازگی گل و گیاه دل‌آدمی را می‌شگافد و درون آن جای می‌گیرد. خورشید جهان‌تاب از پس ابرهای سپید آهسته - آهسته می‌نماید و گیتی را روشن و درخشان می‌سازد. با دیدن این شگفتی‌های طبیعی الهی تن و روان انسان آرامش و آسایش می‌یابد.

پیام‌های نوروز

از نگاره‌ی شگفتی‌انگیز جشن نوروز سخن‌هایی تراوش می‌یابد که اگر به ژرف‌نای آن بنگریم اندیشه‌های و نگاه‌های گونه‌گون و ناهم‌گون از آن الهام می‌گیریم. همان‌گونه که هر چیز را هدفی و پیامی است برپایی جشن نوروز هم هدف روشن و پیام گهرآمیز برای هر انسانی دارد. یکی از پیام‌های آن زیست باهمی بدون در نظر گرفتن مرزهای عقیدتی، اندیشه‌ای، سیاسی، قومی و میهنی می‌باشد. پیامی که امروز در قرن بیست و یک بشریت به‌آن نیازمند است و کارشيوه‌های هم‌گرایی را می‌خواهد موبه‌مو ریشه‌یابی کند تا آن‌گاه فرا برسد که انسان آزاده بر ستیغ آسمان خراش خوش‌بختی پای بگذارد. بشر زمانی می‌تواند هم‌دیگر‌پذیری را در نهاد خانوادگی - اجتماعی جا بیندازد که به پیام‌های انقلابی

انسان‌ورزی، خردگرایی و اخلاق بی‌ببرد و هم‌واره آن‌گونه پیام‌ها را دریافت بدارد و به‌طور ژرف‌اندیشانه واری نماید و سپس به آن باورمند شود.

از آن جایی که آگاهی داریم انسان اگر به طبیعت و هستی الهی عشق بورزد و آن را دوست بدارد و پاک نگاه بدارد، بی‌گمان هر از گاهی که نیازی افتد به بشریت هم سودآفرین خواهد بود و اما اگر به طبیعت و جلوه‌های هستی‌بخش آن مهر و محبت نداشته باشد، پس روشن است که به هم‌نوع نیز محبتی نمی‌تواند داشت؛ زیرا هستی در واقع، نخستین پرورش‌گاه انسان است و خرد انسانی را پویایی می‌بخشد. بنابراین جشن نوروز جشن هستی است، جشن گل‌ها و گیاه‌ها؛ و به گفته‌ای دیگر جشن نوروز رویای هستی را به نمایش می‌گذارد. جشن نوروز و هستی ریشه‌ی ناخشکیدنی در فراسوی اندیشه‌ی بشری دارد و انسانی جای‌گاه و شکوه آن را در می‌یابد که جای‌گاه و ارزش هستی را کند و کاو کرده و سرانجام بدان دست یافته است. پیام دیگر نوروز عجم زیبایی و نوآوری است و انسان نیز زیباترین هستان (: موجود) روی زمین است و به گونه‌ی فطری زیبایی و نوآوری را دوست می‌دارد و ستایش می‌کند. نوروز جشن زیبایی‌ها و نوشدنی‌ها هم است زیرا با درگذشت زمستان موج پُر رنگ زیبایی‌های طبیعی درخشیدن می‌گیرد و برای آدمی ارمغان می‌آورد که زیبایی را دوست داشته باشد و همیشه زیبایی‌ها را بپسندد و زیبایی‌ها را برگزیند.

جشن نوروز به ما می‌آموزد که انسان باید راه کمال و پویایی جوید، جوان‌مردی و دوستی و هنر‌پوید، اندیشه و دانش و خرد روید، به دیگران پند و اندرز فراوان گوید. دلش را از چرک گناه و سیاهی شوید. و سرانجام بر گذشته‌ها و آینده‌ها نَمُوید. نوروز پیام شادی و شادابی و طراوت و تازه‌گی، پیام زندگی نو در روشنایی کار و کوشش، پیام صلح و دوستی و هم‌پستگی، پیام نوزایی (: رنسانس) و تمدن‌آفرینی، پیام آزادی و گسستن از تیره‌روزی، پیام گشایش روزی و فراوانی و پیام بیزاری از کینه و بدبینی را ارمغان می‌آورد. شادی نشانه‌ای از تن‌درستی و

نگاه خوش بینانه نسبت به زندگی آریایی بوده است. آریاییان شادی را مهم‌ترین آخشیشج (: عنصر) زندگانی می‌دانستند و هم‌واره بی‌زمان برابر می‌گشته‌اند تا خوشی و شادمانی نمایند. آن‌ها شادمانی را به دیده‌ی ارج و ارزش می‌نگریسته و آن‌را الهام‌بخش زندگی خود می‌دانستند. مردم آریایی پس از انجامیدن هر کاری به شادمانی می‌پرداختند. چنان‌چه در اوستا و شاه‌نامه‌ها چنین نقشی از زندگی آریایی‌ها گزارش شده است. برابر پژوهش‌های روان‌کاوی، خوش‌بخت‌ترین و پیرومندترین انسان‌ها کسانی هستند که پیوسته شادمان‌اند.

همان‌گونه که در نوروز رستاخیز پدیده‌ای رخ می‌دهد و نیروی بویایی هستی سامان می‌گیرد، بر انسان نیز بایسته است تا زنگ کینه و دشمنی و غبار غم و افسرده‌گی را از دل بزدايد و دست از تبه‌کاری و سیاه‌نامه‌ای بشوید و خاطرش را به اندیشه‌های اهریمنی نیالاید و سرانجام در پرتو برنامه‌های سالیانه زندگی خود را سرو سامان بدهد.

نوروز نماد پای‌دار سرشت ملی - فرهنگی آریاییان به‌شمار می‌آید؛ زیرا در گذر تاریخ، روح بیداری و هوشیاری مردم آریایی را برانگیخته ساخته و برانگیخته نگاه داشته است. تیره‌های هم‌ریشه‌ی آریایی هرگاه جشن نوروز را به رخسار نماد هویت تاریخی، آشتی، دوستی، مهربانی و هم‌گرایی برگزینند، همانا زمینه‌های وحدت و یک‌پارچگی کشورهای حوزه‌ی فرهنگ آریایی را فراهم خواهد کرد.

آیین‌های نوروز

در درازای سده‌ها و سال‌ها سنت‌های نوباوه و رنگینی تیره‌ای، سیاسی، دینی و طبیعی به نوروز در آمده و بر شکوه و ارزش جشن نوروز افزوده است و در فرجام، آن را زنده و پاینده نگه داشته است. به‌راستی که نوروز شادی‌افروز نماینده‌ی هویت تاریخی و فرهنگی ملت‌های گوناگون جهان و نماد گنجینه‌ی بی‌کرانی از اقیانوس دانش و هنر آریایی به‌شمار می‌رود که با پیمایش سالیان هراس‌آفرین و گزند زمانه‌ها به روزگار ما رسیده است.

چهارشنبه سوری

سوری اگرچه به معنای شادی و جشن است، اما به معنی سرخ نیز آمده است. جشن چهارشنبه سوری، به راستی، پیش درآمد جشن نوروز به شمار می آید. چهارشنبه سوری چنان است که در شب واپسین چهارشنبه سال آتش گران می افروزند و گرداگرد آن فراهم می آیند تا رسماً با سرمای توان فرسای زمستان پدرو گویند. آتش چهارشنبه سوری برای سوزانیدن پلیدی های آشوب افروز برافروخته می شود که اهریمن در جریان حکومت زمستانی خویش پدید می آورد.

فرود آمدنِ فروهرها

دیرینه ترین سنت نوروز پُر فروغ ستایش و نیایش آفریده گار یکتا و جهان آفرین بی همتا بوده است. بر بنیاد آیین کهن، در نوروز فرَوهران گذشتگان از آسمان ها به روی زمین فرود می آیند تا نظاره گر خانه و خانواده و کاشانه ی خویش تن باشند. اگر خانه و کاشانه ی خویش را پاکیزه و آراسته یافتند، خوشنود و خورسند شده و دوباره باز می گردند و اما اگر خانه ی خود را چرک و چمک و اعضای خانواده را غم گین دیدند، نشانه ی ناخرسندی و غم گینی در چهره های شان نقش می بندد. از ویژگی های نوروزی آن بود که شب و روز برابر شوند و برابری و میانه گی از آموزه های زرتشت بوده و بنیاد جُستارهای فلسفه ی زندگانی روی میانه روی در زندگی، اندیشه، گفتار و... می چرخد.

آن گونه که در عصر اسلامی، در روزهای آدینه (: جمعه) به زیارت گاه ها و خانه گاه ها برای نیایش خدای توانا می رویم، زرتشتیان در روزگار کهن نزدیک به ۱۰ روز مانده به نوروز، به پیشواز فرَوهرهای مرده گان می شتابیدند و مغان و موبدان زرتشتی به خوانش اوستا و زند می پرداختند.

آب پاشان

آب پاشان به گفته‌ی بیرونی از آیین‌های بایسته‌ای جشن نوروژ است که آریایی‌ها در بامداد نوروژ برای شست‌وشوی خود به کنار جوی بارها و رودخانه‌ها می‌رفتند و ضمناً به روی یک‌دیگر آب می‌انداختند و این آیین پسندیده را برپای می‌داشتند. رسم آب‌پاشی در روز نوروژ به فرخندگی ایزدبانو آناهیتا «فرشته‌ی نگاه‌بان آب‌ها» انجام می‌یافته است. آریایی‌ها چرکی و پلیدی را نماد تلخی و تیره‌گی می‌انگاشتند، براین پایه، پیش از فرا رسیدن نوروژ برای زدودن ناپاکی‌ها گام بر می‌داشتند. آنان براین پندار بودند که پاکیزگی کینه و دشمنی سال گذشته را به دیار نیستی می‌فرستد و نمی‌گذارد به سال آینده رخنه نماید. هرچند رسم آب‌پاشان امروزه به عطرافشانی و گلاب‌پراکنی فراگشت پذیرفته است اما هنوز هم آب به دنبال مسافر پاشیدن و در روز نوروژ کوچه و بازار را آب زدن در میان مردم سرزمین ما پدیدار است. اندر چرایی پیدایی رسم آب‌پاشان گفته‌اند: «هفت سال بود که باران نباریده بود، پس از آن‌که ساختن شهر رِشورجی، که همان اسفهان قدیم است، به دستور پرویز یزگرد به پایان رسید باران بارید و مردم بر یک‌دیگر آب پاشیدند و این کار در هر سال به شکل سنت درآمد.»^۱

خانه‌تکانی

از آیین‌های بایسته نوروژی آن است که چند روز پیش از این‌که نوروژ فرا برسد، لباس نو تهیه می‌دارند، خانه تکانی می‌کنند، ظرف‌ها و سامان‌های سیاه شده، جامه‌ها و لباس‌ها را می‌شویند و فرش‌ها را می‌تکانند. دروازه‌ها و پنجره‌ها را پاکیزه می‌کنند. گرد و غبار منازل را می‌زدایند تا در شب نوروژ اتاق‌ها پاک و تمیز باشد. بسیاری خانواده‌ها گندم در گل‌دان‌ها می‌رویاندند و در شب جشن نوروژ گل‌دان‌ها را بالای دسترخوان می‌آورند تا در شب جشن نوروژ خانه با سبزه آراسته باشد. بیش‌تر خانواده‌ها چند روز پیش از جشن نوروژ سمک می‌پزند. روز پیش

از نوروز به گرمابه می‌روند و سر و روی خود را تازه می‌کنند و مشک عنبر و خوش‌بوی‌ها در خانه می‌پاشند. چراغ‌ها یا شمع می‌افروزند. دسترخوان را هموار می‌کنند و سرانجام چشم به راه میهمان می‌نشینند.

سمنک چیست؟

از رسم‌ها و آیین‌های ویژه‌ای نوروزی است و پختن آن را دست کم یک هفته پیش از نوروز آغاز می‌کنند؛ در نخست گندم سپید و پاکیزه‌ای را گرفته و آن را خوب می‌شویند، سپس در روی پتنوس می‌گذارند و تکه نازک روی آن می‌کشند و روزانه با مقدار آبی تکه را نم‌گین می‌سازند. سمنک را در روزهایی که باران بیارد، در زیر باران قرار می‌دهند و چنین می‌پندارند که باران بهار به شیرینی و خوش‌مزه‌گی آن می‌افزاید. پس از ده روز به اندازه‌ی یک وجب از زمین بلند می‌شود. اول آن را به آب شسته و تراش و هموار می‌کنند و سپس روی سفره‌ای بالای تخته چوب گذاشته، میده میده کرده و نیت می‌نمایند. بعد از این که به درستی خُرد شدن گرفت، آن را هفت بار در آونگ می‌کوبند تا شیره و افشیره‌ی آن به دست آید. شیره‌ی آن را در دیگ می‌ریزند و خوب جوش می‌دهند و سپس هفت بار در دیگ آب انداخته با کف‌گیر شور می‌دهند تا خوب ته‌نشینند و نسوزد و پس از این کار، سرپوش دیگ را می‌نهند و بالای آن ذغال‌های داغ و آتشین را می‌گذارند تا خوب دم بخورد. چون شب فرا برسد، دختران جوان گرد هم می‌آیند و دور دیگ سمنک چرخیده آن را شور می‌دهند و تا دل شب به دست‌افشانی و پای‌کوبی و سرود سمنک‌خوانی می‌پردازند. آن سرود سمنک چنین است:

سمنک در جوش ما کف چه ز نیم دیگران در خواب ما دف چه ز نیم
سمنک نذر بهار است میله ی شب زنده دار است...

هفت سین و فلسفه هفت

شماره‌ی «هفت» بهترین و برترین شماره در نزد پیشینیان بوده است که «پایه‌ی آفرینش» دانسته می‌شده و این فلسفه‌ی پیچیده‌ای دارد که برخی نشانه‌های آن چنین اند: هفت امشاسپند: آهوره‌مزدا و یا سروش، بهمن، اردی‌بهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و آرمرداد. هفت ستاره: خورشید، ماه، بهرام، تیر، ناهید، کیوان و زاوش. هفت کشور آفریده‌ی اهوره‌مزدا: خوانیرس، سوه، ارزه، اوروشتی، اوروجرشتی، ویددفش و ویددفش نام داشته‌اند؛ آن‌گونه که در اوستا سخن رفته است: «ای زرتشت! امشاسپندان، شهریاران هفت کشور روی زمین را بستای.»^۱ هفت دریا: دریای سبز، دریای پارس (عمان)، دریای سرخ، دریای مرمر، دریای اقیانوس، دریای روم و دریای سیاه.

هفت خوان رستم: کشته شدن شیر به دست رخس (اسپ رستم)، چشمه‌ی جادو، کشتن اژدها، کشتن زن جادوگر، بریدن دو گوش دشت‌بان، کشتن ارژنگ دیو و کشتن دیو سپید.

هفت خوان اسپندیار: کشتن دو گرگ، کشتن شیران، کشتن اژدها، کشتن زن جادوگر، کشتن سیمرغ، گذشتن از برف سنگین، تیر شدن از رود خروشان. هفت طبقه آسمان (پرگار). هفت طبقه زمین. هفت طبقه بهشت. هفت طبقه دوزخ. هفت روز هفته.

هفت آتشکده ایران کهن: آتشکده‌ی آذر مهر، آتشکده‌ی آذرنوش، آتشکده‌ی آذر بهرام، آتشکده‌ی آذر آیین، آتشکده‌ی آذر خرداد، آتشکده‌ی آذر برزین و آتشکده‌ی آذر زرتشت.

هفت دست‌گاه موسیقی کهن: ماهور، همایون، سه‌گاه، چهارگاه، شور، نوا، راست و پنج‌گاه. هفت بزم انوشیروان. هفت گنج خسرو پرویز. هفت دُرّ گران‌بها:

۱ اوستا، گزارش و پژوهش: جلیل دوست‌خواه، رویه ۸۶۵

۲ دریای سبز نام دیگر خلیج فارس است.

الماس، یاقوت، زمرد، لعل، فیروزه، عقیق، مروارید. هفت بخشش شاهانه: پول، گوهر، رخت و پوشش، جان‌داران، خوراکی‌ها و زمین و باغ.

هفت سلطان صوفیه: امام علی بن موسی الرضا، بایزید بسطامی، ابراهیم ادهم، جنید بغدادی، محمود غزنه‌ای، ابوسعید ابی‌الخیر و سنجر سلجوقی. هفت وادی عرفان عطار: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا. هفت رنگ: سرخ، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، بنفش. هفت خط: ثلث، ریحان، محقق، نسخ، توقیع، رقاع و نستعلیق. هفت غذای سماوی که بر عیسی بن مریم { فرستاده شد: نان، نمک، ماهی، تره، سرکه، روغن و انگبین.

در آموزه‌های دینی نیز هفت‌باوری جای‌گاه ویژه یافته است: هفت بخش سوژه‌های قرآنی: وعد، وعید، وعظ، قصص، امر، نهی و ادعیه. هفت گاو لاغر و هفت گاو فربه در داستان یوسف {، هفت آیه داشتن سوره‌ی فاتحه، هفت چشمه در بهشت: کافور، کوثر، میم، سلسبیل، تسنیم، معین و زنجبیل. هفت طبقه دوزخ: سَفَر، سَعیر، لطفی، حُطَمَت، جحیم، جهنم و هاویه. به روایت‌های قرآن شریف خداوند آسمان و زمین را در شش روز آفرید و در روز هفتم آسایش گرفت. علامه محمد باقر مجلسی می‌نویسد: «آسمان هفت طبقه و زمین هفت طبقه است و هفت ملک یا فرشته مُوَكَّل برآند و اگر موقع تحویل سال، هفت آیه از قرآن مجید را که با حرف سین شروع می‌شود بخوانند آنان را از آفات زمین و آسمانی محفوظ می‌دارند.»

در بینش‌ها و پندارهای عامیانه نیز هفت‌باوری ریشه دوانیده است: هفت کوه سیاه در میان، هفت قاضی کور، هفت بار دهن چقه کردن و نام کسی را گرفتن، هفت آسیاب، هفت آینه، هفت پشت نسل، هفتم عروسی، هفتم میّت، هفت صنف، هفت قلم آرایش زنان، هفت ایوان، هفت پیکر، هفت خلعت زرّیفت پادشاهان، هفت بار توبه، هفت کنیز سمین بر، هفت کوبه‌ی خرمن.... مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی (۱۲۰۷-۱۲۷۳ ترسایی) گوید:

چون که از چرخ ششم کردی گذر
بـرفـرازِ چـرخ هفتم کن مقر
سعد اعداد است هفت ای خوش هوس
زان که تکمیلِ اعداد هفت است و بس

هفت سین

هفت سین یکی از با ارزش ترین رسم‌ها و آیین‌های نوروزی می‌باشد و آن از هفت نوع چیزی تهیه می‌گردد که نخستین نویسه‌ی آن‌ها به «سین» آغاز می‌شود؛ مانند: سبزی، سرکه، سمارک، سنجد، سمنو، سیب و سیر. این «هفت سین» نمایان‌گر سرسبزی، سرافرازی و خوشبختی نیز می‌باشند. هفت سین نماد فراوانی پیداوارهای کشاورزی و دهقانی هم دانسته می‌شود.

به پندار واژه‌کاوان، هفت سین در نخست «هفت چین» بوده است و در بستر تاریخ با پالایش دست‌گاہ واژگانی زبان پارسی به «هفت سین» تغییر چهره داده است. هفت چین نمایان‌گر هفت گونه چیدنی بوده که بر سر دسترخوان نوروز هموار می‌شده است. با در نظر داشت آن‌چه در باره‌ی «فلسفه شماره هفت» سخن زده شد، می‌توانیم گفت: شماره‌ی هفت با باور آریایان باستان پی‌وند ریشه‌ای دارد و از این ره‌گذر هفت چیدنی سفره‌ی سال نو به نشانه‌ی بزرگ‌داشت هفت امشاسپند گسترانیده می‌شده است. باید کوتاه نگرشی به هفت سین آیین باستانی نوروز کرد:

سنجد

نشانه‌ی فراخوانی و گرایش به سوی خرد است. سنجد نشانه‌ی سنجیده‌گام برداشتن است. سنجد نماد عشق و مهر و دوستی و رنگ و بوی آن از عشق و محبت سخن می‌گوید.

در سفره‌ی نوروز سنجد برای آن گذارده می‌شود تا هر کس در آغاز سال پیمان ببندد که هر کاری را سنجیده و اندیشیده انجام دهد.

سیب

نماد تن‌درستی و سلامتی خود و جامعه (: هازمان) است. سیب نشانه‌ی زاینده‌گی، آگاهی، عشق و عرفان است.

سیب نشانه‌ی نگرش به بهداشت و سلامتی است و در این میوه فایده‌های بسیار نهفته است. سیب از میوه‌های بهشتی به شمار می‌آید. بنا به روایتی، خوردن آن ثواب فراوان دارد و هر که روز یک سیب بخورد بیماری به سراغش نمی‌آید.

سبزه

نشانه‌ی شادابی، زاینده‌گی، خرمی، خوش‌خویی و نیکویی، فراوانی و برکت است. نماد سبزینه‌گی و رویندگی جهان و از خودگذری و فداکاری است.

رنگ سبز نشان خوش‌اخلاقی، سبز اندیشی و دوباره جان گرفتن طبیعت است. رنگ سبز نمایان‌گر پیروزی و چیرگی مردم ما بر تازش‌ورزان و تجاوزکاران است، این رنگ در تاریخ کشور ما ریشه‌های کهن‌تر از آن نیز دارد، زیرا پرچم دوران تمدن نوپهار در روزگار باستانی، سبز بوده است، هم‌چنان رنگ سبز نشانه‌ی سرسبزی، خوش‌بختی و آبادی نیز به شمار می‌رود و از گذشته‌ها تا کنون از رنگ‌های درخور نگرش در جهان اسلام می‌باشد و مردم زحمت‌کش و مسلمان ما به این رنگ ارجح می‌گذارند.

سمنو

غذایی است که از آرد پخته می‌شود و شیرینی آن از آب جوانه‌های تازه گندم به دست می‌آید. سمنو نشانه‌ی توانایی و باروری گیاهان است. سمنو اشاره‌ای است به ستایش نیرومندی و توانایی و نکوهش سستی و کاهلی. بر بنیاد «آیین کهن» زندگی «ستیز ناگسستن» میان راستی و زشتی انگاشته می‌شد؛ از این ره‌گذر سمنو به فرنام نماد پای‌داری و نیرومندی به دست‌رخوان عید نوروز راه یافت.

سیر

نشانه‌ی پاکیزگی، تن‌درستی و فروتنی است. سیر نماد پاکی زیست‌گاه به‌شمار می‌رود و از آن‌جایی که سیر زداينده‌ی ناپاکی و آلودگی است پس به همین‌سان باید آلودگی‌ها هم زدوده شود. و نیز به روایتی سیر نشانه‌ی دور کردن چشم بد است.

سرکه

نشانه‌ی صبر و شکیبایی و زدودن نیرنگ و افسون‌گری است. سرکه نمایان‌گر پذیرش آسیب‌های زمانه است و انسان بایستی با تلخی‌ها و کزّی‌های این جهان دست و پنجه نرم نماید و ستیزه کند. هم‌چنان این جهان سرشار از سختی‌ها و دشواری‌هایی است که فرا راه انسان قرار می‌گیرد و وی را می‌آزماید. هر گاه انسان در پیرامون چالش‌ها و دشواری‌ها به سر می‌برد بیندارد که زودگذر است و سرانجام فارغ می‌گردد و با توان هر چه بیش‌تر بکوشد که با سرنوشت کنار آید و دست تقدیر را چیره بداند. هر گاه در چنگال تنگ‌دستی و ناداری بیوفتد ناامید نشود و گمان و رزدد که یزدان پاک روزی رسان آدمی است و وی را تنها نمی‌گذارد. همین‌گونه هر نابه‌سامانی که پیش می‌آید بدین روش برخورد نماید. انسان خردمند آن است که جای‌گاه استوان در زندگی داشته باشد و زندگی خود را با دشواری‌ها و آسودگی‌ها وفق دهد.

سمارک

کنایه از عدالت، شکیبایی و آرزومندی در روند زندگانی است. سممارک سرنمون تابش خورشید و آغاز دوباره است. سممارک نشانه‌ی خوش‌باوری، بردباری و پذیرش دیگران است. هر گاه انسان دچار اشتباهی می‌شود کوشش کند که آن را بزدايد و بار دیگر تکرار ننماید. و هر گاه با گناهی برمی‌خورد تلاش و رزدد از آن دوری جوید. و بهتر است به هر کاری، رخ‌دادی و پیش‌آمدی که به زیان‌اش هم می‌انجامد خورسند و خوش‌بین بوده و خبر و نگر نیک داشته باشد.

ناگفته نگزاریم که در سفره‌ی نوروز چیزهای دیگری نیز می‌گذارند:

شمع

نشانه‌ی فروغ و روشنایی است. شمع و یا آتش جلوه‌ای از «آتش مقدّس» است که گویا آتش مقدّس به دست زرتشت سپیتمان از بهشت آورده شده است. به اندیشه‌ی زرتشت آتش نماد جاودانی و پاکیزگی و پویایی به شمار می‌آید.

کتاب ورجاوند

از آیین‌های سفره‌ی نوروزی آن است که کتابی ورجاوند (مقدّس) بر سر این سفره نهاده می‌شود. «مسلمان‌ها» در هنگام گستردن دسترخوان نوروز قرآن شریف و دیوان حافظ را بر خوان نوروزی می‌گذارند. «زرتشتیان» کتاب اوستا را بر سفره‌ی نوروز می‌نهند. «کلیمیان» کتاب تورات را بر دسترخوان نوروز می‌مانند و «ترسایان» کتاب انجیل را بر سر سفره‌ی نوروزی خویش می‌گذارند. در هنگام تحویل سال، گرایندگان هر کیش پاره‌ای از کتاب ورجاوند خویش را می‌خوانند.

نان

نماد برکت و فراوانی روزی است. گذاشتن گرده نانی بر سفره‌ی نوروزی از زمانه‌های بسیار کهن در میان آریاییان رواج داشته است.

آب

نماد «آبان» فرشته‌ی کارگزار بر آب‌ها است. آب نشانه‌ی روشنی دل، باروری، برکت‌بخشی و پیروزی است.

تخم مرغ

نشانه‌ی آفرینش آدمی است زیرا که آدمی از نطفه و تخمه پدید آمده است.

آئینه

نشانه‌ای از روشنایی و درخشش و به اندرون خود نگریستن است. بیدل دهلوی (۱۶۴۲-۱۷۲۰ ترسای) بزرگ‌ترین گوینده‌ی سرزمین هند دلی را که به دور از کینه و دشمنی باشد، در شمار آئینه به ستایش گرفته است:

ز نقش های بد و نیک این جهان بیدل
دلی که صاف شود در شمار آئینه است

گل

نشانه‌ی زیبایی، تازگی و شگوفایی است. گل را در سفره‌ی نوروزی برای آن می‌گذارند که با دیدن هر گلی روان آدمی شاد و شگوفا می‌گردد.

شکر

نشانه‌ای برای شیرین‌کامی همیشگی اهل خانواده است. هم‌چنین روایت شده است که راز شکسته و خورده شدنِ نی‌شکر که آب آن پرآوازه است و از آن شکر (: بوره) ساخته می‌شود، در روز نوروز به جم‌شید گشوده شد و از این ره‌گذر هدیه دادن و تناولِ شکر و شیرینی در نوروز هنجارینه گشت.

اسپند

نشانه‌ی گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک شمرده می‌شود. واژه‌ی «اسپند» به معنای ورجاوند و پاک است. اسپند دود کردن از آیین‌های ویژه‌ی نوروز است. اسپند برای دور کردن چشم بد (نظر بد) به کار می‌رود.

سگه

نشانه‌ی توان‌گری، سخاوت و سپاس‌گزاری از بخشش‌های الهی به شمار می‌رود. سگه نماد «شهریور» فرشته‌ی فلزات نیز است.

ماهی

شناخته‌ی نوزایی، شادابی، تازگی و تکاپو است. ماهی نمایش‌گر حوت (ماهی) واپسین ماه سال است و نیز نماد «آناهیتا» فرشته‌ی آب‌ها و باروری شناخته می‌شود.

هفت میوه

خانواده‌ها دست‌کم یک هفته پیش از نوروز به بازار می‌روند و به خریداری ساز و سامان نوروزی از جمله هفت میوه می‌پردازند. تهیه‌ی هفت میوه از آیین‌های دیرپای نوروز به شمار می‌آید و آن از آمیزش هفت گونه میوه‌ای مثل سیب، سنجد، بادام، پسته، کشمش، زردآلوی خشک، چهارمغز (گردو) و انجیر آماده می‌شود. شیوه‌ی تهیه‌ی هفت میوه به گونه‌ای است که در نخست میوه‌ها را با آب پاک خوب می‌شویند و سپس در دیگ‌چه‌ای با آب گرم‌تر می‌نمایند و تا هنگام فرا رسیدن نوروز سرپوش دیگ‌چه را بر نمی‌دارند. در گذر این زمان، میوه‌ها خوب آماس (تورم) می‌کنند و برای خوردن بسیار خوش‌مزّه می‌شوند. هنگامی که نوروز فرا می‌رسد سرپوش دیگ‌چه را بر می‌دارند و هفت میوه از درون آن می‌کشند و به اعضای خانواده و هم‌سایه‌ها پیش‌کش می‌نمایند.

پیام بنیادین هفت سین

سفره‌ی «هفت سین» نمونه‌ای از انسان را فرایاد می‌آورد که می‌کوشد آرامش و فروتنی خود را نگه دارد، گلایه‌ها، تلخی‌ها و ناخوشی‌های خود را بزدايد، بر عشق ورزیدن به انسان‌ها همّت گمارد و روند زندگی را بهبود ببخشد. هفت سین از ما می‌خواهد پیام‌های این سفره را به‌جان و دل پذیرد شویم و در راه بهتر ساختن روز نو و روزگار نو از آن‌ها بهره‌بریم. زندگی را در قالب ساختار منظم و روند سنجیده‌شده‌ای بگذرانیم که سرشار از بن‌مایه‌ها، رازها، آگاهی‌ها، انگاره‌ها، اندیشه‌ها و گستره‌ی نگاه‌ها باشد.

هفت سین به ما آگاهی می‌دهد که نباید راه کینه و دشمنی و بدی و نابخردی را بپوییم، بایست زنگ کینه‌توزی، هراس‌آفرینی، ناامیدی، نیرنگ و افسون‌گری را از تن بزدایم؛ غبار غم، ناخوشنودی، پیمان‌شکنی و ناسپاسی را از دل بفرساییم؛ روشنی و تازگی ژرفای دل را بر سیاهی و تیرگی آن چیره نماییم و ریشه‌های راستی و شکیبایی، مهر و محبت، سبزاندیشی و پیروزی و کار و کوشش را در ضمیر خویش بگسترانیم.

نوروز و فرآیند اجتماعی شدن

نوروز نماد پی‌وند اجتماعی نیز می‌باشد: مردمان در نوروز از یک‌سو مهمان‌نوازی می‌کنند، به خانه‌های یک‌دیگر می‌روند، به سفره‌ی هم می‌نشینند و با مهرورزی پی‌وند خود را نیرومندتر و ناگسستی‌تر می‌سازند و از دگرسو به دامن دشت‌ها، کوه‌سارها و درّه‌های دل‌شکوه پناه می‌جویند و با شادمانی به «گل‌گشت و سبزه‌لگد» می‌پردازند و می‌گویند: این رسم نیاکان ماست که در این وادی فناپذیر گذاشتند و گذشتند. بزم‌آوری و خوشی و خرمی را در نوروز سبب آن است که اگر نوروز خرم بگذرانی تا نوروز آینده خوش حال و آسوده خواهی بود و اگر وارونه بشود تا نوروز دیگر دل‌افسرده و اندوه‌گین خواهی بود. صالح توسی راست این بیت:

هرچه داری شب نوروز به می‌ساز و گرو

غم روزی چه خوری! روز نوروزی نو

مردمان در پهلوی این که به لاله‌زارها و تپه‌های سرسبز می‌روند به پختنِ خوردنی‌ها نیز اقدام می‌ورزند و آن‌را به گونه‌ای نذرانه و صدقه به بی‌نویان و بی‌چارگان می‌دهند و این از سنت‌هایی است که جشن نوروز را همه‌گیر می‌نماید؛ زیرا در نوروز همه کس شرکت می‌جویند و شادمانی می‌نمایند و به سرودخوانی، نغمه‌سرای، انواع بازی‌ها (بزکشی، پهلوانی، تخم‌مرغ‌جنگی...) می‌پردازند. در

روز نوروز نی‌شکر به دست جم‌شید شکسته و خورده شد و آبش آوازه یافت و از آن شکر ساختند. رسم هدیه دادن شیرینی در نوروز از آن زمان ماندگار شد. گویند: در نوروز اگر پی‌وند خویشاوندی یا عروسی صورت گیرد، آن زن و شوهر به خوشی و خرمی می‌رسند و برای‌شان پی‌آمد خوب خواهد داشت. تاریخ‌نگاری یونانی روایت نموده است که آریایی‌ها بیش‌تر آیین پی‌وند زناشویی خویش را در روز نوروز برگزار می‌کردند و این کار را خجسته می‌انگاردند. سنت دیگر نوروز آن است، افرادی که با هم کینه و دشمنی داشته‌اند، بنا به برکت نوروز آشتی و سازش می‌کنند و از کینه و دشمنی دست می‌شویند. آیین‌های نهال‌شانی و درخت‌کاری، نمایش فرآوری‌های کشاورزی، رفتن به دیدار بیماران و بزرگ‌سالان، نوروزی آوردن نامزادها به یک‌دیگر، غم‌شیریکی با ماتم‌زدگان، پختن سبزی پالک در شب نوروز و... از دیگر آیین‌های نوروز دل‌افروز به‌شمار می‌آیند.

نوروز در دنیای امروز

نوروز در دنیای امروز، با فرآیندهای «جهانی شدن»، «مصرفی شدن»، «عقلانی شدن»، «رسانه‌ای شدن»، «فراغتی شدن»، «مُدرن شدن» و... درهم آمیخته است و از این ره‌گذر دچار دگرگونی‌ها رَوش‌مندِ اجتماعی شده است. در دنیای امروز، اندیشه‌ی ازهم‌شناختن استوره، تاریخ و مُدرنیسم استوار شده است که در این روند نوروز نیز به یک‌سری فرگشت‌های اساسی نیاز دارد. در یک نگاه، به هر اندازه‌ای که ما به جهان دانش و فن‌آوری نزدیک‌تر بشویم، شتاب تغییرات و تحولات در همه دامنه‌ها نیز فزاینده‌تر می‌گردد. پس بدون شک، دنیای امروز بر نوروز کهن سال سایه افکنده و در بن‌پایه‌ها و آیین‌های نوروز تغییرات چشم‌گیر وارد آورده است.

نوروز و آیین خدایی اسلام

پس از آن که پرتو آیین خدایی اسلام به خراسان سایه افکند، مردم سرزمین ما سنگ اسلام را به سینه زدند و خویش‌تن را «بی‌چون و چرا» به زیور اسلام آراستند. بنابراین فرهنگ عربی با فرهنگ آریایی درآمیختند و بنیاد فرهنگ و تمدن اسلامی را نهادند. در میان این فرهنگ‌ها ایستارها، ارزش‌ها و سازوکارهای داد و ستد شدند و آرام-آرام واژه‌های عربی به پارسی دری و از پارسی به زبان تازیان کوچیده است. جشن‌های آریایی نیز در واژه‌کده (: قاموس) عرب جا افتادند و در دربارهای عربی به نکویی برگزار می‌شدند. نخستین کسی که در اسلام هدیه‌های نوروزی را پذیرفت امیر معاویه بود. نخستین کسی که هدیه‌های نوروزی و مهرگان را رواج داد حجاج بن یوسف بود. نخستین کسی که هدیه‌های نوروزی را منسوخ کرد عمر بن عبدالعزیز بود. امام محمد غزالی (۴۷۸-۴۰۵هـ) دانشمند چیره‌دست اسلام نوشته است: «آن‌چه برای سده و نوروز فروشند، چون شمشیر و سپر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست.» نگرینی است که سایه‌روشن‌های جشن نوروز پیش از پدید آمدن همه‌ی ادیان و اندیشه‌ها پدیدار بوده است. براین‌پایه، جشن نوروز جشن آراسته شدن هستی و آسایش آدمی است و به هیچ دین و مذهبی پینه و پی‌وندی نداشته است. پسان‌ترها پی‌روان هر اندیشه‌ای آمده‌اند و به نوروز برچسپ‌های دینی و فکری زده‌اند؛ چنان‌چه گفته‌اند:

در نوروز آدم { به زمین فرود آمد..
 در نوروز کشتی نوح { به کوه جودی فرو نشست.
 در همین روز ابراهیم { بت‌های مشرکان را شکست.
 در همین روز بر موسی { وحی آمده است.
 در همین روز عیسی { به رسالت الهی گماشته شده است.
 در نوروز محمد . به پیغمبری برگزیده شد.
 در همین روز پیام‌آور خدا . شهر مکه را گشود و بت‌های خانه‌ی کعبه را زدایدید.
 در همین روز امیر راد مردان علی { چشم به هستی باز کرد.
 در همین روز سپه‌سالار اسلام علی ^(رض) فاطمه زهرا ^(رض) را به همسری برگزیده است.

در همین روز امیرالمومنین علی ^(رض) به خلافت اسلامی رسید.
 در همین روز محمد بن حسن عسکری (امام زمان) زاده شد.
 بایستی گفت که نوروز دل‌پذیر جشن هستی و انسان‌ورزی است؛ هر اندیشه‌ای که بر انسانیت و جلوه‌های زیبایی هستی صحه بگذارد حقا که جشن نوروز را نیز پذیرفته است. چنین می‌نماید که نوروز فرخجسته جشن همگانی بشریت می‌باشد و باید آن را گرامی داشت.

برخی کوفته‌فکران چنین وانمود می‌سازند که نوروز مغایر دستورهای دینی است حال آن‌که اسلام نوروز را ردّ نکرده است؛ زیرا واژه‌ی نوروز در شریعت به کلی نیامده است.

نوروز نشانه‌ی آشکار قدرت بی‌پایان خداوند بزرگ به‌شمار می‌آید، چون در این روز نعمت‌های الهی بسیاری به چشم می‌خورد و ما را به یاد زنده شدن پس از مرگ می‌اندازد. زیرا آن ذاتی که می‌تواند گل و گیاه پزمرده و فرسوده را سر از نو تازه کند، به آن‌هم تواناست که انسان‌های درگذشته را دگر باره زنده نماید. انسان

را نیروی آن نیست که نعمت‌های الهی را به شمار آورد، پس بایسته است قدر نعمت‌های الهی را بدانیم و سپاس‌گزار او باشیم. از این راه‌گذار شایسته نیست که ما از نزد خویش دلیل بتراشیم و نوروز و نوبهار را مردود بشماریم. از یاد نبریم که ایزد تعالی در قرآن کریم آمدن بهار و شکفتن پدیده‌های طبیعت را به رستاخیز آدمی تشبیه نموده است تا از آن عبرت گرفته و به نیروی ایمانی و رست‌گاری خویش بیفزاییم و هرگز دست به تبه‌کاری و زشت‌انگاری نیالاییم. چنان‌چه خداوند بزرگ فرموده است: «پس به آثار رحمت خدا بنگر که چه‌گونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. در حقیقت، هم اوست که قطعاً زنده‌کننده‌ی مردگان است و اوست که بر هر چیزی تواناست.»^۱

نوروز و روایت‌های اسلامی

در متون دینی و روایت‌های اسلامی، آغاز بهار و شکوفایی طبیعت، به‌شکل‌های گوناگون مورد ستایش قرار گرفته و نشانه‌های شگفتی آور و افق‌های بی‌کرانه‌ی قدرت جهان‌آفرین یکتا، در آیین‌های نوروز و نوبهار جلوه‌گر شده است.^۲ عبدالصمد بن علی در روایتی که به جدّ خود ابن عباس آن را می‌رساند نقل می‌کند که در نوروز جام سمین پُر حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند: امروز روزی نوروز است، پرسید که نوروز چیست؟ وگفتند: عید بزرگ ایرانیان است، فرمود آری، در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد. پرسیدند عسکره چیست؟ فرمود: عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترک دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان گفت: بمیرید و مردند سپس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان ببارد. از این رو

۱ قرآن‌الکریم، روم، آیه‌ی ۵۰

۲ به‌گفته‌ی ابوریحان بیرونی، سلیمان بن داوود { انگشتی خود را که راز حشمتش بود گم کرد و به‌دنبال آن پایه‌های پادشاهی‌اش نشست و چون انگشترش را باز یافت، سلطنتش هم بازگشت و مردمان گفتند که نوروز فرا رسید.

است که پاشیدن آب در این روز رسم شده سپس از حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب خود قسمت کرده و گفت: کاش هر روزی برای ما نوروز بود.^۱

در کتاب تاریخ بغداد (۱۳: ۳۲۶) ترجمه‌ی ابوحنیفه، آمده از قول اسماعیل بن حماد بن ابوحنیفه که گفته است: «نعمان بن مرزبان ابوثابت (جدّ امام اعظم)، کسی که در روز نوروز به حضرت علی بن ابی طالب (رض) فالوده هدیه داد و حضرت فرمود: هر نوروز ما نوروز است.» این روایت در کتاب‌های تاریخ کبیر (۴: ۲۰۱)، سنن الکبیر نوشته‌ی بیهقی (۹: ۲۳۵)، بدیع اللغة، من لایحضره الفقیه آفرینه‌ی شیخ صدوق و... نیز آمده است.

بر پایه‌ی روایتی، امام جعفر صادق فرمود: «نوروز روزی است که خداوند از بندگانش پیمان‌هایی گرفت که تنها خدای یکتا را پرستند و برای او همتا قرار ندهند و به پیامبران و نشانه‌های خدا ایمان بیاورند.»

«سلمان فارسی گوید: ما در عهد زردشتی بودن می‌گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است به جواهر دیگر.»^۲

از رویت‌های بالا چنین برآید به‌دست می‌آید که اسلام نه‌تنها جشن نوروز را منع نموده است بل که آن را به فرنام جشن بهار و جشن کشت و کار پذیرفته و ستوده است.

نوروز و عیدهای اسلامی

در سرچشمه‌های شریعت اسلامی دو عید دیده می‌شود: عید روزه‌گشایی (= فطر) که در پایان «ماه رمضان» سال قمری می‌آید و عید گوسپندگُشان (= قربان) که در ۱۰ «ماه ذی‌الحجه» دایر می‌شود. این عیدها به‌راستی که جنبه‌ی عبادی و نیایشی و پایه‌ی آن جهانی داشته‌اند و هم‌واره با ذکر و نیاز خداوند بی‌همتا

۱ آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، رویه ۳۳۶

۲ آثارالباقیه (: آفرینه‌های جاودان)، رویه ۳۳۷

همراه بوده اند؛ حال آن که نوروز و جشن‌های آریایی دارای جنبه‌ی شادمانی و این جهانی و ریشه‌ی تاریخی و اجتماعی بوده و به هیچ دین و مذهبی پینه پی‌وندی نداشته‌اند و نمی‌شود به آن‌ها برجسپ دینی و عبّادی کوبید. در پویه‌ی تاریخ، پی‌روان جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های مختلف نوروز را جشن گرفته‌اند و به آن ارج و ارزش گذارده‌اند.

نوروز فراتر از دید بنیادگرایی

سرزمین آریانا (ایران کهن) نخستین جلوه‌گاه فرهنگ و تمدن در جهان بوده و ریشه در دل تاریخ داشته است. مردم این سرزمین دارای فرهنگ پُربار، زبان شگوفا، قانون پُرّه، شیوه‌ی سامان‌وند دولت‌داری و تاریخ زرّین سه دوره‌ای (استوره‌ای، پهلوانی، راستین) بوده‌اند و هم‌واره به نژاد و گوهر آریایی خویش می‌بالیده‌اند.

جشن نوروز در سراسر تاریخ کشورمان به فرنام «روح بیداری خلق» نمایان و برجسته بوده است، براین پایه، در بیش‌تر برهه‌های زمان با برخورد خشکه مقدّسانه‌ی کارگزاران سیاسی روبه‌رو شده است و گاه زنجیر سرکوب و سرزنش را برگردن داشته است. واپس‌گرایان دینی هم از این کار برکنار نبوده‌اند و هم‌واره در راستای نکوهیده جلوه دادن نوروز تلاش‌های پی‌گیر به خرج داده‌اند. نخستین نوروز ستیزان دینی کارگزاران عربی دوره‌ی خلفای اسلامی به‌شمار می‌آیند. درست است که اسلام پیام راستی و نکوکاری ارمغان آورده است اما تازیان کام‌جو به رسانیدن این پیام خدایی قناعت ننمودند و بر آن شدند که بن‌پایه‌های آیین، فرهنگ، زبان، تمدن و هست و بود تاریخی خراسان زمین را برچینند و آهسته آهسته نقش سیاسی - اجتماعی پارسی‌گویان را از صفحه‌ی روزگار بزدایند. چنان‌چه هزاران اسلام‌گرای عجم را از دم تیغ گذراندند و هزارها آفرینه‌ی پارسی را به آب و آتش افکندند. پس در چنین وضعیتی، چه باید کرد؟! آیا با نیروهای اشغالگر جنگید؟! یا به ایشان سر فرود

آورد! روشن است که نیاکان ما نیک دریافته بودند که زانو زدن در برابر یک مشّت آدم رزم‌اندیشِ زمینه‌های فروپاشی تاریخ سیاسی آنان را استوار خواهد کرد. از این ره‌گذر پیکار جوان کوه‌پایه‌های خراسان سَر بر آوردند تا بر سپاه تازیان چیره شوند و نیز داشته‌ها و اندوخته‌های دانش و فرهنگ میهن گران‌ارج خویش تن را نگاه‌بدارند.

بایستی یادآوری کرد که اندیشه‌های تُدروانه امروز ریشه‌ی دامنه‌دار در برنامه‌های جنبش بنیادگرایی آن‌روز دارد و نه تنها این‌که با نوروز ستیزه داشته و می‌خواسته است آن را نیست و نابود کند، بل‌که در پی برانداختن هویت تاریخی و فرهنگی ما نیز بوده است. با آن‌هم ما بر این باوریم که نوروز در کشمکش دهر شکست‌ناپذیر است و کهنه‌پرستی را نیروی آن نیست، که جلوی نوزایی‌ها و به‌آوری‌های زمانه را بگیرد. چه آشکار است که نوروز در درازای زندگانی خود هم‌واره با شاهان و فرهیختگان هم‌راه و هم‌طبق بوده و بنابراین به پیر فرزانه‌ای فراگشت پذیرفته است که هزاران جوینده‌ی دانش و بینش را به درجه‌ی کمال رسانیده است. هرچند بنیادگرایان بسیار کوشیده اند تا چراغ نوروز آریایی را خاموش سازند و خاموش نگه‌بدارند اما این چراغ پیوسته روشن و فروزان خواهد بود. بنیادگرایی با دیدگاه پست و کج‌روانه‌ی خود می‌خواهد جشن نوروز را به گونه‌ای دینی نادرست جلوه دهند مگر برای‌شان می‌گوییم که خورشید با دو انگشت پوشانیده نمی‌شود. پیداست که جشن نوروز با آموزش‌های پیامبر راستین حضرت محمد، تصادمی ندارد و اکنون دین‌نمایان که به‌درستی دین را دریافته اند می‌گویند که نوروز حرام است در حالی که در آموزه‌های اسلامی سخنی از نوروز در میان نیست و قسمی که گفته شد نوروز در دربارهای خلافت اموی، عباسی، عثمانی، دولت‌های اسلامی در شرق خلافت و سایر دُول اسلامی جشن گرفته می‌شده است و در طی دوره‌های اسلامی ممانعت و تحریمی از نوروز نشده است. درخور نگرش است که تحریم کردن نوروز میراث شوم و شرم‌آوری گروه‌های واپس‌گرای مسلمان‌نما به‌شمار می‌آید.

«نوروز ستیزان بایست می دانستند که از آغاز اسلام تا کنون چه شخصیت‌های بزرگی آمدند و رفتند که تاریخ اسلام به نام‌های شان افتخار می‌کند، اما آن‌ها نه تنها نوروز را تکفیر نکردند و مجسمه‌های شمامه و سلسال را منفجر نمودند، بل که خود دوشادوش مردم در خوشی‌ها و شادمانی‌های نوروز به حیث جشن تمجید و تبجیل از آفریده‌های آفریده‌گار عالم، و جشن واقعی طبیعت در دگرگونی اقلیم (تغییر سردی به گوارایی بهار و گرمی تابستان) و سکوت و افسردگی در وجود طبیعت منجمد و یخ بسته به جهش و تپش در وجود کاینات اشتراک می‌کرده‌اند. سلطان محمود غزنه‌ای دارای تَعَصُّب اسلامی بود، اما نوروز و مجسمه‌های بودا را تخریب نکرد و تحریم نمود.»^۱

جنبش بنیادگرایی در دهه‌ی هفتاد می‌خواست جشن نوروز را ممنوع نماید چنان‌که «گاه‌شمار خورشیدی» را به گاه‌شمار تازی «قمری» تبدیل نمود اما دیری نگذشت که بساط اقتدار این گروه تندرو، از افغانستان، به دست پیکارجویان هندوکش و پامیر برچیده شد. در خراسان خاوری پس از سی سال جنگ و پیریشانی و بدبختی روی هم‌رفته جشن نوروزی خوبی برگزار می‌شود. در پایان می‌خواهم این پرسمان را با رباعی‌ای که به شکوه نوروز سروده‌ام به فرجام برسانم:

از بهاری نو بهاران جشن جمشیدی مرا
از نخستین روز نوروز جشن امید می‌مرا
از شگوفان تا به بحران می‌نشینم منتظر
بهری محفل نیاکان جشن خورشیدی مرا

شور و نوای نوروز

جشن نوروز در پویه‌ی تاریخ به حیث پرچم سیاسی و راز ماندگاری فرهنگ آریایی نقش آفریده است که در سراسر تاریخ کارنامه‌ی آن با نویسه‌ی زرین نگارش یافته است. یا به گفته‌ای دیگر، نوروز نمایان‌گر نقش بلعمی، رودکی، پورسینا، فردوسی، مولانا، حافظ و سعدی در دوره‌های شگوفایی ادب پارسی به شمار می‌آید؛ پس بایسته و شایسته است تا مقدم نوروز را گرامی بدریم.

نوای نوروز نمونه‌ای از ارزش‌های باستانی و سیمای تکامل تاریخی بوده که در فرآیند تاریخ بر خردمندان و فرهنگیان سایه افکنده است و این نوادر نزد سرایش‌گران و سرودپردازان پارسی هم‌راه با سوژه‌هایی چون: نواختن دُهل، نسیم بهاری، لاله و گلزار، بلبل و پرنده، درخت و طبیعت و همگانی بودن تحول نوروز برجستگی یافته است. در واقع جشن نوروز زمان دگردیسی - شگوفایی پدیده‌هاست و هرگاه انسان در این ایام به چه‌گونگی رشد شخصیت هم‌چو پیش‌رفت و تکامل پدیده‌های طبیعی بیندیشد انگیزه‌ی خوبی جهت نگرش مثبت به فلسفه‌ی زندگانی برای اش به‌وجود می‌آید؛ یعنی اگر با جریان دگرگونی‌های بهاری به‌گونه‌ی ژرف نظر بیافکنیم، در بهبود روند زندگی‌مان بس موثر خواهد بود. نوروز به‌افروز جشن باستانی بوده است که از بن‌مایه‌ی استوار بر خرد، دانش، اندیشه، نیکویی و دادگذاری مایه گرفته است و هرآینه، خداوند آفرین‌گر در سرشت همه‌ی پدیده‌ها و فرگشت‌های

هستی، در کردار و پندار آدمی ویژگی و نیکی و خوبی آفریده است که به هر کس پوشیده نیست. گفتنی است برپا کردن هر جشنی سپاس‌گزاری از بخشش‌های الهی است به‌ویژه جشن نوروز (میله‌ی بهاری) که در آن هنگام جهان خُرْم و خوش‌گوار می‌گردد و هستی جامه‌ی نوین بر تن می‌نماید و انسان را به نیایش و ستایش آفریده‌گار یکتا و ادار می‌کند. انسان‌های خِرمدمند و فرهنگی جشن نوروز را که نشانه‌ی فرهنگ و ادب است به بهترین شیوه‌ی آن برگزار می‌نمایند. در این جا شمه‌ای از ترانه‌های نغز بهاری و نوروزی هم‌راه با شناختی از زندگانی سرایندگان آن‌ها گردآوری شده است امید است گوشه‌ای از جلال و نوای نوروز را باز گوید.

نوروز در شاه‌نامه فردوسی

حکیم ابوالقاسم فردوسی در سال ۹۳۳ ترسایی در روستای «باز» از توابع طابران «توس» چشم به جهان باز کرد و سپس در سال ۱۰۲۵ ترسایی در همان‌جا درگذشت و به خاک سپرده شد. شوربختانه از زندگی فردوسی بزرگ آگاهی‌های فراوان در دست نیست. تنها داستان‌های افسانه‌وار از زندگی او از کتابی به کتاب دیگر کوچیده است که به دید می‌آید پایه‌ی تاریخی و خردورزانه ندارد. برای نمونه برخی گفته اند فردوسی به‌دستور پادشاه محمود غزنه‌ای در برابر مقدار پولی به سرودن شاه‌نامه پرداخته است. چه‌گونه می‌شود در باب بزرگ‌مردی چون فردوسی که پیش از سرایش شاه‌نامه پول و زمین هم داشته است و همه‌ی سرمایه‌های خود را هزینه‌ی سرودن شاه‌نامه کرده است، چنین داوری کرد. اگرچه خم و پیچ روزگار دارایی‌های او را به‌هدر داده بود اما می‌بینیم که نیروی پویایی او هیچ‌گاهی گسسته نشده است. همت بلند فردوسی در لابه‌لای شاه‌نامه به‌سان بلندای درخت «سرو» جلوه‌گر است که هیچ‌گزندی توانایی خمیدن آن را ندارد و در برابر توفان‌های زمانه چون کوه استوان و پابرجا است. آشکارا می‌شود گفت که شاه‌نامه برآیند خیزش‌های سیاسی و فرهنگی نیاکان ما بر دُش (ضد) تازیان بوده است. به راستی که فردوسی با به‌نظم درآوردن داستان‌های دلاوران آریایی روح بیداری نیاکان ما

را در برابر یورش تازیان زنده کرد. در نتیجه، ایستارها و ارزش‌های فرهنگ بومی دیگر باره استوار شد. نکته‌ی دیگر اندر چرایی آفرینش شاه‌نامه دل‌بستگی و مهر فزاینده‌ای است که فردوسی به فرهنگ نیاکان آریایی‌اش داشته است.

فردوسی از جمله‌ی تاب‌ناک‌ترین استوره‌های ادبیات فارسی است که در جهان امروز جای بسی ویژه و استواری یافته است. شاه‌نامه سپر معنوی پارسی‌گویان جهان است. شاه‌نامه، روایت‌گر فسونگری‌های زمانه بر ملتی است که در میان زر و زیور پرورش یافته و با تاج و تخت بزرگ شده است. اما دردا و دریغا که ما تا هنوز ارزش ساختاری این آفرینه‌ی گران‌سنگ را در نیافته‌ایم. این کتاب گران‌ارج کم‌و بیش به زبان‌های بسیاری برگردانده شده است و از روی داستان‌های آن، مَه‌داستان‌هایی بسیاری ساخته و پرداخته اند. تأثیر فردوسی بر بیش‌تر شاعران و نویسندگان پس از او هم‌واره برجسته بوده است.

واژه‌ی نوروز ۳۳ بار در شاه‌نامه به کار رفته است. شاه‌نامه فردوسی یکی از سرچشمه‌های ارزش‌مند فرهنگ آریایی است. بهار و نوروز در جای‌جای شاه‌نامه جلوه دارد و نمایش‌گر روشنایی و شادمانی است.

خسرو پرویز در روز نوروز به تخت پادشاهی نشست:

به نوروز چون برنشستی به تخت به نزدیک او موبد نیک بخت

خسرو پرویز در باغی که ساخته بود، دو هفته نوروز را جشن گرفت:

بدان باغ رفتی به نوروز شاه دو هفته بودی بدان جشن گاه

نوروز در نزد آریاییان چنان ارج و ارزش داشته است که به آن سوگند

می‌خوردند. شیون بارید بر خسرو:

به یزدان و نام تو ای شهریار به نوروز و مهر و به خرم بهار

نوروز بُن‌افکن روشنی و پیروزی است:

همه ساله بخت تو پیروز باد شبان سیه بر تو نوروز باد

خیام و نوروز

حکیم عمر خیام نیشاپوری (۱۰۴۸-۱۱۳۱ ترسایی) رند ریایی و صوفی وارسته و بلبل سخن و خوش‌آور شوریده حال؛ که نوای موج‌خیز و شور افکن و زبان بلبل‌آمیز دارد. ترانه‌هایی اش به سان شراب ناب گواراست. آوازه‌اش در کل جهان پراکنده شده است. فلسفه‌اش برخاسته از عشق آریانا و آریایی پیکارجو و رنج‌کشیده است. وی نه تنها به نوروز آریایی دل‌بستگی داشته و مهر می‌ورزیده است؛ بل که تاریخ، فرهنگ، اندیشه، هنر و آزادی ایران باستان را به دیده داشته و از آن‌ها الهام می‌گرفته است. خیام در چارانه‌های خود به زیبایی بهار و طبیعت این فصل زایش و رویش پرداخته و آن‌ها را به گونه‌ی ستودنی به تصویر کشیده است. به باور خیام زندگی و چیره‌گی و پویایی در گذرند، پس باید بکوشیم تا دمی به شادی و شادمانی بگذرانیم و غم این جهان فرسوده مخوریم و در این راه از هر سامانه‌ای باید سود جویم و با هر پوینده‌ای هم‌راه بشویم. عمر خیام در پرتو جشن نوروز بازتاب‌های نسیم خوش‌آیند بهاری و چمن‌آرایی طبیعت، هنگام گل و لاله و ایام پدید آمدن سبزه‌های کنار جوی، فصل گل و رویش و بارش و روز خوش و هوای عطرآگین را به ستایش گرفته است:

بر چهره‌ی گل نسیم نوروز خوش است
در صحن چمن روی دل‌افروز خوش است
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
خوش باش وز دی مگو، که امروز خوش است

روزی است خوش و هوانه گرم است و نه سرد
ابرازرخ گل‌زار همی شوید گرد
بلبل، به زبان پهلوی، با گل‌زرد
فریاد همی زند که «می باید خورد!»

ناصر خسرو بلخی

حکیم ناصر خسرو بلخی شخصیت ماندگار تاریخ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی «خراسان» است که همه‌ی زندگی خویش را وقف پیکارهای خستگی‌آور سیاسی و اندیشه‌ای نموده است. وی در سال ۳۹۴ خورشیدی / ۱۰۰۴ ترسایی در ناحیه‌ی «قبادیان»^۱ «اُستان» «بلخ» دیده به جهان باز کرد و در سال ۴۶۵ خورشیدی / ۱۰۷۲ ترسایی چهره در نقاب خاک کشید و در شهرستان «یمگان» بدخشان به خاک سپرده شد. ناصر خسرو بلخی از جمله‌ی استوره‌های ادبیات رزمی زبان پارسی به‌شمار می‌آید؛ زیرا وی روند «پارسی‌گرایی» و «پارسی‌سازی» را در ادب اسماعیلی پی افکند و با پدید آوردن آفرینه‌های ناب مذهبی جلوه‌های شگوفایی این زبان را پدیدار ساخت. بدین اساس، فرماندهان «الموت»^۲ از او الهام گرفته و پایه‌ی نخستین ادب پارسی - دینی را نهاده‌اند. با آن‌چه سخن رفت، ناصر خسرو افروز بر این‌که از نوروز به‌افروز پاس‌داری می‌کرده است به زبان و ادب پارسی هم نظر نیک داشته و در برابر پارسی‌ستیزان و هویت‌براندازان قامت انقلابی‌اش را برافراخته ساخته بوده است. از چامه‌های بهاری و نوروزی وی است:

چند گویی که چو ایام بهار آید
گل بیاراید و بادام به بار آید
روی بستان را چون چهره دل‌بندان
از شکوه رخ و از سبزه عذار آید
گل تبار و آل دارد همه و مه‌رویان
چو به باغ آید با آل و تبار آید

۱ گوازیان واژه‌ای است پارسی که پس از چیرگی تازیان بر آریانا به نمود «قبادیان» دگرگونه شده است، چرا که نویسه‌ی «گ» در زبان عربی وجود ندارد.

۲ آشیانه‌ی عقاب - این دژ شکست‌ناپذیر در قزوین موقعیت داشته و در سال ۱۰۹۱ ترسایی به دست حسن صباح افتاده است.

بید با باد به صلح آید در بستان
 لاله با نرگس در بوس و کنار آید
 باغ مانده گردون شود ای دون کاش
 زهره از چرخ سحرگه به نظار آید
 این چنین بیهده ای نیز مگو با من
 که مرا از سخن بیهده کار آید
 شصت بار آمده نوروز مرا میهمان
 جز همان نیست اگر شش صد بار آید

ابوسعید میهنه‌ای

ابوسعید ابی‌الخیر سراینده، عارف و دانشور فرهیخته و بلندآوازه‌ی سرزمین ادب‌گستر ماست که در سال ۳۵۷ مهتابی برابر با ۹۶۷ ترسایی در شهر «میهنه»^۱ به دنیا آمده و در سال ۴۴۰ مهتابی برابر با ۱۰۴۷ ترسایی چهره در نقاب خاک کشیده و در همان شهر به خاک سپرده شده است. وی دانش‌های نخستین را در زادگاه‌اش فراگرفته و سپس به شهر «سرخس»^۲ رفته و در همان‌جا به عرفان و تصوف روی آورده است.

ابوسعید ابی‌الخیر از چهره‌های تاثیرگذار و درخشان عرفان خراسانی به شمار می‌آید و در ادب سرزمین ما نخستین صوفی است که آرا و اندیشه‌های خود را با زیور نظم پارسی آراسته است و در این زمینه چنان جای‌گاه بُلند یافته است که پیشوای «سنایی» و «عطار» و «مولانا» دانسته می‌شود و پرتو طبع سراینده‌گی و اندیشه‌ای‌اش بر حکیم عمر خیّام هم سایه افکنده و خیّام در سرودن چارانه (: رباعی) به زبان پارسی از او بی‌روی می‌کرده است. ابوسعید نسخه‌ی تازه‌ای از تصوف را پدیدار کرد که با نسخه‌های پیشین آن هیچ سر‌سازگاری ندارد.

۱ میهنه شهری در نزدیک عشق‌آباد بوده است.

دمی با نوروز - ۱۲۵

این صوفی وارسته در لابه‌لای سروده‌های خود به جشن نوروز و فصل شادمانی و زمان شگوفندگی هستی پرداخته و آن‌ها را به ستایش گرفته است. از جمله گفته است:

نوروز شد و جهان برآورد نفس
حاصل ز بهار عمر ما را غم و بس
از قافله‌ی بهار نامد آواز
تا لاله به باغ سرنگون ساخت جرس

ای سبزی سبزه‌ی بهاران از تو
وی سرخی روی گل عذاران از تو
آه دل و اشک بی قراران از تو
فریاد که باد از تو و باران از تو

فرخی، رسانه روزگار غزنه‌ای

ابوالحسن علی پور جلوغ فرخی سیستانی از سراینده‌گان برجسته و پرآوازه‌ای زبان و ادب پارسی در نیمه‌ی دوم سده‌ی دهم ترسایی بوده است. مرگ وی در سال ۴۲۹ مهتابی برابر با ۱۰۳۸/۳۷ ترسایی روی داده است. پدرش کارمند درگاه خلف پور احمد فرمان‌روای سیستان بوده و چون پدر از سرشت توانای سراینده‌گی پسرش آگاه می‌شود، وی را به دربار پور احمد می‌برد و چون شاه سیستان سرشت سرودگری وی را در می‌یابد؛ تن‌خواه خوبی برای اش مقرر می‌نماید و به عنوان ستاینده دربار می‌پذیرد. چون در سال ۱۰۰۳ ترسایی پادشاه محمود غزنه‌ای بر سیستان چیره می‌گردد، بهار پادشاهی سیستان را به فرجام می‌رساند و در بی آن فرخی جوان تهی‌دست گشته و پی چاره‌ای می‌اندیشد تا این‌که به بارگاه

یک دهگان سیستانی راه می‌یابد و به کار ستودن دهگان می‌پردازد. چندی بعد، هزینه‌های روزگارش فزونی می‌گیرد و دهگان نیز تن‌خواه‌اش را افزایش نمی‌بخشد و سرانجام هم از درگاه رانده می‌شود.

پسان‌ترها، فرخی تهی‌دست از چامه‌پروری ابوالمظفر احمد پور احمد شاه چغانیان (هفتمین شاه دودمان محتاج که در سال ۹۸۹ ترسای بر تخت نشسته بود) آگاهی می‌یابد و بر آن می‌شود که به رفتن به دربار شاه چغانی ره جوید و سرانجام پس از سرگردانی‌های فراوان آماده رفتن به دربار شاه چغانی می‌شود. فرخی سیستانی در روز «نوروز» و هنگامی که شاه به شکار رفته است به چغانیان می‌رسد.

فرخی در کاخ شاه با عمیدالدین اسعد - از سرداران سپاه شاه - برمی‌خورد و راز خویش به وی می‌گشاید و چون فرمانده عمیدالدین مردی ژولیده‌ای را فرا روی خود می‌بیند باورش نمی‌آید که هم‌چو آدم ژنده‌پوش بتواند چنین چامه‌هایی بیافریند. از این‌رو می‌خواهد وی را آزمایش کند و ناگزیر او را به یکی از باغ‌های سرسبز و خوش‌گواری امیر می‌برد تا در ستایش آن‌جا چامه‌ای بسراید. عمید گفت اگر چکامه خوب از آب درآید او را نزد امیر خواهد برد. فرخی سیستانی با دیدن آن چمن‌زار این چکامه زیبای نوروزی و بهاری را می‌آفریند:

چون پرند نیلگون در روی پوشد مرغ زار
 پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کوه‌سار
 خاک را چون ناف آهو مُشک زاید بی‌قیاس
 بید را چون پر طوطی برگ روید بی‌شمار
 دوش وقت نیم شب بوی بهار آورد باد
 حبّذا باد شمال و حُرّما بوی بهار
 باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین
 باغ گویی لعبتان جلوه دارد در کنار

ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله
نسترن لولوی لالا دارد اندر گوش‌وار
تا برآمد جام‌های سرخ‌مُل بر شاخ گل
پنجه‌های دست مردم سرفرود کرد از چنار...

منوچهری دامغانی

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی (۱۰۴۱-۱۰۰۰ ترسایی)
از سراینده‌گان برجسته‌ی نیمه‌ی نخست سده‌ی پنجم هجری است. وی چندی
در دربار فلک‌المعالی منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس پادشاه زیاری (دیلمی)
بود، از این ره‌گذر به منوچهری آوازه برآورد. نام‌برده در روزگار فرمان‌روایی سلطان
مسعود به بارگاه غزنه راه یافت و به فرنام ستاینده‌ی دودمان غزنه‌ای و وزیران آن
پذیرفته شد. منوچهری به گذشته‌ی ایران نگرشی ویژه داشته و بر نیستی شکوه و
ارزش ایران کهن افسوس می‌خورده است.

منوچهری در ستایش انگاره‌های هستی، برآمدن و ناپدید گشتن خورشید و
ماه، باران و بیابان، سیل و خیل، بهار و خزان و باده‌پیمایی و عشق‌ورزی دست
بالایی داشته است. وی در چکامه‌ای نوروز را چه زیبا ستوده است:

آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز
کام‌گارا! کارگیتی تازه از سرگیر باز
لاله‌ی خودروی شد چون روی بُت‌رویان بدیع
سُنبل اندر پیش لاله چون سر زلفِ دراز
شاخ گل شترنج سیمین و عقیقین گشته است
وقت شب‌گیران به تَطع سبزه بر شترنج باز
گُل بنان در بوستان چون خُسروان آراسته
مرغکان چون شاعران در پیش این یا زان فراز

سعدی و نوروز

نام پّره‌ی او مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله است که میان سال‌های ۶۰۰ تا ۶۱۰ مهتابی در شهر شیراز به دنیا آمده است. سعدی نویسنده و سراینده‌ی بزرگ سده‌ی هفتم است. او در سال ۶۲۱ به دانش‌سرای بزرگ «نظامیه بغداد» راه یافت و در آن‌جا دانش‌های زمانش را آموخت.

سعدی سفرهایی به عراق و شام و حجاز داشت و بیش‌تر در شیراز زندگی می‌کرد. سعدی در زمان فرمان‌روایی سلطان اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۸۸ مهتابی) به شیراز برگشت و به حلقه‌ی ارادت او پیوست. او در سال ۶۵۵ «بوستان» را به نظم در آورد و کتاب بهامند «گلستان» را در سال ۶۵۶ مهتابی نوشت. شیخ سعدی در شهر شیراز درگذشت و در منطقه‌ای که اکنون به نام اوست به خاک سپرده شد. سعدی در ستودن جلوه‌های رنگین نوروز و نوبهار توانایی ویژه‌ای داشته است؛ چنان‌که می‌گوید:

علم دولت نوروز به صحرا برخواست
 زحمت لشکر سرما ز سر ما برخواست
 بر عروسان چمن بست صبا هر گهری
 که به غواصی ابراز دل دریا برخواست
 تا رباید گله‌ی قاقم برف از سر کوه
 بزک تابش خورشید به یغما برخواست

صایب تبریزی

میرزا محمد علی صایب تبریزی سراینده‌ی توانای پارسی‌گو در سال ۱۶۰۱ ترسایی / ۱۰۱۰ مهتابی در شهر «تبریز» یا به گفته‌ای در «اسفهان» دیده به گیتی کشود و به سال ۱۶۷۷ ترسایی / ۱۰۸۰ مهتابی رخت از جهان بریست. صایب تبریزی در آغاز جوانی به هندوستان برفت و چندی هم در کابل گذراند. وی

دمی با نوروز - ۱۲۹

بزرگ‌ترین چهره‌ی سبک هندی و یکی از پایه‌گذاران آن سبک شناخته می‌شود که سروده‌های بس گیرا و دل‌انگیزی در قالب سبک هندی به نظم کشیده است؛ به ویژه غزل‌ها و تک‌بیتی‌های او آب و تاب و ویژه‌ای دارند. صایب تبریزی در سرودن غزلیات به سعدی و حافظ گرایش فزاینده‌ای داشته است.

وی در هنگامی که در کابل به سر می‌برده، طبیعت و هوای این شهر را بسیار دل‌کش و ستودنی یافته و در چکامه‌ی پُرآوازه‌ای جلوه‌گر شده است: بدین آغاز:

خوشا! عشرت‌سرای کابل و دامان کهسارش

که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هر خارش

از سروده‌های او چنین بر می‌آید که وی به هستی و طبیعت علاقه‌ی فراوان داشته و آن را مایه‌ی شادمانی و زدایشگر تیره‌کامی می‌انگاشته است. وی به نوروز این جشن جنبش‌گیتی و پای گرفتن زندگی و هستی نیز پرداخته و جلوه‌های تحوّل‌آفرینی آن را پدیدار نموده است:

جهان شد چون بهشت از مقدم نوروز سلطانی

بهار خود چه عنبر داد بیرون خاک ظلمانی

هوا یک شاخ سنبل شد زمین یک‌دسته گل شد

جهان زد غوطه در دریای لطف از ابر نیسانی

چمن بزم سلیمان گشت از جوش پری زادان

نسیم نوبهار کرد آغاز پری خوانی...

میرزا بیدل دهلوی

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۱۳۳-۱۰۵۴ مهتابی) برجسته‌ترین گوینده‌ی پارسی سده‌ی دوازدهم سرزمین پهن‌آور هند شمرده می‌شود. تذکره‌نگاران خاستگاه نیاکانش را شهرستان «ارگو» اُستان بدخشان نوشته‌اند. به‌راستی، بیدل

سراینده‌ای توانا، پارسای چیره‌دست، اندیشه‌مندِ موشگاف و سخنور بی‌همتا است. وی نود و نه هزار بیت پارسی در قالب غزل، قصیده، مثنوی، چارانه و مخمس سروده است. بیدل در سرودن شعر پارسی، شیوه‌ای از سبک «هندی» برگزیده و از آن پی‌روی می‌کرده است. ناگفته نگذاریم که تصویرپردازی، خیال‌انگیزی، انگاره‌بافی، صحنه‌آرایی، برنامه‌دهی و اندیشه‌آفرینی از ویژگی‌های شعری بیدل است. شعرویی سرشار از رازوآرهما و آفرینش‌های هنری و ادبی است و براین پایه، درکِ درون‌مایه‌ی آن خیلی فراتر از نگرش عامیانه می‌باشد. آفرینه‌های بیدل بدین‌گونه آرسنه شده‌است: «مثنوی عرفان»، «محیط اعظم»، «رقعات»، «طلسم حیرت»، «رباعیات»، «چهار عنصر»، «نکات»، «طور معرفت» و ... بیدل، پردازش‌های بهار و رویش و جنبش هستی را به گونه‌ی شگفت‌آوری ستوده است و چنین جلوه‌گر شده است:

چشم واکن رنگ اسرار دگر دارد بهار
 آن چه در و همت ننگنجد جلوه‌گر دارد بهار
 کهکشانش هم پای مال موج توفان گل است
 سبزه را از خواب غفلت چند بر دارد بهار
 چشم تا وا کرده‌ای رنگ از نظرها رفته است
 از نسیم صبح دامن بر کمر دارد بهار
 بی‌فنا نتوان گلی هستی‌ای موهوم چید
 صفحه‌ی ما گرزنی آتش شرر دارد بهار
 از خزان آیینه دارد صبح تا گل می‌کند
 جز شکستن نیست رنگ ما اگر دارد بهار

منصور حلاج

حسین بن منصور حلاج (۸۵۸-۹۲۲ ترسایی) از پرآوازه‌ترین دانش‌وران و عارفان فارسی است. او به شوند این‌که دیدگاه نوی به عرفان اسلامی افزوده، کشته شده است. نگرش منصور حلاج بر نوروز بسی دگرگونه‌تر و عارفانه به دید می‌آید و پیام شورانگیزِ نوروز را از آبخورِ عرفان حقیقی به نمایش می‌گذارد:

عید در موسم نوروز بسی روح‌افزاست
روح جان‌بخش ریاحین چمن راحت‌زاست
موسم عیش و زمان طرب آمد لیکن
بردل سوختگان هر نفسی داغ بلاست
عندلیب چمن از ناله نمی‌آساید
مگر او نیز چو من از گل صدبرگ جداست
روز نوروز محبان اثر طلعت دوست
عید مشتاق وفا پیشه تجلی لقا است

جمال‌الدین عبدالرزاق سراینده‌ی سده‌ی ششم در ستایش بهار و نوروز چنین

سروده است:

اینک اینک نو بهار آورد بیرون لشگری
هر یکی چون نو عروسی در دگرگون زیوری
گر تماشا می‌کنی برخیز کاندرباغ هست
باد چون مشاطه‌ای و باغ چون لعبت‌گری
عرض لشکر می‌دهد نوروز و ابرش عارض است
وز گل و نرگس مر او را چون ستاره لشگری

ابوالقاسم لاهوتی (۱۸۸۷-۱۹۵۷ ترسایى):

نوروز شد و ز نو طبیعت جوشید
جوشید به رگ خونم در دل امید
امید که زود توده هم گیرد عید
عید ظفر و طلوع دوران جدید

استاد سیّد محمّد حسین شهریار (۱۹۰۶-۱۹۸۸ ترسایى):

از همه سوی جهان جلوه او می بینم
جلوه اوست جهان کز همه سو می بینم
چون به نوروژ کند پیرهن از سبزه و گل
آن نگارین همه رنگ و همه بو می بینم

استاد لایق شیر علی (۱۹۴۱-۲۰۰۰ ترسایى) شاعر زبردست تاجیکستان

می گوید:

نوروز رسید، یار دیروزی من
یک روز بیا برای دل سوزی من
غم های تو کهنه اند، اما امروز
خوش تر ز غم تو نیست نوروزی من

رازق فانی:

شوریده سرم مگر که دریا شده ام
خشکیده لبم، مگر که صحرا شده ام
نوروز رسید و من در این بزم نشاط
از گریه پریم، مگر که مینا شده ام

اسماعیل خراسان‌پور:

نوروز رسید و لاله خندان شده است
بلبل به هوای گل غزل خوان شده است
بنشین به کنار گل دلایک دو دمی
چون در نگری به خاک یکسان شده است

نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
(حافظ شیرازی)

بدین شایستگی جشنی، بدین بایستگی روزی
ملک را در جهان هر روز جشنی باد نوروزی
(فرّخی سیستانی)

از خم صفا باده‌ی چون قند بیارید
با نغمه‌ی نوروز و نهانند بیارید
(قاسم الانوار)

میمون و خجسته باد بر تو
نوروز بزرگ و روز تحویل
(ظہیر پاربابی)

بشارت آرد از نوروز ما را هر زمان لکلک
کند غم‌گین دل ما زان بشارت هر زمان لکلک
(علی شطرنجی)

۱۳۴ - دمی با نوروز

بهاری داری از وی برخور امروز
که هر فصلی نخواهد بود نوروز
(نظامی گنجه‌ای)

بخش دوّم

جشن‌های دیگر نیاکان ما

جشن‌های دیگر نیاکان ما

جشن‌های فرح‌آور نیاکان ما در فرآیند دور و دراز تاریخ، دوره‌های گزندآفرینی را پیموده‌اند و روزگاری را سپری نموده‌اند که غبار سیاهی و تیره‌بختی فراگستر بوده است، مگر این‌ها در توفان رخ‌داده‌ها نیست و نابود نشده‌اند بل قلب توفان‌ها را دریده‌اند و با کمال رسایی و پرتوافشانی از آسیب و آسیب‌رسانان زمانه‌ها رهیده و به‌روزگار ما رسیده‌اند. چکیده‌ای از آسمان بی‌کران آیین و فرهنگ دیرینه‌سال آریایی به زمین فرو ریخته است و از آن جشن‌های نکوی نیاکان ما سرشته شده‌اند. کیش مزدیسنا زندگی انسان را در پرتو آفرینه‌های هستی و کتاب کلان طبیعت همراه با سپارش‌های نیک و نیکوی‌اش آراسته است. ناگفته نگذاریم که جشن‌های آریایی پیش از پیدایش آشور زرتشت هم پدیدار بوده‌اند و به یادبود پیروزی‌ها و جان‌افشانی‌ها و رخ‌داده‌های تاریخی - تراداده‌ای برگزار می‌شده‌اند.

یکی از رازها و سازوکارهای پیروزی و کامیابی انسان آن است که پیرامون پدیده‌ها و روی‌دادهای طبیعت الهی بیندیشد و آن را بررسی و موشگافی نماید و به کمک آن نشانه‌های قدرت بی‌پایان خداوند بزرگ را بشناسد و چون همه‌ی

جشن‌های باستانی با طبیعت و هستی الهی پی‌وند تنگاتنگ دارند، بنابراین آدمی را در رسیدن به کمال و پختگی یاری می‌رسانند. فراخور یادآوری است، جشن نوروز مهرافروز جان‌مایه‌ی فرهنگ آریایی را سامان می‌دهد و نیز قافله‌سالار جشن‌های نیاکان ما به‌شمار می‌آید.

باید نگاهی شتاب‌آمیز به سایر جشن‌های باستانی نیز افکند، اما پیش از آن بی‌سبب نیست که به زند جشن بپردازیم:

جشن چیست؟

جشن که امروزه به چم (: معنای) شادی و شادمانی و سور و سرور به‌کار می‌رود، واژه‌ای است پارسی که از ریشه‌ی اوستایی یَسْتَه به چم ستایش و نیایش و پرستش آمده است. براین پایه بیش‌تر جشن‌های آریایی نمود دینی و روایی داشته بوده‌اند. رسم آریایی‌های پیشین چنان بوده است که هرگاه نام روز و نام ماه برابر می‌آمد، آن‌روز را جشن و شادمانی می‌گرفتند و آیین‌های شکوه‌مند مذهبی برپا می‌داشتند. بسیاری جشن‌های آریایی بر اساس نام‌ها و جای‌گاه‌های امشاسپندان (نامیران بی‌آلایش) برساخته شده‌اند، به گونه‌ای که در آغاز نام امشاسپند می‌آید و سپس پس‌نویس نسبت گان به آن افزوده می‌شود؛ مانند: خردادگان، آذرگان، آبان‌گان، مهرگان، بهمن‌گان و جز این‌ها.

آریایی‌ها به گونه‌ی طبیعی به کار و کوشش و خوشی و خوش‌گذرانی دل‌بستگی داشته بوده‌اند و هم‌واره پس از انجامیدن کار و پیکار خویش به جشن و شادمانی توسل می‌جستند. آنان شادی و شادابی را نشانه‌ای تن‌درستی و مایه‌ی پرورش اندیشه و خرد آدمی می‌دانستند و آن را پرتوی از فروزه‌ی اهوره‌مزدا تصور می‌کردند. در درازای تاریخ، آریایی‌ها نگاه مثبت و خوش‌بینانه نسبت به زندگی داشتند و اندیشه‌های زشت و تلخ‌انگارانه را به خود راه نمی‌دادند. نیاکان آریایی ما شادمانی را به منزله‌ی مهم‌ترین نخستینه‌ی (: آخشیح، عنصر) زندگانی

بشر دریافته، پذیرفته بودند و در فرآیند آسایش دو گیتی یکی بر دیگری پیشی می‌گرفتند. این اندیشه، پس از پیروزی اسلام نیز پویایی داشته است؛ چنان که در جهان‌بینی عمر خیّام دیده می‌شود.

شایان ژرف‌نگری است که هدف از برگزاری جشن‌های آریایی، افزایش دوستی و هم‌بستگی و مهر و محبت مردم، یاری و هم‌نوایی با تهی‌دستان، غم‌خواری بلازدگان، فروستن کینه‌ها و دشمنی‌ها، زدودن گرفتاری‌های هازمانی (جامعه‌ای)، رویارویی با چالش‌ها و دشواری‌های روزگار، درخواست شادی و تن‌درستی و کام‌یابی برای همه‌گان از خداوند و نماز و نیایش به درگاه او بوده است.

باز

جشن باز در هفدهم فروردین ماه برگزار می‌شد. به روایت زین الاخبار گردیزی: «باز را در عربی زمزمه و غنه گویند، و در این روز مردمان از سخن ایستادن باشد و با کسی سخن نگویند، و به نماز و تسبیح و سجده مشغول شوند.» این جشن ویژه‌ی فرشته‌ی سروش (مژده‌رسان خدایی - جبرئیل) نیز بوده است. هم‌چنین سروش باج‌دعایی است که مزدپرستان در هنگام آب‌دست «وضو، شستن دست و رو» این دعا را می‌خوانند. آگاهی ما از این جشن بسیار اندک است. «در روز هفدهم سروش‌روز است و سروش نخستین کسی است که مردم را به زمزمه امر کرد و زمزمه آن است که شخص آهسته آوازهایی بخواند بدون آن‌که دانسته شود چه می‌خواند و بدین جهت زمزمه می‌کردند که در هنگام نماز و ستایش خداوند و تقدیس آن طعام تناول می‌کردند و دیگر ایشان را ممکن نمی‌شد که وسط نماز تکلم کند این بود که همه‌همه می‌کردند و اشاره می‌نمودند و سخن نمی‌گفتند.»^۱

فروردین گان

فروردین جمع واژه‌ی فَرَوَهَر (در اوستایی فره‌وشی) است. فروهر از دو پاره فَرَ (پیش) و وَهَر (باور) درست شده است که روی هم رفته «باور پیشین»، «باور نخستین»، «نیروی پویایی»، «گُرد برجسته» و «یلِ پشتیبان» معنی می‌دهد. فروهر یعنی همان پدیده‌ای که به ماده تکاپو و پویایی داده است. فروهر فروزه‌ای است روحی و ازلی که در زندگانی به منزله‌ی «ایزد نگاهبان» آدمی است و پس از مرگ نیز زنده و پاینده خواهد بود. فروردین گان ویژه جشنِ فروهران پرهیزگار گذشته بوده است.

جشن فروردین گان در فروردین روز برابر با نوزدهم فروردین ماه گرامی داشته می‌شود. فروردین گان نماد نماز، نیایش و کمک‌های جاویدان اهوره مزدا «خدای یگانه» پنداشته می‌شود. ابوسعید عبدالحی گردیزی در کتاب زین الاخبار می‌گوید: «این روز نوزدهم را فروردین گان گویند، و این روز موافق ماه است و اندرو رسم مغان چنان رفته است که هر روزی موافق نام آن ماه بود که اندرو باشد آن روز را بزرگ دارند.»^۱

مهم‌ترین آیین فروردین گان برافروختن «آتش» است. در این جشن آتش را در بام‌ها، گذرگاه‌ها، خانه‌ها و آتش‌کده‌ها روشن می‌سازند و در دَورادور آن گرد می‌آیند. برافروختن آتش در این جشن برای آن است که آتش جلوه‌گاه اهوره مزدا، نشانه‌ی گرمی شادمانی و مهربانی و نگاهبان بی‌ونده‌های تیره‌های آریایی و مظهر بالندگی و بلندهمتتی به‌شمار می‌آید. آتش پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها، بیماری‌ها و گرفتاری‌ها را از میان برمی‌دارد و به دیار نیستی می‌فرستد.

مسعود سعد سلمان سراینده‌ی روزگار فرمان‌روایی غزنویان است که در شهر «لاهور» به دنیا آمده و در سال ۵۱۵ مهتابی برابر با ۱۱۲۲ ترسایی درگذشته است. او درباره‌ی جشن فروردین گان گوید:

فروردین است و روز فروردین
شادی و طرب کند تلقین
ای دولب تو چومی، مراده
کان باشد رسم روز فروردین

این جشن تا اکنون در میان زرتشتیان ایران و پارسیان هند برپا می‌شود اما رنگ و بوی دینی و عقیدتی خود را از دست داده است.

اردی بهشت‌گان

جشن اردی بهشت‌گان در اردی بهشت روز برابر با سوم اردی بهشت ماه در ستایش و نیایش امشاسپند اردی بهشت که فرشته‌ی نگاه‌بان چمن‌زار و گیاهان بوده است، برگزار می‌شده است. اردی بهشت نمودار راستی، نکوکاری، خواسته و اندیشه‌ی آفریده‌گار است و فلسفه برگزاری این جشن چنان است که هرگاه آدمی در دنیای «دانش و خرد» فرو آید، می‌تواند به خدای هستی تقرّب جوید. اردی بهشت از پی‌وند دو واژه‌ای آشه و وهیشتته اوستایی پدید آمده است که چم «بهترین راستی» را ارایه می‌نماید.

اردی بهشت در جهان خاکی سرور راستی و درستی و آتش و روشنایی می‌باشد. بدین‌رو جشن اردی بهشت‌گان به منزله‌ی جشن اخلاق زرتشتیان شناخته شده بوده است. آشو زرتشت دین‌آور آریایی می‌گوید: «کسی که به سوی پیرو راستی آید، دور ماند از او در آینده بدبختی، تیرگی بلند دیرپا، خورش بد و بانگ دریغ! چنین خواهد بود روزگارتان، ای پی‌روان دروغ، اگر از کردارتان دین خودتان [شما را به آن‌جا] کشاند.»^۱

گاهان بارها

برابر آموزش‌های زرتشت اندیشه‌ورز آریایی، خداوند یکتا جهان هستی را در شش وقت سال آفریده است و در واپسین دم آفرینش «گیومرت» نخستین انسان پدیدار شده است. سپس از نطفه‌ی وی مَشیا و مَشیانه - نخستین مرد و زن - فرا رویداده اند. گفتاورِ پدید آمدن هستی در شش زمان در قرآن کریم، تورات و انجیل نیز آمده است اما با این تفاوت که آفرینش هستی در شش روز یک هفته قید شده است.

بر پایه‌ی استوره‌های آریایی، جهان در شش گامه (: مرحله) پدید آمده است که نام هر یک از این گامه‌ها «گاهان‌بار / گهنبار» است. این گهنبارها چنین زندیده شده‌اند:

گهنبار یکم: میدیوزم - یعنی «میانه‌ی بهار» نام نخستین گاهان‌بار بوده که از ۱۱ تا ۱۵ اردی‌بهشت ماه ادامه یافته است و در این گامه آسمان‌ها، کهکشان‌ها و ستارگان آفریده شده‌اند.

گهنبار دوم: میدیوشم - یعنی «میانه‌ی تابستان» از ۱۱ تا ۱۵ تیر ماه به درازا کشیده است و در آن آب‌ها پیدا شده‌اند.

گهنبار سوم: پتی‌شهیم - یعنی «دانه‌آور» از ۲۶ تا ۳۰ شهریور ماه را در برداشته است. در این گاهان‌بار زمین پدیدار شده است. چون در این هنگام غله‌ها و آنچه در هنگام بهار کاشت شده بوده‌اند گردآوری می‌شوند بنابراین این گاهان‌بار را پتی‌شهیم یا «دانه‌آور» و یا «گردآوری غله» نامیده‌اند.

گهنبار چهارم: ایاسرم - یعنی «بازگشت به خانه» از ۲۶ تا ۳۰ مهر ماه درازا داشته است. در این گاهان‌بار گیاهان هستی یافته‌اند. چون ماه مهر هنگام برگشتن دهقانان به خانه‌های شان است از این ره‌گذر آن را «ایاسرم» یا «بازگشت به خانه» گفته‌اند.

دمی با نوروز - ۱۴۳

گهنبار پنجم: میدیاریم _ یعنی «میانه‌ی سال» از ۱۵ تا ۱۹ دی ماه به طول انجامیده است. خداوند در این گاهان بار جان‌وران را پدید آورده است.

گهنبار ششم: هَمَس پَت مَدَم _ یعنی «حرکت همه‌ی سپاه» نام واپسین گاهان بار از گاهان بارهای شش‌گانه بوده است که در آن «انسان» برترین هستان (موجود) هستی پیدا شده است. بنابراین این گاهان بار برتری و فرخندگی ویژه‌ای داشته است. این گاهنبار از ۲۴ تا ۳۰ اسفند ماه را در برگرفته است. جشن نوروز که نَماد پَرّه شدن آفرینش و سنجش خَرَد است هم‌زمان با پایان یافتن ششمین گاهنبار بزرگ داشت و برپا می‌شده است. بایستی گفت که آریاییان یکتاپرست در پی هر گاهنباری یک جشن فرخنده و نیکو داشته‌اند و همه ساله آن‌ها را برگزار می‌کرده‌اند.

خردادگان

دانش‌واژه (: اصطلاح) «خرداد» از ریشه‌ی اوستایی هَتُوْرَه تات می‌آید که به معنای «پَرّه‌گی»، «رسایی» و «پختگی» گفته شده است. خرداد (فرشته‌ی نگه‌دار آب‌ها) نمودگار جاودانگی و کار همیشه‌گی آفریده‌گار و سرنمون تکاپو و جست‌وجو در راه رسیدن به کمال است. چنین می‌نماید که اگر انسان خود به فرشته‌ی خرداد «کمال معنوی» توَسَل جوید و برسد دیگر به نامیرایی و جاودانی خواهد رسید.

خردادگان به فرخندگی امشاسپند «هَتُوْرَه تات» در ششم خرداد ماه - خرداد روز جشن گرفته می‌شد. چون خرداد در جهان خاکی کارگزار نگاه‌بانی آب‌ها است، برای پایه، آریاییان کهن، در این جشن به کنار آب‌شارها، چشمه‌سارها و رودخانه‌ها می‌رفتند و به خوشی و خُرَمی می‌پرداختند.

«در بندهش آب از آن خرداد است و چون هستی، زایش و پرورش همه‌ی استومدان جهان، از آب است و آبادانی زمین از اوست، پس بعید نیست که خرداد سرور سال و ماه‌ها و روزها است.»^۱

۱ مهرداد بهار، اساتیر ایران، رویه ۵۶

تیرگان

جشن تیرگان از جمله جشن‌های گران‌ارج آریایی - استوره‌ای است که در تیر روز برابر با سیزدهم تیر ماه برپا می‌گشته است. جشن‌واره‌ی تیرگان ویژه‌ی تشر (تیر) فرشته‌ی باران است، یَزْتَه‌ی تشر در میان باورهای آریایی جای‌گاه ویژه و بنیادین دارد:

تشر رابومند را می‌ستاییم. کسی که آب‌های ایستاده و روان و چشمه و جوی بار و برف و باران مشتاق اوست. چه هنگام تشر رابومند فزه‌مند از برای ما به در خواهد آمد؟ چه هنگام چشمه‌های آب، سترگ‌تر از شانه‌ی اسپیی، به جریان درآید؟ چه وقت چشمه به‌سوی کشت‌زاران زیبا و خانمان‌ها و دشت‌ها روان خواهند شد و ریشه‌ی گیاهان را از نم نیرومند خود نمی‌بخشند.^۱

انگیزه‌ی پیدایش این جشن آریایی، پرتاب کردن تیر آرش کمان‌گیر برای نشان‌دادن مرز ایران و توران بوده است. و در این روز صلح و آشتی میان ایرانیان و تورانیان افتاده است. به گونه‌ای که «افراسیاب پادشاه توران چون به ایران یورش آورد و بر سپاه ایران پیروز شد و منوچهر شاه ایران، در تبرستان پیرامون گرفته شد. منوچهر از افراسیاب درخواست کرد که از کشور ایران به اندازه‌ی پرتاب یک تیر به او بدهد. یکی از فرشتگان که نامش اسپندارمذ بود، حاضر شد و به منوچهر دستور داد که تیر و کمان بگیرد و به شخصی که نامش آرش و مردی پاک و با دیانت بود بدهد. به‌هر حال آرش را حاضر کردند. منوچهر به او گفت که تو باید این تیر و کمان را بگیری و پرتاب کنی. آرش به پا خاست و برهنه شد و گفت: ای پادشاه و ای مردم، بدن مرا بنگرید که از هر زخمی و بیماری سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان، تیر را بیندازم، بدنم پاره پاره خواهد شد و از بین خواهم رفت، ولی من خودم را فدای ایران و ایرانیان می‌کنم. سپس برهنه شد و با نیرویی که خداوند به او داده بود، کمان را تا بنا گوش خود کشید و تیر را انداخت و خود

پاره پاره شد. این تیر تا پایانه خراسان که میان فرغانه و تبرستان است رفت و هنگام فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی که در جهان در بزرگی مانند نداشت برخورد کرد. به هر حال، ابوریحان و دیگر نویسندگان می‌گویند که خداوند به باد دستور داد تا آن تیر را به اندازه‌ی هزار فرسنگ راه‌نمایی کند. پس منوچهر و افراسیاب به همین اندازه زمین با هم سازش نمودند. این روی‌داد در چنین روزی بود و مردم به شادی و پای‌کوبی پرداختند این روز را جشن گرفتند. منوچهر و سربازانش در این دژ پیرامون گرفته شده بودند و به اندازه‌ای کار بر آنان دشوار شده بود که دیگر به پختن نان نمی‌رسیدند و گندم و میوه‌های نارسیده را می‌پختند و می‌خوردند، از این رو پختن میوه و گندم، در این روز رسم شد و برخی گفته‌اند که روز پرتاب کردن تیر این روز بوده که تیر روز از تیر ماه باشد و نام آن تیرگان کوچک است و روز چهاردهم آن که به نام تیرگان بزرگ نامیده می‌شود، زیرا در این روز خبر آوردند که تیر به کجا افتاده است. در این روز ایرانیان باستان ابزار پخت و پز و تئورها را می‌شکستند، زیرا در این روز بوده که از چنگ افراسیاب رهایی یافته و هر کس سرگرم کار خود شد»^۱.

این جشن فرّخی را آب‌ریزان، آب‌تیرگان و آب‌پاشان هم گفته‌اند، زیرا در این جشن پیشینیان بر روی یک‌دیگر آب می‌ریختند و این رسم در هند کنونی به رنگ‌افشانی و رنگ‌پاشی «هولی» تغییر و فرگشت یافته است. تیرگان نشانه‌ی کوشش و تلاش در راه رسیدن به هدف است. شه‌مردان بن ابی‌الخیر رازی در کتاب روضة المنجمین (سال نگارش ۴۶۶ مهتابی) آورده است: «تیرگان: تیرماه و تیر روز بود... و اما اندر این روز آب ریزند و خُرّمی کنند. و سبب آن بود که چند سال باران نبارید. پس مردم بر جماعت دعا کردند و آب خواستند از باری سبحانه و تعالی، در وقت باران آمد. از آن سبب نشاط کردند و آب بر یک‌دیگر همی‌ریختند».

عبدالحی گردیزی در این زمینه گوید: «و اندر تیرگان پارسیان غسل کنند و سفالین‌ها و آتش‌دان‌ها را بشکنند و چنین گویند که مردمان اندر این روز از حصار افراسیاب بڑستند و هر کس به سر کار خویش شدند، و هم اندر این ایام گندم با میوه بپزند و بخورند و گویند، اندر آن وقت همه گندم پختند و خوردند که آرد نتوانستند کرد. زیرا که همه اندر حصار بودند. سرشستن از بهر آن است که چنین گویند که چون کی خسرو از حرب افراسیاب بازگشت بر سرچشمه فرود برد. بی بیژن پسر گیو فراسید او را خفته یافته آب بر وی زد، تا از خواب بیدار شد، و اندر این روز غسل کردن میان ایشان رسم بماند»^۱.

امردادگان

دانش‌واژه‌ی **اَمَرْدَاد** در اوستا به نمودِ **اَمَرْتات** دیده می‌شود و آمیزه‌ای از سه پاره‌ی **اَ** («پیشوند نفی»)، **مِر** («مرگ») و **تات** («رسا، پُره») می‌باشد که روی هم به **چَم** («جاودانگی»)، «نامیرایی»، «پای‌داری» و «ایستایی» می‌آید.

این جشن در هفتم اَمَرْدَاد ماه - امرداد روز به فرخندگی امشاسپند اَمَرْدَاد («پدیده‌ی تن‌درستی و دیر زیستن») پاس داشته می‌شود. اَمَرْدَاد در استوره‌گان آریایی، یکی از تابناک‌ترین چهره‌ها و توانا ترین آیین‌ورزان است. اَمَرْدَاد (فرشته‌ی نگاه‌دارنده‌ی باروری گیاهان) نمودگار گوهر دایمی و پاکیزه‌گی آفرینش خداست و انسان‌هایی را که حقیقت هستی را دریافته باشند؛ به‌سوی پروردگار هستی راه‌نمون و راه‌نما می‌باشد. بایسته است آدمی حقیقت فناکده‌ی زودگذر را دریابد و به پیش‌گاه آفریده‌گار خود بشتابد و سپس به جشن اَمَرْدَادگان روی آورد.

شهریورگان

شهریورگان جشنی است که در شهریور روز برابر با چهارم شهریور ماه برگزار می‌گردیده است. شهریور که فرشته‌ی نگه‌دار فلز، نگاه‌دار فرّ و شکوه شهریاران و یاور ستم‌دیده‌ها بوده است، نماد توانایی و چیرگی پروردگار یکتاست و انسان با برگزیدن راه راست، می‌تواند به آفریده‌گار «شهریار دل‌خواه» توّسل جوید. شهریورگان را آذر جشن نیز می‌خوانند.

شهریور (در اوستا: خُشْتَرَه و تیریه) از به هم آمیختن واژه‌های اوستایی خُشْتَرَه («شهریاری، شایستگی») و و تیریه («باور») درست گردیده است که روی هم‌رفته به چم («شهریاری باور») و («شهریاری بر خویش») می‌آید. شهریور نماد پای‌دار نیرویی است که انسان در زندگی خود به راستی، برای نیکوکاری و درست‌کاری باید به کار گیرد. شهریور نماد توانایی برگرفتناری‌ها و ناهنجاری‌های زندگانی است. شهریور، نیروی فرمان‌روایی بر خویش یا تسلط بر نفس است: آشو زرتشت پایه‌گذار «اندیشه‌ی بهی») می‌فرماید:

نیروی نیک خویشتن‌داری نعمت بزرگی است که مزدا به کسی بخشد تا از روی خرد و راستی وظایف خود را به جای آورد. ای مزدا از تو خواستارم که آن را بهره ما بگردانی.^۱

مهرگان

مهر در اوستایی میترا و در پهلوی میتر به چم پیمان و روشنایی آمده که پسان‌ترها معنای آن به مهر و محبت و دوستی دگرگونی یافته است. برابر اندیشه‌های آریایی، میترا نماد مهربانی، درخشندگی، مهرورزی و پیمان‌شناسی است، و نیز میترا فرشته‌ی فروغ و خورشید می‌باشد. آشو زرتشت اندیشه‌آور آریایی می‌فرماید: «کسانی که از نیروی ایزدی و نیک اندیشی و راستی برخوردار باشند و فرشته‌ی

مهر و دوستی در وجود آنان راه یافته باشد، در انتخاب راه نیک کامیاب می‌شوند و به پاداش آن، در دو جهان بهره‌ی نیک یابند»^۱.

درخور نگرش است که جشن مهرگان پس از نوروز پراوازه‌ترین و ورجاوندترین جشن استوره‌ای آریایی بوده که از ۱۶ تا ۲۱ مهر ماه برگزار می‌شده است که آغاز آن را «مهرگان همگانی» و انجامش را «مهرگان ویژه» نامیده‌اند. در استوره‌های آریایی گفته می‌شود که خورشید فروغ‌افزا در این روز آفریده شد و در همین روز خداوند یکتا به ماه روشنایی بخشید. در این روز به هنگام شهریاری فریدون زمین پهن‌تر و فراخ‌تر گشته است. شاهان آریایی در جشن مهرگان، به بزرگ‌داشت آفتاب، تاج مانند آفتاب به سر می‌نهادند و به مستمندان و بی‌نویان جامه‌های نو می‌بخشیدند. مهرگان روزی است که در انسان‌ها روح دمیده شد. در این روز فرشتگان به کاوه‌ی آهن‌گر یاری داده‌اند تا بیوراسپ ماردوش را درهم بکوبد. مهرگان (مهر روز برابر با شانزدهم ماه مهر) روز تخت‌نشینی و تاج‌پوشی فریدون و پیروزی وی بر بیوراسپ بی‌دادگر (ضحاک) خوانده شده است. فریدون در این روز درفش کاویانی را برافراشته و جشن و شادمانی و آیین آورده است. اندر شاه‌نامه پردیسی توسی می‌خوانیم:

دل از داوری هـا بپرداختند

به گیتی یکی جشنِ نـو ساختند

پرستیدن مهرگان دینِ اوست

تن آسانی و خوردن آیین اوست

در فرهنگ جهان‌گیری آمده است: «در این روز (مهرگان) نزد پادشاهان جم آمدندی موبدان بودندی و هفت خوان را که شکر و ترنج و سیب و بهی و عناب و انگور سپید و گنار در آن بودندی با خود آوردندی چه عقیده‌ی پارسیان

آن است که در این روز هر کس از میوه‌های مذکور بخورد و روغن به آن بر بدن بمالد و گلاب بپاشد بر خود و دوستان، در آن سال آفات و بلاهای بسیاری از وی دفع شود». از برگزاری جشن مهرگان در روزگار هخامنشیان (۵۵۰-۳۲۹ پیش از گاه‌نامه‌ی عیسوی) آگاهی‌ها و گزارش‌های شایان نگرش در دست داریم که می‌نماید مهرگان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جشن آن دوره بوده است. مهرگان در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی به عنوان بگ‌یادی یعنی «سپاس‌گزاری از خداوند» دیده می‌شود. داریوش بزرگ گوماتای دروغین را در روز مهرگان از پای در آورد.

«کنزیاس یونانی، پزشک ویژه اردشیر دوم می‌نویسد: پادشاهان هخامنشی به هیچ‌گونه نباید مست شوند، مگر در روز جشن مهرگان که لباس گران‌بهای ارغوانی می‌پوشند و در باده‌پیمایی می‌خوارگان شرکت می‌جویند. تاریخ‌نگار دیگری به نام (دوریس) می‌نویسد: پادشاهان در این جشن می‌رقصیدند. بنا به گفته‌ی استرابون، خستره‌پاون (ساتراپ) ارمنستان، در جشن مهرگان ۲۰ هزار کوزه اسپ به رسم پیش‌کشی به دربار شاهنشاه هخامنشی گسیل می‌داشت. اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان در این روز تن‌پوش نو به مردم می‌بخشیدند. از دانشمندان ایران و عرب، خبرهای زیادی در باره‌ی جشن مهرگان گفته و نوشته‌اند. از آن جمله نوشته‌اند، در این جشن، موبد موبدان خوانچه‌ای که در آن لیمو، شکر، نیلوفر، سیب، بهی، انار، و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته بود، واج‌گویان = زمزمه‌کنان، نزد شاه می‌آورد. هفت مورد و هفت چیز دیگر که در خوان‌چه می‌گذاشتند، همان هفت‌چین (چین پس از اسلام به سین تبدیل شد، چون در عرب چ نیست) بود که جزو تشریفات جشن نوروز به حساب می‌آمد. از این‌جا روشن می‌شود که هفت‌چین در جشن مهرگان نیز معمول بوده است»^۱. چنین می‌نماید که ارج و شکوه جشن مهرگان پسا اسلام نیز پابرجا بوده است. چنان‌چه در تاریخ تبری نگارش یافته است: «در سنه‌ی ۱۲۰هـ. (۷۳۷ ترسایی)

هنگامی که اسد بن عبدالله حُکمران خراسان در بلخ بود، در جشن مهرگان حاضر آمد و به قیمت یک میلیون درهم تحفه‌ها را از حاکم هرات و دهقانان آن جا گرفت، و بسا امیران و دهقانان در این روز به حضورش آمدند.» جشن مهرگان تا روزگار فرمانروایی غزنویان جشن رسمی بود و به شکوه و شوکت فراوان برگزار می‌شد. ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۹۹۵-۱۰۷۷ ترسایی) نویسنده‌ی تاریخ بیهقی از برگزاری جشن مهرگان در روزگار فرمانروایی سلطان مسعود غزنه‌ای چنین یادآور شده است: «به جشن مهرگان نشست [مسعود] و از آفاق مملکت هدیه‌ها در ساخته بودند پیش کش را، در آن وقت بیاوردند، اولیا و حشم نیز بسیار چیز آوردند و شعرا شعر خواندند و صلت یافتند، که این خداوند شعر می‌خواست و بر آن صلتی شگرف می‌فرمود... و پس از شعر به‌سری نشاط و شراب رفت و روز خُرّم به پایان آمد.» چکامه‌سرایان آن دوره نیز از این جشن خجسته‌پی یادآوری کرده اند. عنصری (درگذشت ۱۰۳۹ ترسایی) سروده است:

مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال

نیک‌روز و نیک‌جشن و نیک‌وقت و نیک‌حال

مسعود سعد سلمان (۱۰۴۷-۱۱۲۲ ترسایی) می‌سراید:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان

مهر بفرز، ای نگار مهر چهرِ مهربان

منوچهری (۱۰۰۰-۱۰۴۱ ترسایی) فرماید:

تا وقت مهرگان همه گیتی چو زربود

از آب تیر ماهی و از باد مهرگان

جشن مهرگان پسان‌ترها رو به کم‌رنگی گرایید و اکنون در میان پارسیان هند و ایرانیان تجلیل می‌گردد و بس. «دکتر ذبیح‌الله صفّا در مجله‌ی مهر شماره ده، سال نخست چنین می‌گوید: «در روزهای مهرگان و نوروز، پارسیان، مشک و عنبر و

عود هندی به یک‌دیگر می‌دادند و توده‌های مردم هر کدام به فراخور حال و توانایی و کار خود برای پادشاه پیش کش می‌آوردند. رسم و آیین و آداب جشن مهرگان همانند بزرگ‌واری روز نخست نوروز بوده است.^۱

آبان‌گان

از روی راستی، آبان فرشته‌ی آب‌ها است. واژه‌ی آبان از پی‌وند آب به افزای آن («آب+ان=آبان») ساخته شده است. هم‌چنین «اردیسور آناهیتا» نیز فرشته‌ای است نگاه‌دار آب‌ها که از دیدگاه آیین زرتشتی، آناهیتا در شماره‌ی فرشتگان کهن و گران‌ارح آریایی جای دارد. آخشییج (: عنصر) آب از جمله آخشییج‌های ورجاوند چهارگانه نظیر آب، آتش، باد و خاک به‌شمار می‌آید. «آب فرّ ایزدی بخشد به کسی که او را بستاید.»^۲

برابر اندیشه‌های آریایی، آلودن آب به پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها، انداختن ادرار در آب، پرتافتن آب دهن و بینی و دیگر آلاینده‌ها در آب گناهی است بزرگ و نابخشودنی. و هرگاه زابه‌ی سه‌گانه‌ی آب (رنگ و بوی و مزّه) تغییر بخورد نباید برای شست‌وشو به‌کار گرفته شود.

جشن آبان‌گان در دهم آبان ماه - آبان روز به نشانه‌ی بزرگ‌داشت آبان و آناهیتا جشن گرفته می‌شد و در این روز آریایی‌های یگانه‌پرست به کرانه‌ی دریاها و جوی‌بارها می‌رفتند. آبان‌گان به یادبود حماسه‌آفرینی‌های گذشته و بهره‌جویی از آن برپا می‌گردید.

«در منبع‌های اسلامی، که بی‌تردید مبتنی بر مدرک‌های پیش از اسلام اند، یکی دیگر از افسانه‌های استوره‌ای پیدایش جشن آبان‌گان را چنین حکایت می‌کند، که چون در نتیجه‌ی جنگ‌های دراز ایرانیان با تورانیان، به فرمان افراسیاب

۱ تاریخ نوروز و گاه‌شماری، رویه ۸۶

۲ ویشتاسپ یشت، آبه‌ی ۸

کاریزها و نهرهای آب ویران و پُر شدند، زو، پسر تهماسب، فرمان داد، تا این، کاریزها و نهرها روان شد و آب در دسترس همگان قرار گرفت»^۱.

«و اندر روز آبان‌گان، به امر زو پسر تهماسب، بزرگ آب روان کردند در جوی‌ها، که افراسیاب بیا گنده بود و هم در این روز خبر رسید به همه‌ی کشورها، که پادشاهی از ضحاک بشد و به آفریدون رسید. و مردمان بر مال و ملک خویش مالک گشتند، و با زن و فرزند خویش اندر ایمنی بنشستند که اندر روزگار ایمنی نبود»^۲. «و پادشاهان در این روزها تاج خویش را از سر می‌گرفتند و از تخت به زیر آمده در صف مردم می‌نشستند و جامه سپید برتن کرده و کشتی برکمر می‌بستند و به دادخواهی مردم می‌رسیدند و به مصالح کشور می‌پرداختند»^۳.

آذرگان

آذرگان به نام ایزد آذر که فرشته‌ی نگاهبان «آتش» است نامیده شده است. برپایه‌ی گرایش‌های کهن، شعله‌ی آتش فروزه‌ای است از فروزه‌های ایزدی. «آتش به گونه‌ی همگانی از روزگاران بسیار کهن تا به امروز مورد نگرش همه توده‌های روی زمین بوده و هر گروه یا تیره‌ای به شکلی و به عنوانی آن را ستوده، ارجمند می‌دارد. پیشرفت‌های جهان از پرتو این آخشیح است، یعنی آنچه که کشورهای متمدن را به پیشرفت و والایی رسانیده، همین آتش است، برای این که در میان آخشیح‌ها، آتش از همه پاک‌تر، زیباتر و سودمندتر است، مورد نگرش و ویژه‌ی جهانیان شده است»^۴.

این جشن را «آذر جشن» نیز گویند زیرا در دهم آذر ماه - آذر روز بزرگ داشت می‌شده است. در این روز نیاکان ما به آتشکده‌ها و نمازگاه‌ها می‌رفتند و به نیایش

۱ جشن‌های ایرانی، پرویز رجیبی، رویه ۲۰۹

۲ زین الاخبار، رویه ۲۴۴

۳ آثار الباقیه، رویه ۳۴۱

۴ تاریخ نوروز و گاه‌شماری، رویه ۸۹

دمی با نوروز - ۱۵۳

و ستایش کردگار یکتا متوسل می‌گشتند. چون در آذر ماه هوا رو به سردی می‌گراید انسان به آتش «آذر» دل‌بستگی پیدا می‌کند از این ره‌گذر آریایان آتشی می‌افروزند و گرد آن فراهم می‌آیند و گرم می‌شوند.

دی‌گان

دی از واژه‌ی اوستایی دَئوش ریشه گرفته است که به چم «دادار»، «آفریده‌گار» و «آفریننده» می‌آید. دی یکی از زاب‌گان (: صفت‌های) اهوره‌مَزدا است و نام هشتم، پانزدهم و بیست‌وسوم هر ماه خورشید نیز هست. «اندر این روز جشن خُرّه بود. و این ماه دی به نزدیک مغان ماه خدای است. و اوّل روز او را به نام او خوانند. و این روز را سخت مبارک دارند»^۱.

ابوریحان بیرونی گوید: «در این روز پادشاه با دهقانان و برزیگران مجالست می‌کرد و در یک سفره با ایشان غذا می‌خورد و می‌گفت: من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما برادر هستم زیرا قوام دنیا بر کارهایی است که به دست شما می‌شود و قوام عمارت آن‌هم به پادشاه است و نه پادشاه را از رعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه و چون حقیقت امر چنین شد پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادر مهربان خواهیم بود به‌خصوص که دو برادر مهربان هوشنک و ویکرد چنین بودند»^۲.

جشن شب یلدا

یلدا واژه‌ای است سُرّیانی که به چم «زایش و زمان زادبیده شدن» می‌آید. این واژه در زبان تازیان به نمود «ولد» فراگشت پذیرفته است. جشن شب یلدا با ۲۱-۲۲ ماه دسامبر سال ترسایی برابری می‌کند. این جشن در واپسین روز پاییز و نخستین

۱ زین الاخبار، گردیزی، رویه ۲۴۵

۲ آثارالباقیه، رویه‌های ۳۴۵ و ۳۴۶

شب زمستان که بلندترین شب سال است برگزار می‌شود. برابر اندیشه‌های آریایی، مهر و خورشید بی‌وند ناگسیختنی دارند و پی‌روان کیش مهری شب یلدا را جشن زاده شدن مهر و خورشید می‌انگاشتند. براین پایه، با گسترش گرایش مهری در اروپا و درهم آمیخته شدن عیسی و میترا، دیدمان (نظریه) یکی بودن جشن یلدا و جشن کریسمس یا سال‌گشت زایش عیسی پیامبر در ۲۵ دسامبر سال ترسایی پدید آمده است. چون جشن شب یلدا در روم پیش از پیدایش مسیحیت نیز گرامی داشته می‌شد. رسم پیشینیان براین قرار بوده است که در شب جشن یلدا میوه‌های چون تربوز سرخ، انار سرخ، سیب سرخ و لیموی زرد و گاه شیرینی خورده شود.

سده

جشن سده از جشن‌های فرخنده و پُر اهمیتِ نیاگان آریایی ماست که در دهم بهمن ماه پاس داشته می‌شد. پیدایش جشن سده با استوره‌ی پدیدار شدن آتش به‌دست «هوشنگ» دومین شهریار پیش‌دادی پی‌وند خورده است. به گونه‌ای که روزی هوشنگ به بیابان رفت و در حال گذر بود که مار سیاه «اژدها» به چشمش خورد، سنگی برداشت و به سوی مار پرتاب کرد. سنگ ناگهان به سنگ دیگری برخورد نمود و از به هم خوردن دو سنگ راز آتش پدیدار گشت. هوشنگ دستور داد به فرخندگی پیدایش آتش «فروغ ایزدی» جشن بزرگ آراسته ساختند و طبل شادی و شادمانی را به صدا در آوردند و در هنگام پرستش آن را سو (قبله) خود قرار دادند و بدان سو نماز خواندند و نگذاشتند که آتش خاموش شود. ابوالقاسم فردوسی توسی (۱۰۲۵-۹۳۳ ترسایی) در این زمینه گوید:

شب آمد برافروخت آتش چو کوه

همان شاه در گرد او با گروه

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد

سده نام آن جشن فرخنده کرد

زهوشنگ مانند این سده یادگار بسی باد چون او دیگر شهریار

اما، در باره‌ی چرایی سده نامیدن این جشن دیدمان‌های گونه‌گون پدیدار است. پاره‌ای از پژوهندگان براین باورند که از سده تا نوروز پنجاه شب و پنجاه روز باقی می‌ماند، بنابراین آن را سده (صده = ۱۰۰) نامیده‌اند. این پندار نیز دیده می‌شود که آریایی‌های باستان ۵ ماه زمستان و ۷ ماه تابستان داشته بودند و چون «سده» صد روز پس از زمستان جشن گرفته می‌شد، از این ره‌گذر سده نام نهاده شده بوده است. در ایران کهن زمستان از آبان ماه آغاز می‌گردید و با گذرانیدن ماه‌های آذر و دی و بهمن و اسفند به فرجام می‌رسید. چون جشن سده درست چهل روز پس از جشن شب یلدا می‌آید مهرداد بهار احتمال می‌دهد که سده از ریشه‌ی «Sand» اوستایی به معنی «ظاهر شدن» باشد؛ هم‌چنان که نوزاد را تا چهل روزه‌گی کم‌تر نشان می‌دهند و در روز چهلم نزد همه ظاهر شان می‌کنند، خورشید نیز در روز سده کاملاً آشکار می‌شود.^۱

گویند سده روزی است که فریدون فرّخ بیوراسپ بی‌دادگر را در بند کرد. جشن سده از جمله جشن‌هایی است که بایسته‌ترین آیین آن‌ها «برافروختن آتش» می‌باشد. آریاییان شب دهم بهمن آتش بی‌کرانه می‌افروختند و تا دل شب به شادی و سرخوشی می‌پرداختند. «برخی مردم عقیده دارند که پس از برگزاری مراسم جشن سده، خرده به زمین می‌افتد یعنی ذرات آتش در زمستان اثر می‌کند و سرما را مغلوب می‌سازد و در نتیجه زمین نفس می‌کشد و زندگی را از نو آغاز می‌کند».^۲ نگرستی است که آتش پیش از روزگار آشو زرتشت گرمی داشته می‌شد و در دوران او ارج و ارزش ویژه‌ای پیدا کرد و به رخسار نماد کیش مزدیسنا به جلوه درآمد. جشن سده در زمان فرمان‌روایی اردشیر بابکان در شماره‌ی جشن‌های ملی و رسمی قرار گرفت. این جشن پس از چیره شدن اسلام هم هستی داشته

۱ از استوره تا تاریخ، رویه ۳۵۴

۲ پوردادود، آناهیتا، رویه ۷۴

بوده است. مرداویچ دیلمی پسر زیار دیلمی در ۳۲۳ هجری بزرگ‌ترین جشن سده پسا اسلام را در شهر «اسفهان» با شکوه فزاینده برگزار کرد که فروزه‌های آتش‌سوزی جشن سده تا هفت فرسنگ به دید می‌آمد. ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی گزارش‌هایی پیرامون گرمی داشت جشن سده در روزگار دولت‌داری غزنه‌ای‌ها به ویژه سلطان محمود غزنه‌ای (۹۸۸-۱۰۳۰ ترسای) ارایه داده است.

بیرونی در کتاب التفهیم در پی‌وند به آیین‌های سده می‌نویسد: «سده چیست؟ آن روز است از بهمن ماه و دهم روز بود. و اندر شیش که میان روز دهم است و روز یازدهم، آتش‌ها زند به گوز و بادام، و گرد بر گرد آن شراب خوردند و لِه و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذارند به سوزانیدن جان‌وران. و اما سبب نامش چنان است که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفته اند که اندر این روز از فرزندان پدر نخستین صد تن تمام شدند. و اما سبب آتش کردن و برداشتن آن است که بیوراسپ (ضحاک) توزیع کرده بود بر مملکت خویش دو مرد هر روزی، تا مغز شان بر آرند و ریش نهادندی که بر کتف‌های او برآمده بود. و او را وزیری بود نامش ارمایل، نیک دل و نیک کردار. از آن دو تن یکی را زنده یله کردی و پنهان او را به دماوند فرستادی و چون آفریدون او را (بیوراسپ را) بکوفت، سرزنش کرد و این ارمایل گفت: توانایی من آن بود که از دو کشته (محکوم) یکی را برهانیدی و جمله‌ی ایشان از پس کوه اند. پس با وی استواران فرستاد، تا به دعوی او نگرند. او (ارمایل) کس پیش فرستاد و بفرمود تا هر کس بام خانه‌ی خویش آتش افروختند زیرا که شب بود و خواست، تا بسیاری ایشان پدید آیند. پس آن به نزدیک آفریدون به موقع افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین بنشانند»^۱.

عنصری چکامه‌سرای سده‌های چهارم و پنجم هجری فرماید:

سده جشن ملوک نام‌دار است

ز آفریدون و از جـم یادگار است

زمین امشب تو گویی کوه طور است

کز نور تجلی آشکار است

منوچهری گوید:

وینک بیامدهست به پنجاه روز پیش

جشن سده، طلایه‌ی نوروز و نوبهار

بهمن گان

دانش‌واژه‌ی بهممن در اوستایی به نمود و هومنه جلوه‌گر است که از دو بخش و هو (خوب و نیک و پسندیده) و منه (اندیشه و منش) ساخته شده است که به چم «اندیشه‌ی نیک و خرد بی‌آلایش» تواند بود. بهممن گران‌مایه‌ترین و پذیرفتنی‌ترین فرشته‌ی آیین زرتشتی به‌شمار می‌آید. برابر پنداره‌های باستانی، برای نخستین بار او بر آشو زرتشت فرود آمد و پیغام اهورایی را رسانید. بهممن «خرد بی‌آلایش» از خُرّه‌های ذاتی خداوند یکتاست که انسان نیز بایستی آن را در خود پرورش دهد. بهممن (فرشته‌ی همه جان‌وران سودآور) نمودار آگاهی، خرد و اندیشه آفریده‌گار است و آدمی توسط کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک به یزدان پاک تمسک می‌جوید. بهممن نام گیاه گل‌دار نیز بوده است که به رنگ‌های سرخ و سبید می‌شکوفته و چون بیش‌تر در ماه بهممن می‌رویده است از این ره‌گذر بهممن نامیده شده است.

آریایی‌های پیشین در روز دَوم بهممن ماه - بهممن روز جشن‌واره‌ی بهممن‌جه (معرب بهممن گان) را پاس می‌داشته‌اند. در جشن بهممن گان در دیگ خوردنی‌های گونه‌گون چون گوشت و شیر و گندم آماده می‌ساختند و تناول می‌کردند. ابوریحان بیرونی در التفهیم آورده است: «بهممن‌جه چیست؟ بهممن روز است از بهممن ماه و بدین روز بهممن سبید به شیر خالص پاک خورند و گویند که حفظ فزاید مردم را، و

فراموشی ببرد، و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگری که اندر او از هر دانه خوردنی کنند و گوشت هر حیوانی و مرغی که حلال اند و آنچه در آن وقت بدان بُقُعت یافته شود از تره و نبات».

شهرمدان بن ابی‌الخیر رازی در کتاب روضة المنجمین (سال نگارش ۴۶۶ هجری) می‌نویسد: «بهمن‌جه: بهمن ماه و بهمن روز بود. و اندر روز سبدها بهم برکنند. و بامداد قدری بهمن سپید بخورند و سبب این بهمن خوردن آن است که گویند: بهمن خاطر تیز کند. پس چون سه بهمن به یکجا آمد، چون رسمی نهادند. و بهتر آنچه در این معنی گفته اند آن است که بهمن (ماه)، زمین از حرکت کردن خبر یابد و نبات در بالیدن آید». اسدی توسی در کتاب لغت فرس، زیر واژه‌ی بهمن‌جه می‌نویسد: «بهمن‌جه رسم عجم است، چون دو روز از ماه بهمن گذشته بودی، بهمن‌جه کردندی و این عیدی بودی و طعام پيختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد بر سر کاسه‌ها برنشاندندی.» عبدالحی گردیزی در این معنی گوید: «این روز بهمن‌جه باشد و رسم عجمیان چنان است، اندر این روز دیگری بپزند و از همه‌ی نبات‌ها، دانگوها و گوشت‌های هر حیوانی اندر او کنند و آن را دیگ بهمن‌جه خوانند و بپزند و به هر جای بفروشند. و اندر این روز بهمن سرخ با شیر تازه بخورند و آن را مبارک دارند، و چنین گویند، که حفظ را سود دارد و چشم بد باز دارد»^۱.

منوچهری (نیمه‌ی اوّل سده‌ی پنجم) فرماید:

رسم بَهِمَن گير و از نو تازه کن بهمَن‌جه
ای درخت مُلک! بارت عز و بیداری تنه
أورمَزَد و بهمَن و بهمَن‌جه فرخ بُوَد
فرخت باد اورمَزَد و بهمَن و بهمَن‌جه

انوری ایوردی (۱۱۲۶-۱۱۸۹ ترسای)، گوید:

اندر آمد ز در حجره‌ی من صبح‌دمی
روز بهمن‌جه، یعنی دوّم بهمن ماه
عثمان مختاری چامه‌گوی سده‌ی ششم سروده است:
بهمن‌جه است، خیز و می آرای چراغ‌ری!
تا بر چینیم گوهرشادی ز گنج می
این یک دو مه سپاه طُرب را مدد کنیم
تا بگذرد ز صحرا فوج سیاه دی

اسپندگان

اسپندارمذ از ریشه‌ی اوستایی اسپنته آرمیتی به چم «اندیشه‌ی درست بی‌آلایش» مایه گرفته است. به گونه‌ای که اسپنته به چم «پاک و بی‌آلایش، نیرومند و فزونی‌بخش»، آرم به چم «درست» و متی به چم «اندیشه» آمده است. اسپنته از مهمّ‌ترین دانش‌واژه‌های آیین مزدیسنا به‌شمار می‌آید و هم‌چون ستایه‌ای برای اهوره‌مزدا و همه‌ی آفرینش وی به‌کار می‌رود.

جشن اسپندگان در ستایش و نیایش امشاسپند اسپندارمذ، نماد پای‌داری، بردباری، فروتنی و فرمان‌برداری و مهرورزی و نشانه‌ی کوشش و تلاش و کشت و کار، برگزار می‌شود. اسپندارمذ فرشته‌ای است که بی‌وند انسان و خدا را بر اساس مهر و محبت و دوستی و صمیمیت استوار می‌سازد و برقرار نگه می‌دارد. اسپندارمذ مظهر سرسپردگی به عدالت و فرمان‌برداری نیز است. اسپندارمذ پرتوی از فروزه‌های الهی است که در جهان مادّی از زمین پاکیزه‌گی‌ها، سرسبزی پاس‌داری می‌کند.

زمان برگزاری این جشن در اسپند روز برابر با پنجم اسپند ماه بوده است. در کتاب الرقاع آمده است: «اسفندارمذ ماه و اسفندارمذ روز (پنجم هرماه)، و سبب نهادن آن بود که در ابتدا چون این رسم نهادند، آفتاب اندر روز به پنج درجه‌ی حوت بود و بدین درجه صورت هوام و خرفسترها (جانوران موزی) برآید. پس این صورت‌ها را بنویسند و اعتقاد چنان کنند که اندر سال گزند نتوانند کردن و چون علم آن ندانستند هم بدان روز بگذاشتند و بر این رسم همی‌روند و پارسان این روز، هم از این سبب را، ماهی خوردند».

خَلَف تبریزی در برهان قاطع (سال نگارش ۱۰۶۲ هجری) می‌نویسد: «اسفندارمذ به معنی اسفندارمذ است، که ماه دوازدهم از سال شمسی باشد. و نام روز پنجم از ماه‌های شمسی هم هست. این روز را پارسیان بنا بر قاعده کلیه، که پیش ایشان معمول است: که چون نام ماه با نام روز موافق آید عید کنند، در این روز جشن سازند و عید نمایند. نیک است رخت پوشیدن و درخت نشانیدن در این روز به اعتقاد ایشان و به معنی زمین هم گفته اند. و نام فرشته‌ای هم هست که موکل زمین و درخت‌هاست و مصالح این ماه بدو تعلق دارد».

این جشن را «مردگیران» نیز می‌دانند زیرا در این روز زنان آریایی به خواستِ خویش شوهر می‌گزیدند و شوهران‌شان نیازها و خواسته‌های آن‌ها را برآورده می‌ساختند. گفته‌اند هشت مارس «روز جهانی زن» از این جشن آریایی برگرفته شده است و این، نمایان‌گر جلال و شکوه زن در سرزمین آریاناویچه قبل از ظهور دین اسلام بوده است. «و نیز ابوریحان در کتاب التفهیم خود، این جشن را به نام «مردگیران» نوشته که می‌توان این گونه باور کرد که آهنگ ابوریحان همان واژه‌ی مردگیران بوده که زن‌ها در این جشن، گریبان شوهران خود را برای دریافت هدیه می‌گرفتند. باید دانست که همان واژه‌ی مزدگیران و مژده‌گیران درست است، زیرا زنان برای خدمت‌کاری یک‌سال که در خانه‌ی شوهر نموده و در درس‌ها و گرفتاری‌هایی را بردباری کرده اند، مزد آن را به صورت هدیه از شوهران دریافت

دمی با نوروز - ۱۶۱

می‌کنند. مردم عامی در این روز بر روی کاغذ، آیاتی نوشته بر سر درب خانه آویزان می‌کنند تا آن خانه از هر بلایی برکنار باشد.^۱

«با همهی کوتاهی سخن، زرتشت، از کهن‌ترین نوشته‌ی ایرانی در باره زن چنین بر می‌آید، که پیامبر با دید ویژه‌ای نگران خوش‌کامی دوشیزه‌گان و زنان است و از آنان می‌خواهد، تا در پرداختن به راستی بر یک‌دیگر برتری جویند. و چنین است، که در آیین زرتشت، روز ویژه‌ی سپندارمذ به زن اختصاص داده می‌شود».^۲

ناگفته نگزاریم که در ایران کهن جشن‌های دیگری چون: سیرسور، چارشنبه سوری، بتی‌گان، خرم‌روز، باد بره، شب گاو کتل؟ و... نیز پدیدار بوده‌اند که در این کوته‌سخن نمی‌گنجند.

۱ جشن‌های باستان ایران، علی‌خوروش دیلمانی، رویه ۶۶

۲ پرویز رجبی، جشن‌های ایرانی، رویه ۳۲۰

برآیندِ گفتارها

جشن‌های آریایی در گذر زمان رخ داده‌های فراوانی چون نیک و بد و تلخ و شیرین را پشت سر نهاده اند و با نیروی پویا و رسا جاودانه شده اند. این جشن‌ها در پویهی روزگار کوشیده اند تا آدمی را از دست غم‌ها و ناسازگاری‌های زندگی برهانند و روزنه‌ی شادمانی را به‌رووی او بگشایند. هدف از برگزاری جشن‌های آریایی برپا داشتن خوشی‌هایی است که توفان رخ داده‌ها از ما ربوده است. به‌ویژه نوروز که درخت آن در سایه‌ی شادمانی به بار نشست است. شادی نشانه‌ای از آرامش، تن‌درستی و نگاه خوش‌بینانه به زندگی است که اندیشه و خرد آدمی در سایه‌ی آن پرورده می‌شود. مردم آریایی در پویهی تاریخ به شادمانی ارج گذاشته‌اند و بی‌آن پوییده‌اند. آنان شادمانی را ارزش‌مندترین آخشییج زندگی می‌دانستند و از این آخشییج بهره بسیار می‌گرفتند. در جهان امروز هم، پیروزی از آن کسی است که هم‌واره شادمانی را به هم‌راه داشته است. باید بدانیم که نیمی از زندگی برای شادکامی و نیم دیگر برای نیک‌نام زیستن است.

در عصر امروز برپا داشتن جشن‌های آریایی ارزش والایی پیدا کرده است زیرا چرخ مهرورزی و شادمانی انسان را به گردش در می‌آورد. به‌ویژه در شرایطی که کشور ما اسیر جنگ و بدبختی شده است، برگزاری جشن و شادمانی برای مردم این سرزمین نیاز اساسی شمرده می‌شود. جشن‌های آریایی در پدید آوردن شادمانی و در بی‌آن آرامش درونی نقش نمایان و برجسته دارند. هرگاه آرامش آدمی از کف برود همانا همه‌ی برنامه‌ها و سازوکارهای زندگی به‌هم می‌خورد.

دمی با نوروز - ۱۶۳

شایان ژرف‌نگری است که هدف از برگزاری جشن‌های آریایی، افزایش دوستی و هم‌بستگی و مهر و محبت مردم، یاری و هم‌نوایی با تهی‌دستان، غم‌خواری بلازدگان، فروشستن کینه‌ها و دشمنی‌ها، زدودن گرفتاری‌های هازمانی (جامعه‌ای)، رویارویی با چالش‌ها و دشواری‌های روزگار، درخواست شادی و تن‌درستی و کام‌یابی برای همه‌گان از خداوند و نماز و نیایش به درگاه او بوده است. به‌درستی یادآور شده‌ایم که جشن‌های نیاکان ما برپایه‌ی آیین‌های نیک اخلاقی برگزار می‌شده‌اند و برای ستایش آفریده‌گار بکتا و سپاس‌گزاری از بخشش‌های او پای گرفته‌اند، زیرا واژه‌های یزد، یزدان، ایزد، یزیشن و جشن (Jasn) از واژه‌ی اوستایی «یشت» برگرفته شده که به چم «فراخورِ ستایش و نیایش» آمده است.

کتاب‌نامه

۱. آثارالباقیه، نوشته‌ی ابوریحان بیرونی، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، انتشارات امیر کبیر: تهران، ۱۳۸۹ خورشیدی
۲. آریانا و آریاییان، نوشته‌ی صاحب‌نظر مرادی، چاپ اول، انتشارات سعید، ۱۳۸۹ خ.
۳. اوستا: کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، چاپ چهاردهم، انتشارات مَروارید، ۱۳۸۸ خ.
۴. اوستا (گاتها)، نوشته: ابراهیم پورداوود، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۹ خ.
۵. افغانستان بعد از اسلام، نوشته‌ی عبدالحی حبیبی، چاپ: بن‌گاه انتشارات میوند، ۱۳۸۶ خ.
۶. ایران از آغاز تا اسلام، نوشته‌ی رومن گیرشمن، ترجمه‌ی دکتر محمّد معین، انتشارات نگاه: تهران، ۱۳۹۰ خ.
۷. بدخشان در تاریخ، نوشته‌ی صاحب‌نظر مرادی، چاپ اول، انتشارات خیّام، ۱۳۸۹ خ.
۸. تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران، گردآوری و تحقیق: میرزا شکورزاده، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۸۳ خ.
۹. تاریخ ادبیات فارسی - تاجیکی، تألیف: یوگنی اِدواژدویچ برتلس، ترجمه: سیروس ایزدی، انتشارات زوّار، ۱۳۸۶ خ.
۱۰. تاریخ الامم و ملوک، نوشته‌ی ابوجعفر محمّد بن جریر تبری، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ هـ/ ۱۹۸۷ ترسایی
۱۱. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، نوشته‌ی ا. ت. اومستد، ترجمه‌ی دکتر محمّد مقّم، چاپ هفتم، انتشارات امیر کبیر: تهران ۱۳۸۶ خ.
۱۲. تاریخ ایران کهن، نویسنده: هوشنگ طالع، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمرقند، بهار ۱۳۸۶ خ.
۱۳. جشن‌های ایرانی، نوشته‌ی پرویز رجبی، چاپ چهارم، انتشارات آرتامیس، ۱۳۹۱ خ.
۱۴. جشن نوروز و منزلت آن در میان ملل آریایی، نویسنده: اعظم سیستانی، انجمن

دمی با نوروز - ۱۶۵

- نشراتی دانش، ۱۳۹۰خ.
۱۵. دین بهی: فلسفه‌ی دین زرتشت، نوشته: مهرداد مهرین، چاپ دوم، سازمان انتشارات فروگر، ۱۳۴۷خ.
۱۶. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، انتشارات زوار: تهران، ۱۳۹۰خ.
۱۷. زردشتیان: باورها و آداب دین آن‌ها، تألیف: مری بويس، ترجمه: عسکر بهرامی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱خ.
۱۸. زین الاخبار، نویسنده: عبدالحی گردیزی، تصحیح و حواشی و تعلیقات از پوهاند عبدالحی حبیبی، تهران: ۱۳۶۳خ.
۱۹. سلام بر نوروز آریایی، نوشته‌ی دکتر صاحب‌نظر مرادی، چاپ اول، انتشارات سعید: ۱۳۹۰خ.
۲۰. شاهنامه‌ی فردوسی، منظومه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، به کوشش عبدالله اکبری‌ان راد، انتشارات الهام، ۱۳۸۵خ.
۲۱. نوروز: جشن تحوّل و بصیرت، ناشر: سازمان فرهنگی و اجتماعی جوانان میهن
۲۲. نوروز جشن جهانی: جشن باستانی حوزه تمدنی ما، نویسنده: شمس‌الحق آریان‌فر، کابل: بن‌گاه انتشارات میوند، ۱۳۹۳خ.
۲۳. نوروز (مجموعه مقالات)، به کوشش علی دهباشی، تهران: شرکت نشر نقد افکار، ۱۳۸۷ه.خ.
۲۴. نوروزنامه، نوشته‌ی حکیم عمر خیتام نیشابوری، تصحیح و تحشیه: مجتبی مینوی، چاپ دوّم، انتشارات اساتیر، ۱۳۸۵خ.
۲۵. نوروز و بزرگ‌داشت آن در بدخشان، نوشته‌ی دکتر سید اکرام حصاریان، انتشارات سعید، ۱۳۹۲خ.

